

۱۳۳۲

جنگ چالدران

تألیف

نصرت‌علی

استاد دانشگاه

دی ماه ۱۳۳۲

چاپخانه دانشگاه

۱- روابط ایران و عثمانی در آغاز دولت صفوی

زمانی که شاه اسماعیل اول صفوی در سال ۹۰۷ هجری قمری، الوندیگ بایندری آق قویونلو را، در محل شرور نزدیک قاعه نخجوان، شکست داد و شهر تبریز پایتخت امیران ترکمان آق قویونلو را گرفت، و در آنجا رسماً بر تخت پادشاهی ایران نشست (دوم ماه رمضان ۹۰۷)، سلطان بایزیدخان دوم، پسر سلطان محمدخان دوم فاتح قسطنطنیه، سلطان عثمانی بود.

سلطان بایزیدخان تا این تاریخ همواره بر پیشوایان صفوی، که برای ترویج و تقویت مذهب شیعه و تحصیل قدرت و سلطنت شمشیر میزدند، بچشم بدگمانی و خصومت می‌نگریست، و امیران بایندری آق قویونلو را، که دشمنان و حریفان سیاسی و مذهبی آنخاندان بودند، در بر انداختن دولت صفوی تحریش و تشویق میکرد.

مثلاً چون در سال ۸۹۳ هجری قمری، شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل در جنگی که با فرخ یسار و شاه^۱ و سلطان یعقوب آق قویونلو کرد، کشته شد (۲۰ ماه رجب) در جواب نامه‌ای که لمیر آق قویونلو در مرثه^۲ این پیروزی برای او فرستاده بود، چنین نوشت:

«... و از استیلا و تغلب فرق ناجیه بایندریه، ایدهم الله، بر گروه ضالّه حیدریه، لمنهم الله و دمرهم، جهانیا نرا فرحت در فزوده و از اشعه شمع این فتح و فیروزی انجمن روم و شام را نور و صفا افزود.»

۱- فرخ یسار پسر امیر خلیل الله پسر سلطان ابراهیم پسر سلطان محمد پسر کیقباد پسر فرخ زاد نواده ابوالمظفر منوچهر مشهور به خاقان.
۲- در محل طبرسران نزدیک قلعه دربند.

با کله سرخ ز فرمانبری
بادل چون قیرزیزدان بری^۱

لاله صفت صوفی اگر سر کشد
غرقة خون باد کلاه و سرش

چهارده سال بعد هم که شاه اسمعیل بخونخواهی پدر برخاست و **الوندیگ** **بایندری آق قویونلو**، برادرزاده و جانشین **سلطان یعقوب**، را در محل **شرو** شکست داد، و در تبریز بر تخت پادشاهی ایران نشست، سلطان بایزیدخان باز از روابط دوستانه خویش با امیران بایندری آق قویونلو، که بسبب نفاق و اختلافات خانوادگی ناتوان و زبون گشته بودند، دست برداشت و همچنان ایشان را با نفاق و یگانگی، و بر انداختن **جماعت ضال مصل قزلباش** تشویق و تحریض میکرد. از آن جمله در جواب نامه‌ای که الوندیگ پس از شکست «شرو» بدو فرستاده و از وی برای دفع شاه اسمعیل و باز گرفتن تبریز کمک خواسته بود، نوشت:

«... و طائفه یاغیه قزلباشیه، خذلهم الله، گرچه شعلهای آتشین از کلاه سرخ نکبت اندود بگیتی در انداخته و چون مجوسیان روز بادگان (؟) آتش پاره‌ها را فرافرق سر برداشته، و از پیش فوطهای کبود جهان را پردود ساخته^۱، و چون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده

دمی کو کشد لشکر نامور
بتیغی زند گردن تاجور

یقین است که مناره بلند در پیش کوه **الوند** پست نماید. و چون کار از مواعظ گذشته و موقوف بتوفیق الهی مانده، مأمولست که علی الدوام با غیرت تمام کوشیده و قوت بازو را روی اقدام بحرکت در آورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده و تیرا از خویشتن داری کنان متوکل علی الله الملك المنان عزم جزم بر قلع و قمع آن طاغیه یاغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته، پیش از آن که شرار فتنه بالا گیرد بانطفاء در کوشند، باشد که بتوفیق الله بخاک سیاه پایمال ساخته نام و نشان آن ملاعین را از صفحه جهان بزدایند و عالمیان را باخبار مسرت آثار فتح و فیروزی شاد و خرم گردانند و همت بی‌همتای همایون ما را مبنول و مصروف شمرده خلاف آن تصور نمایند... و از اعلام سوانح حالات عطات و اغفال جائز نشمرند که ازین جانب حسب الاشاره بوجهی که لازم آید تقصیری نخواهد نمود^۲...»

۱- رجوع کنید به منشآت السلاطین احمد فریدون یگ، توقیفی چاپ استانبول، جلد اول، صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۲

۲- اشاره به تاج دوازده ترک و سرخ قزلباش است. برای اطلاع یافتن از جزئیات تاج قزلباش رجوع کنید به جلد اول «زندگانی شاه عباس اول»، تألیف نویسنده این مقاله، صفحات ۲۱۳ تا ۲۱۶.

۳- منشآت فریدون یگ، جلد اول، صفحات ۳۵۱ تا ۳۵۳.

الوندبیک بتحریرك سلطان بايزيدخان بار دیگر در سال ۹۰۸ هجری قمری ، بامید باز گرفتن آذربایجان ، بجنگ شاه اسماعیل رفت ، اما این بار نیز شکست یافت و بیغداد گریخت . شاه اسماعیل در همانسال **سلطان مراد بایندری آق قویونلو** ، پسر سلطان یعقوب زاهم ، که در عراق عجم و اصفهان و فارس سلطنت میکرد ، در محل **آله قولاقی** نزدیک همدان شکست داد ، و قسمت بزرگی از مرکز ایران را نیز بتصرف آورد .

چون خبر فتوحات شهریار صفوی باستانبول رسید ، سلطان بايزيدخان برای اینکه از حقیقت احوال دولت نورسیده صفویه و قدرت واقعی شاه اسماعیل اول آگاه شود ، نامه‌هایی بحکم سرحدی ایران و عثمانی فرستاد و ازیشان درین باره اطلاعاتی خواست . از آنجمله در همانسال نامه‌ای به **حاج رستم بیگ مکری** از امیران کرد نگاشت که :

«... مدت مدید است که خصومت جماعت قزلباش باریاب دولت بایندریه بجه انجامید ، علی‌ماهو الواقع معلوم نواب کامیاب ذوی الاقتدار ، و معروض عتبه علیه فلك مقدار ، و حضرت بزرگوار مانشد . حالیا برای استعلام احوال دارنده کتاب مستطاب قدوة الاقران **کیوان چاوش** بدان طرف فرستاده شد ، و اولکای جای شمامتصل آن نواحیست و بحقیقت حال تمام معلوم شماست . چون دارنده مکتوب شریف بشرف ملاقات مشرف گردد ، از اخبار صادقه و وقایع آن جانب هرچه پیش شما تحقق پذیرفته است بمشارالیه انهاء نواب کامیاب دارید ، و این معنی را سبب عنایت شاهانه مادانید ، و هرچه معلوم نموده باشند اصلاً کم نکرده شیمة صداقت را بظهور آورید . تحریر آفی اول الربیعین سنه ثمان و تسعمائة .»

امیر کرد پس از چندی با جواب داد که :

«... آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش ، لعنهم الله و دمرهم تنبیه فرموده بودند ، قصه آن طایفه یاغیه حالا برین منوال است که به **الوندخان** گزند رسانیده و از آنجا بعراق عجم رفته **مرادخان** را منهزم و منکسر ساخته و در عراق عرب کار **پرنایان** را پرداخته و با **چراکسه مصر** مصالحه و اتحاد

- ۱- مقصود باریک بیگ ، یرناک است که در عراق عرب حکومت میکرد و دولتش در سال ۹۱۴ هجری قمری بدست شاه اسماعیل اول منقرض گردید .
- ۲- منظور سلطان چرکسی مصر الملك الاشرف قانصو غوری ، از سلسله ممالیک برجی است ، که دولتش چندی بعد در سال ۹۲۲ هجری بدست سلطان سلیم خان اول منقرض شد .

نموده حالا عزیمت دیار بکر و مرعش داشته ، احوال ایران از بیداد ایشان پریشان ، و اکثر بلاد و نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته ، امید از فضل یزدانست که قلع و قمع گروه یاغیان بگردد و سنان غازیان و تیغ خونفشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاها زمان میسر و مقدر گردد...»

سلطان بایزیدخان چون دریافت که دولت امیران آق قویونلو محکوم بانقضاض گشته و قدرت و سلطنت شاه اسماعیل در ایران تزلزل ناپذیر است ، ناگزیر بظاهر با پادشاه صفوی از در دوستی و مدارا درآمد ، و در سال ۹۱۰ هجری قمری سفیری بنام **محمد چاوش بالابان** با تحف و هدایای شایسته بدربار ایران فرستاد و او را بفتح عراق و فارس تهنیت گفت .

ولی چون گروهی از پیروان مذهب تسنن از ایران هجرت کرده بدولت عثمانی (روم) پناه برده بودند ، و ازین گروه شنیده بود که شاه اسماعیل و صوفیان شیعه نسبت بمردم سنی مذهب ایران تعدی و ستمکاری بسیار روا میدارند ، دو نامه بزبان ترکی بهرینار ایران نوشت که در یکی فقط او را بفتح عراق و فارس تبریک گفته بود ، و در دیگری گذشته ازین تبریک ، بشاه اسماعیل نصیحت کرده بود که از ظلم و تعدی دست باز دارد و بهوای نفس و تعصب خون بیگناهان را نریزد . بفرستاده خود سپرده بود که اگر آنچه درباره تعدیات پادشاه صفوی شنیده است بحقیقت نزدیک بود ، نامه نصیحت آمیز وی را بدو دهد و گرنه نامه دیگر را تقدیم کند .

فرستاده چون بایران آمد و دریافت که آنچه مهاجران سنی گفته اند حقیقت داشته است ، نامه ای را که حاوی اندرزهای سلطان بود بیادشاه ایران تقدیم کرد . چون این نامه از لحاظ تاریخی اهمیت بسیار دارد ترجمه آنرا درینجا نقل می کنیم :

نامه سلطان بایزیدخان بشاه اسماعیل

« جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب ، مبارز السلطنة و الحكومة ، صاحب الفتح الجزیل ابن الشیخ سلطان حیدر الصفوی امیر اسماعیل اسس الله بنیان عدله و افضاله الی یوم الدین را که مقام فرزند نادر چمنند این ولایت و مؤسس اساس سلطنت و الا و سرسلسله دولت اعلی و جانشین کیخسرو و داراست . اولاً بسلام سلامت انجام همایون ما مفتخر ساخته ، ثانیاً ابواب گله بل شکایت گشوده اظهار مینمائیم .
» بعد از اینکه آن فرزند عالمقام بهرم کشیدن انتقام پدر حیدر سیر از



تصویر مراد بیگ آق قویونلو
از قرن دهم هجری

گیلانات خروج کرد و با فرخ یسار شروانشاه جنگید و بیاری بخت بروظفر یافت و بسزارسانید، بعد با **الوند** لوند محاربه نمود و بهزیمت گرفتار ساخت و بالشرف والاجلال در تبریز گلپیز بر اورنگ خسرو پرویز جلوس کرد و کامکار شد، آنگاه که این دونوید مسرت پدید در مرز و بوم روم شایع گشت بسیار خرسند شدم و منتظر قدم بشیری با بشارتنامه مخصوص ماندم که در ورود آن جوابنامه تهنیت آمیزی با سفیر مخصوص بفرستم. چون اعلام ازین قبیل وقایع عظیمه از عمده تکالیف حکمدارانست. هنوز از آنجانب نه بشیر و بشارت و نه اشارتی واقع شده بود، که بشارت دیگر درین کشور شایع گشت و معلوم شد آن امارت مآب خطه وسیع عراق و فارس رانیز از وجود مظالم آلود **بایندر یه پاک** و بافتاب نجدت تابناک کرده باليمن والاقبال ضمیمه ممالک مفتوحه امیرانه نموده اند. چون این خبر شادی اثر تشنیف ساز صماخ مسرت گردید و بشارت نامه نیز از آنجانب نرسید، لازم آمد که فتوحات پی در پی آن سیادت مآب شهادت نصاب را تبریک و تهنیت گفته در طریقه اخلاص کیشی و مودت گستری تقدم بجویم، و درین ضمن بعضی وصایای بی غرضانه هم بگوش هوش آن نتیجه خانواده ولایت رسانیده نظر دقت با فطانت آن امارت مآب را در باب تعمیق مضار چند مسئله منمطف سازیم:

«اولا - در اکثر و اسراف در قتل که باعث کوتاهی عمر و سبب بدنامی ابدی و در شرع و عقل غیر ممدوح و مقذوح است، تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب فرمایند. البته شنیده اند که نام **حجاج و چنگیز و تیمور** را اعالی و ادانی بچه عنوان بزبان آورده و می آورند.

«ثانیا - لازم نیست که ترویج و تعمیم یک طریقه مخالف عامه مسلمین را از برای پیشرفت امور سلطنت سه روزه دنیا آلت قرار داده در میان امت خیرالبشر تفرقه بیندازند و بواسطه این تباعد و تنافر الی آخر الایام امت مرحومه ستم دیده حضرت خیرالانام را دشمن هم دیگر ساخته قوای مادیه و معنویه اسلام را بکهند و باین وسیله باعث دست اندازی اعادی دین بر ممالک مسلمین شوند.

«ثالثاً قبور و مساجد و تکایا و زوایا و سایر آثار سلاطین و امرا و علمای سالفین و سابقین را نگذارند که بعضی نادانهای صوفیه باغوا و اغرای انبوهی از مغرضین، که میخوانند موقوفات آنها را ملک قرار داده غصب کنند، خراب نمایند، چه آنها اسناد و حجج مالکیت اسلام در آن ممالک و داعی ذکر جمیل مشاهیر رجال امت حضرت حبیب رب لاینام است.

«رابعاً استمالت بعدل و انصاف در قلوب اهالی مؤثرتر از اظهار بطش و شدت و خونریزیست. بهتر اینست که در هر امر مساوات و عدالت و حریت مشروعه اهالی برای آن امارت مآب پیشه گشته مرغ قلوب اهالی را بدام صدق نیت و حسن سلوک شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشان را ترك ننموده بخارج هجرت نکنند. زیرا آبادی مملکت و بقای دولت بخشودنی رعیت از حکومت است. هر گاه ایرانیان از

حکومت اترک «بایندریه» خشنود می بودند، آن سیادت مآب آن قدر ممالک را نمی توانست باسانی فتح نماید.

«ایران مملکتی است که چندین سلاله از حکمداران معتبر قبل از اسلام در آن اقلیم توسن سلطنت را نده و بعضی از حکمداران آنها نیز در اغلب آبادیهای ممالک روی زمین بیاری همان ایرانیان فتحهای بسیار ممدوح کرده بین السلاطین بنام نیکی تفرد جسته اند.

«ایرانیان نیز ملتی بوده هستند که تا پادشاه از نجبا و از خودشان نباشد بمیل انقیاد و اطاعت نمی کنند و میخواستند که پادشاه آنها در یکی از پایتختهای ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد، و ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده بعدالت راه رود. لله الحمد والمنة آنجناب شهامت مآب که از تمامی ایرانیان حسیب و نسیب و نجیب تر و منسوب بیکمی از خانوادهای قدیم و معروف و ممدوح ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند، اگر عدالت را پیشه و ترفیه و آسودگی رعایا و برابری را همیشه اندیشه فرمایند، اهالی ایران بالطوع والرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط بیک توجه آنولار بقه تا بهیت و اطاعت را بر رقبه عبودیت و رقیت نهاده در بقاء و ارتقای دولت صوفیه صغویه جانسپارانه خواهند کوشید. اما در عکس معامله هر گاه بحیثیت سیف مالک ایران هم باشند، از شرق و غرب دولت و مملکت خود را هدف تیرعداوت عامه مسلمین قرار داده آنی آسوده از هجوم و اقتحام حکمداران و امراء عامه اسلام نمانده مملکت ایران محصور و اهالی آن در انظار مسلمین مقهور خواهند شد. پس، چرا عاقل کندکاری که باز آرد پشیمانی؟ مملکت پادشاه میخواستند، پادشاه مملکت و رعیت، و این هر دو بعدالت معمور و مرفه میشود. پادشاه بادی و مذهب، که از امور معنویه و اخرویه است، چه کار دارد. اگر آن سیادت مآب نصایح مشفقانه اینجناب را اصغاء و قبول فرمایند، شکمی نیست که همیشه دولت ابد مدت عثمانی را ظهیر و معین امارت و حکومت آنولا یافته عند الاقتضا معاونت فعلیه هم خواهند دید، و ما علینا الا البلاغ.

«چون درین ولا بنا بر تأسیس اساس و داد و تمهید لوازم اتحاد و ابلاغ آن نصایح قدوة الامائل و الاقران محمد چاوش بالابان زید قدره، بموجب سیاهه ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت و روابط محبت را کمابینگی از اینجناب مؤدی کرده دقیقه معوق نگذارد و آنچه بزبانی سپارش شده است، در وقت تقریر مجاز و مرخص فرموده خلافی در آن ملحوظ نفرمایند که از معتمدان و بندگان صداقت نشان قدیمی و صادق القول جبلی است و بعد از تلاقی و کسب صفا حسب القبول و الرضا حسن اجازت و رخصت انصراف ارزانی داشته بتوفیق الله عزوجل روانه اینجناب فرمایند. باقی ابواب عدالت و جهاننداری بغزونی عمر و بختیاری گشاده باد الی یوم التناد برب العباد.»

۱ - از کتاب انقلاب الاسلام بین الخاص و العام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحات

شاه اسماعیل با آنکه نصایح سلطان بایزید خان را نشنید و پس از آن باز در ترویج مذهب تشیع در ایران با کمال خشونت و قساوت رفتار کرد، بظاهر با سلطان عثمانی بر اه صلح و دوستی میرفت و از هر گونه اقدامی که بهانه مخالفت آشکار و مایه بروز جنگ میان دو دولت گردد، دوری می جست. زیرا دشمنی نیرومند مانند **محمد شاه بخت خان** از بک معروف به **شیبک خان** از طرف خراسان سلطنت نو بنیادش را تهدید میکرد، و امیرزادگان آق قویونلو هم هنوز برای تجدید حکومت از دست رفته خویش، از پای ننشسته بودند. بهمین سبب سفیر عثمانی را با نامه‌ای دوستانه^۱ و هدایای شایسته باز گردانید.

پس از آن سلطان بایزید خان چون دریافت که شاه اسماعیل و صوفیان قزلباش بنصایح وی توجهی نکرده و نسبت به پیروان مذهب تسنن همچنان با خشونت و ستمکاری رفتار میکنند، بحکام ولایات آسیای صغیر فرمان داد که از مسافرت رعایای عثمانی بایران جلوگیری کنند و مهاجران ایرانی را که بخاک عثمانی می آیند بمهربانی بپذیرند و املاک و خانه‌ها صوفیانی را که پیش از صدور این فرمان بایران رفته‌اند بایشان سپارند.

بهمین سبب شاه اسماعیل در سال ۹۱۲ هجری، که درخوی قشلاق کرده و بابرخی از طوائف کرد در جنگ بود، نامه‌ای بسطان عثمانی نوشت و ازو خواهش کرد که بحکام و مأموران ترك در ولایات مجاور ایران دستور دهد که از آمدن مریدان و معتقدان خاندان صفوی بایران جلوگیری نکنند. سلطان بایزید خان نیز در نامه‌ای دوستانه باو پاسخ داد که بسیاری از رعایای وی ببهانه زیارت اردبیل و درك خدمت پادشاه صفوی بایران می آیند تا از خدمت سر بازی بگریزند. مع هذا « چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی ازین طبقه در وقتی که داعیه زیارت اولیاء الله علیهم الرحمة نمایند بر سبیل باز آمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردند تا طریقۀ محبت چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است معمور و دائر گردد و رشته محبت لاینقطع غیر منقطع شود^۲ ...»

شاه اسماعیل هنگامی که در تابستان سال ۹۱۳ هجری قمری برای سرکوبی

۱- متن جواب شاه اسماعیل بدست نیامد.

۲- منشآت السلاطین جلد اول صفحات ۳۴۵ و ۳۴۶

علاءالدوله ذوالقدر، که با سلطان مراد آق قویونلو وصلت کرده بود و آذربایجان را از جانب مغرب تهدید میکرد، عازم البستان گردید، چون ناگزیر بایستی از حدود قیصریه، که در قلمرو سلطان بایزیدخان بود، بگذرد سپاهیان خود فرمان داد که در متصرفات سلطان متعرض جان و مال مردم نشوند و با رعایای او بمهربانی و دوستی رفتار کنند. در همان حال نامه‌ای با سلطان بایزیدخان نوشت که:

«... انهای رأی ملك آرای عقده گشای آنکه در تاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی در یورت نخر بورنی واقع شد و از آنجا کوچ بر کوچ توجه بجانب مخالفان مصمم است، و محبت و عهد بدستوری که سابقاً مقرر بود بهمان دستور فیساین مؤکد است و خلل پذیر نیست. و درین اوقات فرخنده ساعات که عبور ولایات دارالاسلام روم واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقاً غازیان عظام و عساکر نصرت فرجام پیرامون اموال رعایای آن بلاد نگردند و تعرض نرسانند و جمعی که بواسطه عبور معسکر ظفر بیکر منهزم شده بودند، استمالت داده بمحل و مقام خود آیند که اصلاً با ایشان از هیچ وجه مهمی نیست... چون غرض تأکید روابط محبت و القاء مواد مودتست زیادت اطناب نرفت...»

سلطان بایزیدخان در جواب این نامه شاه اسمعیل را «شهریار اعظم و تاجدار اکرم، ملك ممالك عجم و نوین بلاد الترك والدیلم، جمشید دوران و کیخسرو زمان المؤید من عندالله، الملك الجلیل شاه اسمعیل اسس الله قواعد عدله و عمره و ایده بتوفیقه و نصره...» خطاب کرده و نوشته بود که:

«...مکتوب بلاغت اسلوب... در ایمن ساعات و اشرف اوقات رسید و از وصول موکب متبرکش به قیصریه محمیبه خبیرو آگاه ساخت. امراء آن مرزوبوم را در تقدیم مراسم یکجبهتی تأکید نموده اعلام رفت که در باب اتحاد

۱- علاءالدوله ذوالقدر پسر ناصرالدین محمد ذوالقدر، در قسمتی از نواحی شرقی آسیای صغیر و حوزة علیای رود فرات، در ولایات مرعش و البستان و خرپوت و آمد و اورفه و غیره حکومت موروثی مستقل داشت. طوائف ذوالقدر در حدود هشتاد هزار خانوار بودند. علاءالدوله در سال ۹۲۱ هجری در جنگی که با سلطان سلیم خان اول سلطان عثمانی، پسر و جانشین سلطان بایزیدخان کرد، کشته شد و بامرگ او دوران حکمرانی خاندان ذوالقدر، که از حدود سال ۷۴۰ هجری قمری آغاز شده بود، پایان رسید.

۲- چنین است در منشآت السلاطین، ولی ظاهراً نخر بورنی غلط و درست خرپوت یا خرپوت باشد که نام کهنتر آن حصن زیاد بوده است، و عبارت باید چنین باشد:... در یورت خرپوت [نزول] واقع شد.

وصفای ذات‌البین دقیقه فوت نمایند و همواره در خلوص و وداد و رضای طرفین
کوشند و چون رسوخ مودت و یگانگی آن سلطنت مآب عدالت مناب بدرجه
کمال و کمال درجه وضوح پیوسته سکنه آن مرزوبوم از قدوم نصفت رسوم منضجر
نگشته رعایت خاطر همایون و جانگیری ما را در هر باب محمی و مرعی داشتند
و با علوشان شمه از آن معطل و معوق نگذاشته ، ان شاء الله الاعز الاکرم ازین
جانب نیز همان شیوه مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیر نخواهد
گشت و فواید این نعمت جلیله بساکنان ممالک طرفین سمت ظهور یافته و فضل
و شکر آن بصحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید...»

در آغاز سال ۹۱۶ هجری قمری ، شاه اسماعیل بعزم جنگ با **محمد شاه بیخت**
خان شیبانی از بک ، معروف به **شیبک خان** ، پادشاه ترکستان و هاوراءالنهر ، بخراسان
لشکر کشید ، و بشرحی که در تاریخ سلطنت او باید دید ، پادشاه از بک را در نزدیکی
هروشکست داد . شیبک خان درین جنگ کشته شد ، و شاه اسماعیل بسبب کینه‌سختی
که از او در دل داشت ، فرمان داد جسدش را صوفیان خوردند ! و کاسه سرش را در طلا
گرفتند و از آن جامی ساختند که تا پایان عمر در آن شراب می خورد . پوست سرش
را نیز پرازگاه کرد و باسفیری برای سلطان بایزیدخان فرستاد .

سلطان عثمانی که باشیبک خان بسبب اشتراک مذهب و زبان و روابط و مکاتبات دوستانه
داشت ، ازین کار شاه اسماعیل ، که نشاندای از عداوت باطنی وی بود ، رنجیده خاطر و
خشمگین شد مخصوصاً پسرش **سلیم** ، که بعد از او بسلطنت عثمانی رسید ، از مشاهده سر شیبک خان
بقدری متأثر و اندوهگین گشت که کینه شاه اسماعیل را بیش از پیش در دل گرفت و بسیاری
از مورخان ترک این امر را از علل اساسی جنگ چالدران شمرده اند .

در همان حال شاه اسماعیل صوفیان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفوی را در ولایات
عثمانی بتاخت و تازو مردمکشی تحریک میکرد ، چنانکه بدستوروی در سال ۹۱۷ هجری ،
شاه قلی بابا از سران صوفیه **تکه لو** ، ولایات **تکه** و **قرامان** و **سیواس** را غارت کرد و ،
بشرحی که در صفحات بعد خواهیم گفت ، جمعی از سرداران و سربازان عثمانی را کشت .

۱- منشآت السلاطین ، جلد اول ، صفحات ۳۴۶ و ۳۴۷ .

۲- برای اطلاع یافتن از علل اساسی و حوادث و نتایج این جنگ رجوع کنید بمقاله داستان بک
باده‌سازی در کاسه سده من ۱۰ از نویسنده این سطور در شماره ۴ دوره چهارم مجله سخن چاپ تهران

سلطان بایزیدخان بعثت آنکه در یمن زمان پیرو فرسوده و در داخله کشور گرفتار عصیان پسر کوچک خود سلیم بود، از دشمنی آشکار و اقدام بچنگ با شاه اسماعیل احتراز می کرد و ناگزیر در برابر تهدیدات و تحریکات شهریار صفوی بردباری و ملایمت می نمود. بهمین سبب نیز چون از تاخت و تاز «شاه قلی بابا» و غارت و کشتار او در ولایات عثمانی خبر یافت، بنوشتن نامه ای که ترجمه آنرا در اینجا نقل میکنیم، قناعت کرد:

نامه سلطان بایزیدخان بشاه اسماعیل

«بمداللقاب ... ای جوان کم تجربت، باز نصیحتی از پدر بشنو. از برای قبولانیدن مذهب تازه ات خون مسلمانان را مریز، و وعید من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالدین فیها، را از خاطر دور مدار. طریقه اجداد عظامت انرا الله برهانم رامسلك خود ساز. فرستادن پوست شیبك خان سلاطین شجاعت آئین عثمانیان را گرفتار خوف و تلاش نمیکند. بعضی اشخاص ملعنات اختصاص را باین مملکت فرستادن و جهال نیک و بد نفهم این ممالک را بوسیله ایشان بالاغفال بایران کوچانیدن و در راه گذارشان آبادیهارا تاراج و اهالی مسکونه رامقتول گردانیدن کار دزدانست، نه کار پادشاهان. مملکت ایران مانند پلیست که میان دو اقلیم بسیار وسیع اسلام نشین قرار دارد. این پل محتاج بیک محافظ با اقتدارست که هنگام لزوم در سر پل جلودشمن اسلام را بگیرد و بامداد غازیان نگذارد که حمله آوران از پل باقلیم دیگر بگذرند و بخرابی پردازند. از روش کارهای فوق الطبیعه استنباط میشود که حضرت مالک الملک شما را بجهت محافظت آن پل انتخاب کرده موفق بفتح و نصرت مینماید. پس لازم و واجبست که تشکرات مقتضیه خداوندی را بجای آورده قدر این نعمت عظمی را بدانید و این پل را بواسطه مباینت مذهب قطع نکرده مسلمانان طرفین را منع از مراد و ملاقات یکدیگر ننمائید. چنانکه پیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت میخواهد و سلطان اطاعت از رعیت. مذهب امری است معنوی. سلطنت امریست مادی. بر سلطانست که عدالت پیشه کرده مداخله بأمور معنویه ننماید.

«دیگر آنکه از استیلاي ممالک روم قطع امید کنید و بهتر آنست جدوجهد با ضمه حلال وجود ملوک الطوائف ایران و توران و هندوستان نموده سلطنتی بسیار باقوت در آن سامانها تأسیس کنید. و من بعد طوری رفتار ننمائید که غازیان عثمانیان که مشغول بجهاد فی سبیل الله و ساعی باعلاي کلمه الله هستند، ناچار بکشیدن شمشیر انتقام از نیام گشته رو بایران آورند و بیش از پیش ویران سازند. و ما علینا الالبلاغ والسلام.»^۱

۱ - از کتاب حقیقة التواریخ تألیف، ۱۰۱۱ میل بیات توفیقی نقل از انقلاب الاسلام ص ۹۸-۱۰۰

این نامه زمانی بدست شاه اسمعیل رسید که پسران سلطان بایزید از نواحی مختلف آسیای صغیر بادعای سلطنت قیام کرده بودند . پس بازموقع را مغتنم شمرد و بشرحی که بعد از این خواهیم گفت ، نورعلی خلیفه روملو ، از سران نامی قزلباش را بولایات عثمانی فرستاد تا در آنجا بترکتازی و غارت مشغول شود .

۲- پادشاهی سلطان سلیم خان اول و بالا گرفتن اختلافات ایران و عثمانی

سلطان بایزید خان دوم در دوران زندگانی خود دارای هشت پسر شد که از آن جمله سه تن بنام قورقود و احمد و سلیم در سالهای آخر سلطنت وی زنده بودند و بترتیب در ولایات تکه ، آماسیه و طرابوزان^۱ حکومت داشتند . سلیمان پسر سلیم نیز در شبه جزیره قریم (کریمه) حکومت میکرد . سلطان بایزید خان بجای اینکه پسر بزرگ خود قورقود را بولیعهدی برگزیند . این مقام را بیسر دیگر خویش احمد داده بود . ولی سلیم که جوانی جاه طلب و جسور و دلیر و سرکش بود ، سر بازان ینی چری (ینی چری)^۲ را با خود همدست کرد ، و از شبه جزیره قریم ، قلمرو حکومت فرزند خود سلیمان نیز سوارانی گرد آورد و از پدرخواست که حکومت یکی از متصرفات اروپائی عثمانی را بوی دهد ، تا بیایتخت و مرکز دولت نزدیکتر باشد ، و چون سلطان بایزید خان درخواست وی را نپذیرفت ، بی اجازه او تا پشت شهر ادرنه پیش آمد .

وزیران سلطان بایزید خان که از قوای خود اطمینان کافی نداشتند ، بساطان توصیه کردند که درخواست سلیم را بپذیرد . او نیز ناچار موافقت کرد و حکومت ولایات سمندریه و ودین از متصرفات اروپائی عثمانی را بوی داد .

دیری نگذشت که سر بازان ینی چری بهواخواهی سلیم برخاستند و او را بقسطنطنیه آوردند . سلطان بایزید ناچار روز هشتم ماه صفر ۹۱۸ هجری قمری از سلطنت کناره

۱- ولایت تکه یا تکه ایلی در ساحل جنوب غربی آسیای صغیر ، اماسیه در شمال و طرابوزان در شمال شرقی آن سرزمین است . (رجوع شود بنقشه ضمیمه این مقاله)

۲- در صفحات بعد ازین سپاه و تشکیلات آن بتفصیل سخن خواهیم گفت

گرفت و پادشاهی را به سلیم سپرد. بیست روز بعد نیز از پسر اجازه گرفت که به دیموتیقه^۱ تولد گاه خویش رود. ولی باین محل نرسیده در راه در گذشت (دهم ربیع الاول ۹۱۸). برخی از مورخان نوشته اند که از غصه مرد، ولی بیشتر معتقدند که بدست پزشکی یهودی مسموم شد.

سلطان سلیم خان اول در آغاز سلطنت بکشتن برادران و برادرزادگان خویش، که مدعیان سلطنت وی بودند، همت گماشت. برادر بزرگ خود **احمد** را که از طرف پدرش بولیمهدی انتخاب شده و پادشاه اسماعیل طرح دوستی و اتحاد ریخته بود، بحیله کشت^۲. برادر دیگر خویش **قورقود** را نیز بچنگ آورد و خفه کرد^۳. از پنج پسر احمد هم چهار تن را هلاک ساخت و تنها یکی از ایشان بنام **سلطان مراد** بایران آمد و پادشاه اسماعیل پناهانده شد^۴.

۳- **لالی لشکر کشی سلطان سلیم خان اول بایران**

سلطان سلیم خان اول پس از آنکه مدعیان سلطنت خویش را بر انداخت، مصمم شد که

۱- Demotica

۲- حسن روملو در احسن التواریخ درین باره می نویسد: «... پس از مرگ سلطان بایزیدخان پسرش سلطان احمد در آنادولی (آناطولی) خطبه بنام خود خواند. سلطان سلیم از زبان پاشایان در گاه مکاتبات نوشته، مضمون آنکه هر گاه آنحضرت بامردم اندک خود را باسلامبول رساند، این بندگان که خدمت بر میان جان بسته سلطان سلیم را گرفته شبها را پادشاه میسازیم. آن ساده لوح باین فریفته شده سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود با پانصد سوار متوجه اسلامبول گردید و سلطان سلیم با جمعی کثیر ویرا استقبال نموده بقتل آورد...» احسن التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱۳۶.

سلطان سلیم خان و سلطان احمد در محل بنی شهر، نزدیک استانبول، باهم رو برو شدند (۱۷ صفر ۹۱۹ هجری قمری) و سلطان احمد گرفتار شد. نوشته اند پیش از آنکه کشته شود انگشتری خود را برای سلطان سلیم فرستاد و خواهش کرد که آنرا بیادگار بپذیرد و اگر هدیه ناقابلست بروخرده نگیرد!

۳- قورقود نیز پیش از آنکه بمیرد اشعار تأثر انگیزی در بیگناهی خود سروده سلیم را بسنگدلی ملامت کرده بود. سلطان سلیم پس از خواندن اشعار او گریست و پانزده تن از ترکان را که پیرادرش خیانت کرده و او را بوی تسلیم نموده بودند کشت!

۴- شاه اسماعیل حکومت قسمتی از فارس را بسلطان مراد سپرد، ولی او پیش از آنکه بفارس رسد در اصفهان در گذشت، وجسدش را بیرون دروازه توقچی پهلوی مزار شیخ علی سهل اصلهائی بفاک سپردند.

بایران بتازد. علل اساسی این تصمیم را بدو دسته تقسیم باید کرد، یکی علل سیاسی و مذهبی و دیگر علل نظامی و لزوم ایجاد امنیت در سرحدات شرقی امپراطوری عثمانی .

دولت عثمانی که تا این تاریخ با دشمنان نیرومند سرسخت و متعصبی در اروپا دست و پنجه نرم میکرد، از آغاز تأسیس دولت صفوی در سرحدات شرقی نیز گرفتار حریف تازه نفس و کینه نوز و خطرناک و متعصب تری مانند شاه اسماعیل صفوی گردیده بود، که با تبلیغات دینی و تحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر، واتحاد با دشمنان امپراطوری عثمانی در اروپا و افریقا، مقدمه تجزیه و انقراض آن دولت را فراهم میساخت .

هواخواهان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفوی، و صوفیان فداکار و جانسپاری که در ولایات مختلف آسیای صغیر مسکن داشتند، پیوسته بتحرک و دستور شاه اسماعیل، برای ترویج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی در ولایات مذکور، بتبلیغات مذهبی و ایجاد اختلاف و تاخت و تاز و جنگ و مردمکشی مشغول بودند .

مثلا در سال ۹۱۷ هجری قمری، که هنوز سلطان بایزید خان دوم زنده بود، یکی از مریدان شاه اسماعیل بنام **شاه قلی بابا** از طائفه **تکلو**، از ولایات **منتشاو تکه ایلی** در آسیای صغیر با جماعتی از صوفیان شیعه روانه ایران شد^۱ و در راه با والی ترک ولایت تکه ایلی جنگید، و او را با جمعی از سپاهیان عثمانی که اسیر شده بودند، کشت. از خبر پیشرفت و غلبه او گروهی دیگر از شیعیان و مریدان صفویه نیز از اطراف بدو پیوستند و ولایت **قرامان**، یکی دیگر از ولایات عثمانی، تاختند و بر **قراگوز پاشا** والی آنجا و گروهی دیگر از سپاهیان ترک نیز غالب شدند و بولایت **سیواس** حمله بردند. سلطان بایزید خان **علی پاشا** وزیر اعظم عثمانی را با سپاه گرانی بدفع شاه قلی بابا و صوفیان فرستاد و در جنگی که میان ایشان روی داد علی پاشا و شاه قلی بابا هردو کشته شدند و صوفیان از راه **ارزنجان** بطرف ایران آمدند. اما در راه یک کاروان ایرانی را هم که بخاک عثمانی میرفت، قتل عام کردند و بهمین سبب

۱ - حسن خلیفه پدر این مرد در زمان شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل از مریدان وی بود

و از جانب شیخ برای دعوت مردم عثمانی بمذهب شیعه بولایت تکه ایلی فرستاده شده بود .

چون در قریه شهریار ری بخدمت شاه اسماعیل رسیدند ، آنپادشاه سرداران ایشانرا بجرم کشتن تجار ایرانی کشت و بقیه را میان سرداران قزلباش تقسیم کرد . اینگونه حوادث برای برافروختن آتش جنگ میان دودولت کافی بود ، ولی چنانکه پیش از این اشاره کردیم ، سلطان بایزیدخان بسبب پیروی و شاه اسماعیل بواسطه آنکه هنوز از جانب ازبکان و گردنکشان داخلی ایران آسوده خاطر نبود ، بجنگ مایل نبودند . بعد از مرگ سلطان بایزیدخان دوم و ظهور اختلافات داخلی میان پسران وی بر سر سلطنت عثمانی ، شاه اسماعیل باز موقع را برای گرفتن قسمتی از متصرفات آندولت مناسب دید ، و در سال ۹۱۸ هجری ، یکی از سرداران قزلباش بنام **نورعلی خلیفه روملو** را ، ببهانه گرد آوردن صوفیان و مریدان خاندان صفوی ، مأمور کرد که در خاک عثمانی بتاخت و تاز پردازد .

اینمرد بولایات سرحدی عثمانی حمله برد و بادستیاری گروهی از شیعیان آنجا بر حکام ترك غالب آمد و شهرهای **قره حصار شرقی و ملطیه** را گرفت و در آنجا خطبه بنام شاه اسماعیل خواند .

در همان اوقات چون سلطان سلیم خان بجای پدر نشست و برادر خود سلطان احمد را بحیله کشت ، یکی از پسران سلطان احمد بنام سلطان مراد ، چنانکه در صفحات پیش گفته شد ، باده هزار سوار بر عم خود قیام کرد و به نورعلی خلیفه سردار قزلباش پیوست و با او در تسخیر قلعه **توقات** یاری کرد و از آنجا بخدمت شاه اسماعیل رفت ، ولی در ایران در گذشت .

پس از آن نورعلی خلیفه متوجه ولایت **ارزنجان** شد ، و در راه با چندتن از سرداران ترك ، که از طرف سلطان سلیم خان بدفع وی فرستاده شده بودند ، روبرو گردید ، ولی بعد از جنگ سختی بر آنان نیز غلبه کرد و در حدود دوهزارتن از سپاهیان ترك در آن جنگ بخاک افتادند .

در همانحال یکی دیگر از سرداران بزرگ قزلباش بنام **خان محمد استاجلو** نیز قلعه **دیار بکر** را گرفته ، سپاهیان **علاءالدوله ذوالقدر** را درهم شکسته و بر قسمت بزرگی از متصرفات وی تسلط یافته بود ، و بتحریر يك شاه اسماعیل بسلطان سلیم خان

نامه‌های تهدیدآمیز می‌نوشت و او را بجزنگ می‌خواند، و کار تهدید و توهین را بجائی رسانیده بود که برای سلطان عثمانی چادر و جامه زنان فرستاده او را نامرد و جبان خوانده بود.

علاوه بر آنچه گذشت، شاه اسماعیل با مدعیان سلطنت عثمانی نیز نهانی کمک میکرد و دشمنان سلطان رادر خاک ایران پناه میداد. از آنجمله سلطان احمد را بمخالفت با برادرش سلطان سلیم ترغیب و تحریض می‌کرد و چون او کشته شد، پسرش سلطان مراد را بمهر بانی پذیرفت و حکومت قسمتی از ولایت فارس را باو داد.^۱ باملك الاشرف قانصو غوری سلطان چر کسی مصر نیز از در اتحاد درآمده بود، تا با اتفاق یکدیگر سلطان سلیم را از تجاوز بممالک خویش باز دارند. علاءالدوله ذوالقدر هم که متحد و تحت الحمايه سلطان مصر بود، چون وجود پادشاه جوان جنگجو و نیرومندی مانند سلطان سلیم خان را بزبان دولت خویش میدید، نهانی در اتحاد ایران و مصر داخل گشته، بادشمن قدیمی خود شاه اسماعیل دست دوستی داده بود بنا برین در پشت سر حداث آسیائی عثمانی یکنوع اتحاد سیاسی بر ضد آن دولت بوجود آمده بود، که اگر سلطان سلیم خان در برهم زدن آن شتاب نمیکرد، ممکن بود بنیان قدرت و استقلال دولت آل عثمان را متزلزل سازد.

۴- صفات سلطان سلیم خان اول

سلطان سلیم خان مردی جاه طلب و جسور و متعصب و بیباک بود. مورخان ترك او را **یاووز** یعنی برنده و قاطع لقب داده و نویسندگان اروپائی خونخوار و سنگدل^۲ خوانده‌اند. یکی از جهانگردان ونیزی^۳ درباره او می‌نویسد که: «سلیم خونخوارترین مردان روزگار است که جز جنگ و کشور گشائی بکار دیگر نمی‌اندیشد.»

۱- هنگامی که سلطان مراد در ایران بود سفیرانی باهدایای گوناگون و نامه‌ای از طرف سلطان سلیم بدر بار ایران آمدند و چنانکه مرسوم بود او را از مرگ سلطان بایزیدخان وجلوس سلطان سلیم آگاه کردند و تسلیم سلطان مراد را خواستار شدند ولی شاه اسماعیل بسطان مراد فرمان داد که سفیران عم خود را بکشد.

ولی با همه خونخواری و سنگدلی از علم و ادب نیز بی بهره نبود. بفارسی شعر می گفت و مجموعه‌ای از اشعار پارسی او در دست است^۱. بتاریخ زندگانی فاتحان بزرگ، مانند سزای رومی و اسکندر مقدونی علاقه وافر داشت. علمای دین و شاعران و اهل ادب را عزیز می شمرد و احترام میکرد. در مذهب تسنن سخت متعصب و در کار سیاست بسیار سختگیر و زودکش و بیرحم بود. ارکان دولت و وزیران او هرگز بر جان خود ایمن نبودند. در دوران پادشاهی خویش هفت وزیر اعظم عثمانی را سر برید. بطوری که در زمان وی چون میخواستند کسی را نفرین کنند، میگفتند «کاش وزیر سلطان سلیم شوی!» بیشتر وزیران خود را پس از یکماه وزارت معزول کرد و کشت. بهمین سبب وزیرانش همیشه وصیتنامه خود را در جیب داشتند و هر وقت که از حضور سلطان زنده بیرون می آمدند، چنان بود که عمر تازه یافته باشند.

۵ = مقدمات لشکر کشی سلطان سلیم خان

بایران

بعلمی که در صفحات پیش گذشت، سلطان سلیم خان پس از آنکه مدعیان سلطنت را از میان برداشت، مصمم شد که بالشکر گرانی بر ایران بتازد و بابر انداختن دولت نو بنیاد صفوی، خطر بزرگی را که از مشرق متوجه امپراطوری عثمانی بود، دفع کند. پس از جلوس وی بر تخت سلطنت همه ممالک همسایه، از اروپائی و آسیائی، سفیرانی باهدایای شایسته بشهر ادرنه روانه کردند و او را بپادشاهی تهنیت گفتند. ولی شاه اسماعیل سفیری نفرستاده بود. زیرا که سلطان سلیم خان را غاصب سلطنت میدانست، و چنانکه پیش ازین اشاره کردیم، پس از مرگ سلطان بایزیدخان با پسر بزرگتر او سلطان احمد، که ولیعهد رسمی پدر بود، یاری کرده و آشکارا با پادشاهی سلطان سلیم مخالفت نموده بود.

این بی اعتنائی نیز پادشاه خودخواه و جنگجوی ترک را خشمگین تر و تصمیم وی را

۱ - دیوان اشعار فارسی سلطان سلیم را دکتر یاول هورن بدستور امپراطور آلمان در سال ۱۹۰۴ میلادی چاپ کرده است.

در حمله بخاک ایران استوارتر ساخت .

پس برای اینکه از بروز هر گونه خطری در مغرب کشور جلوگیری کند، با دولتهای عیسوی مذهبی که در اروپا همسایهٔ خاک عثمانی بودند، مانند دولت **مسکوی** (روسیه) و مجارستان و جمهوری و نیز و امیران خراجگزار **ملداوی** و **والاشی**، معاهدات دوستانه بست و موقتاً بجنبشهای عثمانی در مغرب خاتمه داد .

سپس برای اینکه در داخلهٔ کشور نیز از جانب شیعیان، یعنی هواخواهان و مریدان شاه اسماعیل آسوده خاطر گردد، فرمان داد تمام پیروان مذهب شیعه را که در ولایات مختلف آسیای صغیر بسر می بردند، از هفتساله تا هفتادساله یابکشند و یابزندان اندازند . نوشته اند که چهل هزار تن از مردم شیعه بفرمان او کشته شدند و پیشانی باقی را با آهن گداخته داغ کردند تا شناخته شوند، و ایشان را بباستکان و وراث کشته شدگان بمتصرفات اروپائی عثمانی کوچ دادند، تا دیگر کسی از پیروان مذهب شیعه در ولایات سرحدی ایران و عثمانی باقی نماند و با سرداران قزلباش همدستی نکند .

یکی از نویسندگان ترک بنام **ابوالفضل علی بن ادریس بدلیسی** واقعهٔ کشتار

شیعیان عثمانی را درین اشعار پارسی بیان کرده است :

دیران دانا بهر مرز و بوم	فرستاد سلطان دانا رسوم
در آرد بنوک قلم اسم اسم	که اتباع این قوم را قسم قسم
بیارد بدیوان عالی مقام	ز هفت و زهفتاد ساله بنام
عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب	چو دفتر سپردند اهل حساب
رساندند فرمانبران دفتری	پس آنکه بحکام هر کشوری
نهد تیغ بر آن قدم بر قدم	بهر جا که رفته قدم از قلم
فزون از حساب قلم چل هزار	شد اعداد این کشته های دیار

پس از قتل عام شیعیان آسیای صغیر، که غالباً از جملهٔ صوفیان و مریدان صفویه

بودند، روابط سیاسی ایران و عثمانی تیره تر گردید .

سلطان سلیم خان در روز نوزدهم محرم سال ۹۲۰ هجری در شهر **ادرنه** دیوان فوق العاده ای تشکیل کرد و ارباب سیف و قلم و علمای دین را در آنجا گرد آورد . درین مجلس نخست شرحی در بارهٔ دولت شیعی مذهب صفوی، و خطراتی که از اشاعهٔ این

۱- نقل از تاریخ ادوارد براون، جلد چهارم، ترجمهٔ مرحوم رشید یاسی، صفحهٔ ۵۸.

مذهب و وجود مبلغ و مروج جسور آن شاه اسماعیل متوجه عالم اسلام است ، بیان کرد ، و جنگ و جهاد با «زنادقه قزلباشید» را از وظائف دینی خویش و عامه مسلمانان شمرد . علما در همان مجلس گفته او را تصدیق کردند و درباره و جهاد فتوی دادند.^۱ اما ادله و براهین دینی در عقیده سرداران سپاه تأثیر قاطع نداشت . سرداران و وزیران و بزرگان دولت عثمانی لشکر کشی بایران را ، بشب دوری راه و مشکلات تجهیز لشکر و تهیه آذوقه کافی ، برای امپراطوری عثمانی پرخطر و دور از عقل و صواب می شمردند . خاصه که دشمن در سرحدات کشور خویش می جنگید و بمراکز مهمات و آذوقه و سپاه دسترس داشت ، در صورتی که سپاهیان ترك برخلاف هر چه بخاک خصم نزدیکتر میشدند از مراکز آذوقه و مهمات خود دورتر می افتادند .

به همین سبب سران لشکر و وزیران اظهارات سلطان سلیم را با سردی و سکوت شنیدند ، و مخالفت خویش را با چنان اقدام پرخطری بخاموشی آشکار کردند .

ولی از آنجا که حوادث غالباً زاده تقدیر است ، ناگهان یکی از افراد «ینی چری» بنام **عبدالله** ، که موی خود را در کارسربازی سپید کرده بود ، پیش دوید و بیای سلطان افتاد و فریاد برآورد که : «قبله گاه ، درین جهاد مقدس تردید مکن . اقبال بیزوالت بلند و تیغ بران باد . سربازان ینی چری با تو تا هر جا که اراده کنی خواهند آمد و جز بفرمان تو باز نخواهند گشت . ما آماده ایم که با اردبیل اوغلی (یعنی شاه اسماعیل) بجنگیم» !

بزرگترین عامل جنگ ، یعنی سپاه ، از دهان عبدالله موافقت خود را با تصمیم سلطان اظهار کرد . سلیم ازین پیش آمد چنان خرسند و خوشحال شد که بی درنگ درجه عبدالله را از فرماندهی يك جوخه تا مقام سرداری سپاه و حکومت ولایت **سالونیک** بالا برد . سپس فرمان داد که سپاهیان ترك از هر ولایت در جلگه ینی شهر گرد آیند و درین باره فرمانهایی بدست **سنجقها**^۲ یا حکومت نشین های مختلف کشور فرستاد .

۱- بروایت دیگر علما چندتن از میان خود برگزیده به **آناطولی** فرستادند و در احوال صوفیان و شیعیان و عقاید ایشان تحقیق کردند و بعد فتوی بقتل شیعیان دادند . نقل از کتاب **الغلاب الاسلام** ، نسخه خطی کتابخانه ملی ، صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸

۲- **سنجق** در زبان ترکی بمعنی علم و لوا و بیرق است . حکام صاحب نشان و علم را نیز بدین نام میخواندند و کم کم بر حکومت نشین و ولایت نیز اطلاق شد .

۶ = تشکیلات لشکری عثمانی

در زمان سلطان سلیم خان اول

در زمان سلطان سلیم خان اول قوای جنگی عثمانی از سپاهیان پیاده و سوار و توپخانه و نیروی دریایی تشکیل میشد .

۱- پیادگان سپاهیان پیاده نیز سه دسته بودند : اول **ینی چری ها** ، دوم **عز بها** سوم **قراولان خاصه سلطان** .

اول **ینی چریها** در حقیقت اساس و هسته سپاه پیاده بودند . این دسته سپاه مقررات و مواجب و دوره خدمت خاصی داشت و از زمان **اورخان دوم** سلطان عثمانی (جانشین **عثمان خان بن ارطغرل مؤسس دولت عثمانی**) تشکیل شده بود .

اورخان بصوابدید برادر بزرگ و وزیر خود **علاءالدین** سپاهی بنام **ینی چری** یا **سپاه نوفرهم** آورد، که بزبان فرانسه ژانی سر^۱ گفته اند . تا آن زمان سپاه عثمانی از افراد قبائل و طوائف مختلفی پدید می آمد که همگی فرمانبردار رئیس قبیله یا طائفه خود بودند . **علاءالدین** که مردی با کفایت و عاقبت اندیش بود، از بیم آنکه مبادا روزی لشکریان هر قبیله از رؤسای خود متابعت کنند و از فرمان سلطان سرباززنند ، بتشکیل این سپاه همت گماشت .

بدستور او اسیرانی را که در جنگهای مختلف از کشورهای عیسوی مذهب آسیا و اروپا گرفته بودند ، بدین اسلام درآوردند و تعلیمات نظامی و لشکری دادند و از ایشان سپاه نازه ای ساختند که افرادش فقط سلطان را صاحب و مربی و فرمانده خود میدانستند و جز اطاعت او امر او و جهاد در راه خدا وظیفه ای نمیشناختند .

سپس ایشان را بفرمان اورخان بخدمت شیخ معروف به **حاج بکتاش** رئیس طائفه **بکتاشیه** که در **اماسیه** بود ، فرستادند تا بادعای خیر آنان را بفتح و پیروزی بردشمنان اسلام راهبر گردد . شیخ نیز ایشان را دعا کرد و **ینی چری**^۲ (ینی چری) نام نهاد و

۱- Janissaire

۲- ینی چری را در لغت عرب انکشاری گفته اند.

کلاه سفید نم‌دین فرقه خویش را بایشان اختصاص داد. از این کلاه دستار سپیدی نیز آویخته بود که تا روی شانه‌ها فرود می‌آمد، و ینی‌چریها این دستار سپید را باسنجاق مسین زران‌دودی، که بشکل قاشق کوچکی ساخته شده بود، بر کلاه خود می‌آویختند و آن سنجاق را مانند جیقه‌ای بجلو کلاه میزدند.

قاشق کوچک نشانه آن بود که ینی‌چریها ریزه خوار سفره سلطانند و مستقیماً از خوان نعمت او متعمم میشوند. اسامی فرماندهان ایشان نیز بر این معنی دلالت میکرد. چنانکه فرمانده یک فوج را **شور باچی باشی**، و رئیس یک دسته را **آشچی باشی** یا **سقا باشی** میخواندند. ظرفهای غذای خود را نیز بسیار عزیز و محترم میداشتند و حتی هنگام جنگ هم از خود جدا نمیکردند. اگر اتفاقاً دشمن یکی از ظرفهایشان را بغنیمت می‌ربود، آنرا شکست و اهانتی بزرگ می‌شمردند. هر وقت که بعلمتی از فرماندهان خود، یا از شخص سلطان، ناخرسند بودند، ظرفهای طعام مانند دیگ و کاسه را جلو چادرهای خود باز کونه قرار میدادند؛ مجموع سپاهیان ینی‌چری را هم **اجاق** می‌گفتند.

پس از اورخان دولت عثمانی مقرر داشت رعایای ممالک مسیحی، که در اروپا بتصرف آن دولت درآمده بود، گذشته از جزیه و خراج و مالیاتهایی که بعنوان گوناگون میدادند، عده‌ای از پسران خود را هم برای خدمت سربازی بمأموران دولت تسلیم کنند. هر پنجسال یکبار فرستادگان سلطان بشهرها و دهکده‌های عیسوی میرفتند و تمام جوانان شهر یاد هکده را در میدان حاضرمی‌ساختند و از آن میان زیباترین و قوی‌ترین ایشان را بنسبت یک پنجم مجموع جوانان، جدا میکردند و بمراکز تربیت سربازان می‌فرستادند. فقط شهرهای استانبول و آتن و جزائر رودس و چند جزیره دیگر از مقررات این قانون معاف بودند و سرباز نمیدادند.

بدین ترتیب همیشه مغلوبان از فرزندان ذکور خویش نیز مالیاتی بسطان میدادند و ترکان عثمانی ازینراه قوای نظامی خود را، که بسبب کمی جمعیت آسیای صغیر، برای حفظ ممالک تسخیر شده و گرفتن کشورهای تازه کافی نبود، تقویت میکردند.

بهترین سربازان ینی چری بیشتر از جوانان کشورهای اسلاو و یونان بودند ، و مردم این کشورها در حقیقت فرزندان عزیز خود را بدشمن میسپردند تا ایشان را بدین اسلام در آوردو سربازان بی باک و خونخواری بسازد و بدانوسیله سلطه و قدرت خویش را بیشتر بر آنان تحمیل کند؛ حتی بسیاری از خانوارهای عیسوی ، چون میدانستند که سربازان ینی چری آسانتر از دیگران بدولت و مقام میرسند ، فرزندان خود را برضا و رغبت تسلیم میکردند .

پس از **اورخان** دیری نگذشت که ینی چری ها قدرت و امتیازات فوق العاده یافتند . چنانکه مکرر برضد سلطان وقت قیام کردند و شاهزاده ای را بسطنت نشانند . از جمله امتیازات ینی چریها یکی آن بود که سلطان نیز خود را از جمله ایشان میشمرد . دیگر آنکه اگر مرتکب جرمی میشدند هیچکس جز فرماندهان ینی چری نمی توانست بمجازات آنان اقدام کند و اگر محکوم بمرگ میشدند ، اجرای حکم دور از نظر مردم انجام میگرفت .

عده ینی چریها در زمان سلطان سلیم خان دوازده هزار بود ، ولی بعد از و تا بیست هزار رسید . فرماندهی کل ینی چریها با سرداری بود که او را **آغا** می خواندند . دوم **عزبها** دسته دیگری از پیاده نظام ذخیره عثمانی بودند که مخصوصاً در زمان جنگ بخدمت احضار میشدند ، و عده ایشان نسبت باحتیاجات و اهمیت جنگ تغییر میکرد . معمولاً عده عزبها از سی تا چهل هزار نفر بود . سوم **قراولان خاصه سلطان** دو دسته بودند ، یکی **دسته صولاغها** مر کب از ۴۰۰ نفر ، و دیگر **دسته قاپوچی** ها مر کب از ۳۰۰ نفر .

صولاغ بمعنی چپ است . این دسته تیر اندازانی بودند که معمولاً در میدان جنگ در جانب چپ سلطان قرار میگرفتند . فرمانده آنان را **صولاغ باشی** میگفتند و از وظائف وی یکی آن بود که هنگام عبور از یلها و ورود خانها عنان اسب سلطان را بدست میگرفت . افراد ایندسته از میان ینی چریها انتخاب میشدند .

قاپوچی ها مأمور حراست قصر سلطنتی بودند و در سفرهای جنگی در طرف راست

سلطان فرار می‌گرفتند و رئیسشان را قاپوچی باشی می‌گفتند .

سواران سپاه عثمانی هم بسه دسته تقسیم میشدند :

۴- سواران

اول سپاهیان صاحب تیول ، یعنی سواران منظمی که از دولت

تیول و اراضی و املاکی می‌گرفتند . ایندسته سواران را سنجق بیگ ها ، یعنی حکام « آناطولی » در آسیا و « روم ایلی » در اروپا تجهیز می‌کردند . هر سنجقی از ۵۰۰ تا هزار سوار میداد ، و برخی از سنجق‌ها نیز تا ۲۰۰۰ سوار میدادند . در زمان سلطان سلیم متصرفات عثمانی در آسیا به ۲۴ سنجق و متصرفات آن دولت در اروپا به ۳۴ سنجق تقسیم میشد . مجموع قوای سنجق های آسیا مطیع فرمان بیگلربیلی « آناطولی » ، و همه سربازان سنجق های اروپا فرمانبردار بیگلربیگی « روم ایلی » بودند . يك فرماندهی عالی دیگر نیز بنام بیگلربیگی قرامان (از ولایات آناطولی) وجود داشت که غالباً در فرمان بیگلربیگی آناطولی بود .

عده سپاهیان صاحب تیول در زمان سلطان سلیم خان اول بحد متوسط ۶۰۰۰۰ بوده است . دوم آکنجی ها - این دسته سواران ذخیره بودند که فقط هنگام جنگ بخدمت خوانده میشدند . عده ایشان تا چهل هزار میرسید و افراد آنان را از میان زبده ترین و بهترین سواران جدا می‌کردند . هر يك از ایشان با دو اسب مجهز بجنک میرفت . استقامت در برابر سختی ها ، پیمودن راه های دراز و تعقیب دشمن بدون توقف ، شبیخون زدن و حملات ناگهانی از جمله وظایف و مشخصات ایشان بود .

سوم سواران خاصه سلطنتی که از دسته های ششگانه زیر تشکیل میشد :

۷۰۰۰ نفر	سواران صاحب تیول ، یاسپاهی اجاقی	} مواجب بگیر
۵۰۰۰ «	سلاحدار	
۱۸۰۰ «	علوفه چی یمن	
۱۵۰۰ «	علوفه چی یسار	
۱۰۰۰ «	غربای یمن	
۸۰۰ «	غربای یسار	
۱۷۱۰۰	جمع	

۱- غربا سوارانی بودند که از کشورهای عیسوی مطیع دولت عثمانی گرفته میشدند و بیشتر از صربستان و مجارستان و بلغارستان بودند .

هر يك ازین شش دسته سرداری مخصوص داشت و جای هر کدام در جنگ‌هایی که بفرماندهی شخص سلطان اداره میشد ، ازینقرار بود :

- سپاهی اچاقی در جانب راست سلطان .
- سلاحداران در طرف چپ .
- علوفه‌چی یمین ، دنبال سلطان در جانب راست .
- علوفه‌چی یسار دنبال سلطان در جانب چپ .
- غربای یمین و یسار دنبال علوفه‌چیان .

علاوه بر این جمله یکصد و پنجاه **چاوش** هم که با چماق‌های بزرگ جلوسلطان حرکت میکردند جزو دسته سواران خاص بشمار می‌آمدند . سیصد سوار نیز بنام متفرقه بر آنچه شمردیم اضافه میشد که از جنگجویان و سربازان قدیم بودند و بسبب شجاعت و خدمات شایسته خود در جنگ‌های گذشته احترام و شهرت خاص داشتند .

دوازده صاحب‌منصب دیگر نیز بالقب **رکابدار** همیشه همراه سلطان بودند که از آنجمله **میر علم** (بیرق‌دار) و چهار حاجب و دو میراخور و میرشکار باشی و دو قوشچی باشی را نام باید برد .

سواران ترك برخلاف سواران صفوی اسلحه سنگین و زره و کلاه خود نداشتند و سلاح و لباس ایشان سبکتر بود . در زمان سلطان سلیم اول فقط چند دسته کوچک از سواران ترك زره می‌پوشیدند و کلاه خود می‌گذاشتند و سپری سبك بسینه اسب خود می‌آویختند .

۴- توپخانه
توپچیان ترك بیشتر از میان عیسویانی که درین کار تخصص داشتند انتخاب میشدند و بدین اسلام درمی‌آمدند . توپخانه را فرماندهی بنام **توپچی باشی** اداره میکرد و تمام جبهه‌خانه‌ها و مراکز توپریزی در فرمان و اختیار وی بود .

فرماندهان بزرگ پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه دوازده نفر بودند و مجموع آنان را **بیرون آغالری** یا صاحب‌منصبان بیرونی مینامیدند . صاحب‌منصبان دربار سلطنتی را نیز **اندرون آغالری** میخواندند . شورای عالی جنگ نیز از فرماندهان دوازده گانه مذکور پدید می‌آمد ، ولی فرمانده **عزبها** در این شورا شرکت نمیکرد .

۴- نیروی دریائی نیروی دریائی عثمانی از وقتی که سلطان محمدخان فاتح شهر قسطنطنیه را گرفت، بزرگترین نیروهای دریائی زمان گردید. چوب و کنف و قطران و پارچه‌های بادبان‌سازی در آسیای صغیر فراهم میشد و کشتیها را بیشتر در سواحل مدیترانه و جزایر دریای اژه میساختند. ملاحان و پاروزنان نیز بیشتر اسیران جنگی عیسوی بودند.

کشتیهای جنگی ترك با توپهای سنگین مسلح بود و از جمله بزرگترین و مهم‌ترین نیروهای دریائی عالم بشمار می‌آمد.

اسلحه سپاه پیادگان سپاه عثمانی مسلح بتیر و کمان و خنجر و تفنگی فتیله‌ای بودند و هر پیاده‌تر کشتی با پنجاه تیر بر کمر داشت. یعنی چریها تفنگ فتیله‌ای خاصی داشتند که قطر لوله آن ۲۹/۰ سانتیمتر بود. باروت و سرب لازم را در دبه‌ای می‌ریختند و فتیله تفنگ را با زوی راست می‌پیچیدند. تیرزین نیز از جمله سلاح پیاده نظام بود. سواره نظام نیزه‌های گوناگون بکار می‌برد. بهترین نیزه‌ها در زمان سلطان سلیم خان اول دسته چوبین ساده و نرمی بطول ۳۳۵ متر داشت و سنان آن دولبه و پهن و منحنی بود. سواران گرزنی نیز با خود برمی‌داشتند که دسته‌اش آهنین و سرش گاه بشکل کلابی و گاه گرد و خاردار و گاه بیضی شکل و شش گوش بود.

مهمترین اسلحه سواران ترك شمشیری بود کوتاه و سبک و يك لبه که در جنگهای تن‌به‌تن بکار می‌رفت و بکار بردن آن بسبب سبکی و برندگی از شمشیرهای سنگین و دولبه اروپائیان آسانتر بود.

۷- حرکت سپاه عثمانی بسوی ایران

سلطان سلیم خان در روز دوشنبه ۲۲ محرم سال ۹۲۰ هجری قمری (۱۹ مارس ۱۵۱۴ میلادی) از ادرنه بیرون آمد و در روز دوم صفر با استانبول رسید.

در ضمن راه نامه‌ای فارسی بوسیله محمد بیگ از غلامان خاصه خود برای عبیدخان از بك، برادرزاده و جانشین محمد شاه بخت خان (معروف به شیبك خان)؛ که در ماوراءالنهر حکومت داشت، فرستاد (آخر محرم ۹۲۰) و او را تحریك كرد که با انتقام خون عم خود برخیزد

وهنگامی که سپاه عثمانی از مغرب بر آذربایجان میتازید، او نیز برخاک خراسان حمله برد، تا بدین طریق شاه اسماعیل را از دوسو در میان گیرند و با آسانی از پای در آورند.

درین نامه درباره شاه اسماعیل چنین نوشته بود:

«... مدتیست که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لثیم ناپاک ائیم افاک ذمیم سفاک بجان آمده اند. با طایفه گمراه که «ومن الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله» و فرق ضالة سرنگون که «يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون» حسب حال ایشانست با یقاد نار تعدی دود از خانمانها بر آورده و بهر ناحیه که قدم نهاد کرة خاک آن ناحیه را گوی صولجان فتنه و فساد گردانید تا از صف نعال فرمانبری بصد رصفه فرمان دهی ترقی یافت. در رقعه بقعه آن دیار چون خط ترسا کژروی را شعار و دثار خود ساخت. دماء مکرمه و محصونه و فروج محرمه و مصونه را در معرض استباحث داشت. اهل و عیال و مال و منال مسلمانان و حرث و زرع و نسل و ضرع مستهلک و دفائن و ذخایر اکابر و اصاغر همه عرضه تلف گشت. از قتل و اسر و شکنجه و زجر آنچه درین عهد بمسکینان مظلوم از آن ظلوم و غشوم رسید اسباط بنی اسرائیل را از آل فرعون جبار و سکان بیت المقدس را از بخت فصر غدار نرسید. دیرست که چشم آن غنوده بختان چون بخت و خرد صاحب دولتان روی خواب ندیدست ...

«... حالیا نسما ت بواعث نعمت از مهب الامور مرهونه باوقاتها و زیدین گرفت و نفحات غیرت دین محمدی علی و اضعه افضل الصلوة نواتر عصبیت پادشاهانه ما را اشتعال داد و صیانت ناموس شریعت احمدی علیه اکمل التحیات خاطر عاطر جهان بینی را با حراز مثنوبات جهاد تعریض و تحضیض فرمود و شهبوار همت عالی نهمت پای عزیمت انا ظالم ان لم انتقم عن الظالم، در آورد. بعد از استخاره ملک متعال و استشارت ملهم عقل فعال، رای جهان آرای بقلع و قمع آن مفسد خود کام و ملحد خود رای مقرر و مصمم گشت. بالشکری انبوه و گروهی پر شکوه ... برون از حد و عد، هریکی در شمشیر زنی و خنجر گذاری بسان خورشید و بهرام مشهور جهان و همچون شهاب و سماک رامج در نیزه بازی و تیراندازی مشارالیه بالبنان است، عن قریب نهضت همایون بر سر آن سر لشکر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافله سالار کبر و کین و سر نفر رهنان دنیا و دین مرکوز قلب منشرح الصدر است. رجاء و اتق و امل صادقست که بر حسب مضمون منیف من کان لله کان الله له ... توفیق الهی رفیق و تأیید نامتناهی همطریق ... گشته صبای نصرت بحکم نصرت بالصبا در فضای ولقد نصرکم الله فی موطن کثیرة علمهای سرافراز را طلاوة حقوق و اهتزاز بخشد ...

«... جناب عالی را هم بهر والد بزرگوار خویش تهنئه الله بفراتنه از همه

۱- حدیث نامه «والد» نوشته شده ولی ظاهر آن «عم» صحیح است. زیرا که شیبک خان عم عیبده خان بوده است نه پدر او.

پیش بحقیقت معلوم و متصور است که جوهر با کیزه روح در بست بی بها در بحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را بدو دسترس نیست ...

«خون چنین پادشاه خردمند دانش پسند و عدل پرورداد گستره در گشتن بفتوای کتب علیکم القصاص فی القتلای در هیچ مذهب روانیست. وجه اوفی و طریق اولی عند الله و عند الناس آنست که هر جد و جهدی که در آئینه احتمال عقلی و مرایای حیطة فهم و حوزة قوت و همی رخ نماید، مباشرت فرمایند و راه مسارعت پیمایند، باشد که سهام صائب تدبیر بنشانه گاه نهاده تقدیر حسن اصابت نماید ... و وجود ناپاک آن ظالم غاشم از میان بر خیزد! ...»

سلطان سلیم پس از بیست و دو روز اقامت در شهر استانبول از آنجا به اسکوتاری آمد و بطرف ایران حرکت کرد و سه روز بعد، در ۲۷ آناه، از محل از تکمید نامه‌ای تهدید آمیز بزبان فارسی، بوسیله قلیچ نام، که از طرف شاه اسماعیل بجاسوسی آمده و دستگیر شده بود، برای حریف زورمند خود فرستاد و در آن نامه باو خبر داد که بقصد جنگ عازم ایرانست.

اینک عین نامه او:

«بسم الله الرحمن الرحيم . قال الله الملك العلام «ان الدين عند الله الاسلام ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين ، و من جاء موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و امره الى الله و من عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون .»

« اللهم اجعلنا من الهادين المهتدين غير المضلين ولا الضالين و صلى الله على سيد العالمين محمد المصطفى النبي الامين و آله و صحبه اجمعين .»

«اما بعد این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ما که قاتل الکفره

۱- برای تمام این نامه رجوع شود به منشآت السلاطین فریدون بیگ، چاپ استانبول در سال ۱۲۷۴ هجری قمری، جلد اول، صفحات ۳۷۴-۳۷۷.

عیدخان در جوابی که باین نامه در اواخر ماه جمادی الثانی آنسال نگاشت و توسط خورشید بهادر از سرداران ازبک برای سلطان سلیم خان فرستاد، نوشت که دفع و رفع «زنادقه اوباش و ملاحده قزلباش» را از «واجبات دینی و فرائض عینی» میدانند و پس از وصول نامه سلطان با «جمیع میرزایان و خان و سلطان و بهادران و اغلان نژادان و امراء الوس و امراء تومان و زعماء جیوش و مرزبانان و جمله طایمان و تابعان ازبکیت و جفتای دودمان چنگیزخان» مشورت کرده و در صدد لشکر آرائی و اتفاق بر تصمیم ازاله آن گروه مکروه متغلبه و فرق ضاله رفقه هستند. برای اصل نامه رجوع شود بمنشآت السلاطین، صفحات ۳۷۷ تا ۳۷۹ از جلد اول.

۲- این نامه را تاجزاده جعفر چلی قاضی عسکر عثمانی انشاء کرده بود. منشآت السلاطین صفحات ۳۷۹ تا ۳۸۱.

والمشركين ، قامع اعداء الدين ، مرغم انوف الفراعين ، مغفرتي جان الخواقين ، سلطان الغزاة والمجاهدين ، فريدون فرسكندر در كيغسرو عدل و داد ، داراي عالي نژاد ، سلطان سليم شاه بن سلطان بايزيد بن سلطان محمد خانيم ، بسوي تو كه فرمان ده عجم ، سپهسالار اعظم ، سردار معظم ، ضحاک روزگار ، داراب كيرو دار ، افراسياب عهد ، امير اسماعيل نامدار سمت صدور يافت تا خبير و آگاه باشي كه فعل فعال برحق و صنع جواد مطلق هر چند معلل بالفرض نيست متضمن مصالح و حكم نامتناهيست . كما ورد في الكتاب المبين «وما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا عينين » حكمت خلقت انسان كه عين اعيان و نقاوة جهان و خلاصة الكوانست ، كما قال عز و علا « وهو الذي جعلكم خلائف في الارض » اما از آن جهت كه افراد اين نوع بجامعيت لطافت روحانيت و كثافت جسمانيت مظهريت اسماء متقابله را قابليت دارد ترقب غايت و تحقق خلافت بي اطاعت شريعت مقدسة والي خطة نبوت عليه افضل الصلوات واكمل التحيات صورت نبندد .

«هر آينه شرايع نبوي فوز و سعادت دو جهاني و سبب مغفرت جاودانيست پس هر كه از مطاوعت احكام الهي رخ تابد و از دائره انقياد او امر و نواهي بيرون آيد و هتك برده دين و هدم شرع متين را قيام نمايد ، بر كافة مسلمين عموماً و سلاطين عدل آئين خصوصاً واجبست كه ندای «يا ايها الذين آمنوا كونوا انصار الله» بگوش هوش بشنوند و در دفع مكاييد و دفع مفسد آن مفسد بحسب الاستطاعة والامكان بجان كوشند .

«مقصود از اين تشبيبات آنست كه با تفرقة جماعت بايندريه بحكم بيت:

چويشه نهی گردد از زره شیر فقال الدر آيد بانه دلير

از طريق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از كنج مذلت فرمان بري بصفة باحشمت فرمانمائي قدم نهادی ، ابواب ظلم و بيداد را برای مسلمانان باز کرده زندقه و الحاد را بايكديگر از دواج و امتزاج دادی و اشاعت فتنه و فساد را شعار و دثار خود ساخته علمهای ستمكاري برافراشتی ، شاهی و فرمانروائي را بر حسب دواعی هوای نفس و رغبات طبيعت حل قيود شريعت و اطلاق از نواميس ملت پنداشتی . مقابح افعال و مساوی احوالت چون اباحت فروج محرمه و اراقت دماء مكرمه و تخريب مساجد و منابر و احراق مراقد و مقابروا هانت علما و سادات و القاء مصاحف كريمة در قاذورات و سب شيخين كريمين رضی الله عنهما ، همه بعد تواتر پيوست . ائمة دين و علماء مهتدين رضوان الله عليهم اجمعين كفو ارتداد ترا با اتباع و اشیاعت كه موجب قتلست ، علی رؤس الاشهاد متفق الكلام والاقلام باسره فتوی دادند :

« بناء على ذلك ما نیز جهت تقويت دين و اعانت مظلومين و اغاثت ملهوفين و اطاعت اوامر الهي و اقامت مراسم ناموس پادشاهی ، بجای حرير و پرنیان زره و خفتان پوشيديم بعناية الله و حسن توفيقه ، الوية ظفر دثار و عاكر نصرت شعار و شیران كارزار و دليران خنجر گذار ، كه چون تيغ از نيام غضب

بر آرند صدوی مدبر را قاطع بدرجه طالع گراید ، و چون تیربکمان کین دارند سهم موت‌الخصم بیرج قوس درآرد ، در شهر صفرختم بالخیر والظفر از دریا عبور فرمودیم بدان نیت که اگر تأیید باری عزوجل باری کند ، بسر پنجه قوت کامکاری دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سروری سودای صفدری از سر سراسیمه ات بدرکنیم ، مفاصد شروشورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمانها زده ، دود از دودمانت برآریم . « من زرع الاحن حصدا الحن » . چون قبل السیف تکلیف الاسلام حکم شریعت مصطفویست علیه السلام ، این نامه نامی حلیه تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمی زاد متفاوتست که الناس معادن کیمعادن الذهب والفضة ، ملکات ردیه در بعض مزاج طبیعی است ، قابل زوال نیست ، که زنگی بشستن نگرود سفید ، و در بعضی عادیست از مزاولات شهوات و ممارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است ، آنرا امکان ازاله هست ، از آن گفته اند که فته اشرا بتأدیب و تعلیم از مقوله اخیار باشد . بنا بر احتمالی اگر خود را در سلك زمرة « والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم » منسلك و منخرط گردانی ، در همه حال خدای متعال را حاضر و ناظر دانی ، از کارهای بدو کردارهای ناصواب و سیرتهای زشت پشیمانی نمایی ، و از درون دل و صمیم جان بتوبه و استغفار در آئی و آن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم ستور لشکر منصور ماراروی مالیده و از اعمال مطایبا هر گوشه از آن نواحی حلقه افکنندگی بکوش کشیده بود ، از مضافات ممالک عثمانی محسوب داشته بندگان سده عظمت پناه مارا بسپاری ، سعادت تراست ، از نواب کامکاری غیر از نکومی و دلجوئی و عاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی ، و اگر چنانچه ، بیت :

خوی بد در طبیعتی که نشت نرود جز بوقت هرگ از دست

بر آن اعمال قبیحه و افعال فضیحه مصر و مجد باشی ، ان شاء الله تعالی الاعز ، عرصه آن مملکت که از روی تغلب بدست تصرف افتاده است ، عن قریب مخیم اردوی عسا کر نصرت مآثر ما خواهد شد . مدتیست از غایت سبکساری سودای سرداری در سرداری ، و از فرط خودرانی دعوای جهانگیری و کشورگشائی بر زبان آری - **چومردی به میدان مردان در آئی** - که هر چه نهاده پرده تقدیرست بظهور آید « والامر یومئذ لله » والسلام علی من اتبع الهدی . هر ذلك فی شهر صفر المظفر سنه عشرين و تسعمائة ، بیورت از نکمید .

سلطان سلیم خان پس از فرستادن این نامه به **ینی شهر** مرکز اجتماع لشکریان ترک رفت. در آنجا **حسن پاشا بیک** بیکری **روم ایللی** و سپاهیان «ینی چری» که از متصرفات اروپائی عثمانی رسیده بودند ، بدو پیوستند . از **ینی شهر** سلطان سلیم راه ایران پیش گرفت و در محل **سیدغازی** ، برای اینکه افراد «ینی چری» را راضی کند ، بهر یک هزار

آچه ^۱ یول نقره ترك اعطا کرد ^۲. سربازان ینی چری، چنانکه پیش ازین نیز اشاره کرده ایم، همیشه حاضر خدمت بودند و حقوق سالانه معین و معلوم داشتند، و اینگونه انعامات در موارد استثنائی، مانند تاجگذاری سلطان یا در آغاز جنگهای بزرگ برای جلب خاطر ایشان داده میشد.

در «سیدغازی» سلطان سلیم برای سپاه خود، دسته خاصی بعنوان طلایه یا پیش قراول تعیین کرد که مرکب از بیست هزار سوار صاحب تیول بود، و مانند آنها برای بیکی از سرداران ترك بنام **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** سپرد، و ایندسته را پیشاپیش سپاه روانه کرد، تا اطلاعات و اخباری از نقشه های جنگی دشمن و وضع سپاهیان ایران بدست آورند.

سپس از ط-ریق **قونیه** به **قیصریه** رفت و در آنجا چند روزی **سلطان سلیم و**
توقف کرد تا مگر بتواند **علاءالدوله ذوالقدر** را با خود متحد سازد و از قوای او نیز برضد شاه اسماعیل استفاده کند، و چون **علاءالدوله**، که تحت الحمايه سلطان مصر بود، از قبول چنین اتحادی سر باز زد، ازو خواهش کرد که دستهای از سواران زبده ذوالقدر را برای تقویت سواره نظام عثمانی همراه اردوی او کند. ولی امیر سالخورده ذوالقدر این خواهش او را نیز نپذیرفت و حتی راضی نشد که در حفظ بیطرفی هم تعهدی کند، و هنوز مذاکرات سلطان سلیم باوی پایان نیافته، بسواران خود دستور داد که نهانی بقورخانه و آنوقه اردوی عثمانی دستبرد زنند ^۳!

Aspre--۱

۲- در روز هفتم ربیع الاول ۹۲۰ هجری قمری.

۳- حسن روملودرا حسن التواریخ می نویسد: «علاءالدوله مدار خود را بر مکر و تزویر نهاده بود. هر بار که رسولان سلطان روم بنزد وی می آمدند، او جمعی از ملازمان خود را رخوت مصریان می پوشانید و بمجلس آورده می گفت که ایشان ایلچیان مصرند و تحف بسیار آورده اند و در نزد رسولان روم میفرمود که ایشان را ابدای بسیار می کردند، و به ایلچیان روم می گفت که تابع سلطان روم و از مصریان بیزارم، و برسولان سلطان مصر نیز بر همین منوال سلوک میکرد و از طرفین زر بسیار میگرفت، و دایم می گفت دو مرغ دارم، یکی بیضه طلا میکند و یکی بیضه نقره، که مدعی سلطان روم و مصر باشد.»

سلطان سلیم از رفتار وی بی نهایت درخشم شد، ولی چون دشمن بزرگتر در مقابل داشت، موقتاً با علاءالدوله بمدارا رفتار کرد، و ناگزیر گروهی از سپاه خود را نیز در تمام مدتی که با شاه اسماعیل می جنگید، در سرحدات قلمرو امیر ذوالقدر گذاشت، تا از حملات احتمالی وی جلوگیری کنند، اما پس از آنکه در جنگ چالدران بر شاه اسماعیل غالب شد، چنانکه در صفحات بعد خواهیم گفت، بتلافی رفتار علاءالدوله بر سر او ناخت و در جنگ سختی او را کشت و تمام متصرفانش را ضمیمه خاک عثمانی ساخت. سلطان سلیم از قیصریه به سیواس رفت و در آنجا سپاه خود را سان دید. عدد سپاهیان عثمانی از پیاده و سوار و توپخانه درین

سان سپاه

محل به ۱۴۰۰۰۰ میرسید، و این عده تقریباً مرکب از دسته های زیر بود:

۵۰۰۰۰	سپاهی صاحب تیول اروپا و آسیا
۱۵۰۰۰	سواران خاصه سلطان
۲۰۰۰۰	آکنجی ها
۱۲۰۰۰	ینی چریاں
۱۲۰۰۰	عزبها
۱۰۰۰۰	پیادگان خاص سلطنتی
۲۰۰۰۰	توپخانه و ذخائر و بنه
۱۰۰۰۰۰	متفرقه (برای راهسازی و غیره)
۱۴۰۰۰۰	جمع

تجهیزات توپخانه سپاه نیز ازین قرار بود:

۲۰۰	توپهای بزرگ چرخدار
۱۰۰	توپهای کوچک که بر پشت شتر می گذاشتند
۲۰۰۰	اسبان توپخانه
۲۶۰۰۰	شتران اردو

فرماندهی سپاه عثمانی نیز بدین صورت تقسیم شده بود:

فرماندهی کل سپاه : سلطان سلیم خان، یاوز.
فرماندهی سپاه آناتولی : سان پاشا بیگلربیگ آناتولی.
فرماندهی سپاه قرامان : هفتم پاشا، بیگلربیگ قرامان.

۱- روز هشتم جمادی الاول ۹۲۰ هجری قمری

۲- برخی از مورخان عدد شتران اردوی عثمانی را شصت هزار نوشته اند

فرماندهی سپاه روم ایلی : حسن پاشا ، بیکلری بیگ روم ایلی (روملی)
 فرماندهی کل پیاده نظام : اسکندر پاشا .
 فرماندهی سپاه ینی چری : اوغلو عثمان آقا ، سکبان باشی .
 فرماندهی سواره نظام سبک اسلحه (آکنجی ها) : قراجه محمد پاشا .
 فرماندهی سواران پیش قراول : احمد پاشا دو قه کن اوغلی .

در سیواس سلطان سلیم خان چهل هزار از لشکریان ترک جدا کرد و در فاصله قیصریه و سیواس گذاشت ، تا عقب اردوی عثمانی را حراست و از انقلابات احتمالی ، که ممکن بود از طرف هواخواهان شاه اسماعیل و شیعیان این حدود ایجاد گردد ، جلوگیری کنند . زیرا با وجود آنکه سلطان عثمانی چهل هزار از مردم شیعه و صوفیان آناتولی و ولایات سرحدی ایران و عثمانی را کشته بود ، هنوز عده ایشان درین ولایات فراوان بود .

از طرفی نیز چون **محمد خان استاجلو** سردار ایران بفرمان شاه اسماعیل آنزوقه تمام این ولایات را نابود کرده و راهها را ویران ساخته بآذربایجان عقب نشسته بود ، سلطان سلیم سپاهیان سابق الذکر را مأمور کرد که برای اردوی او آنزوقه و علوفه کافی فراهم سازند .

علاوه بر آن سلطان سلیم دستور داده بود که از ولایات اروپائی و غربی عثمانی آنزوقه و مهمات کافی بوسیله کشتیهای ترک ببندر **طرابوزان** بفرستند تا از آنجا با قاطر و شتر بمحل اقامت اردو ، هر جا که باشد ، فرستاده شود . ولی آنزوقه و مهماتی که از بندر طرابوزان بجانب اردو حمل میشد ، پیوسته در معرض دستبرد گرجیان و طوائف ترکی که با شاه اسماعیل همدستی و اتحاد داشتند بود .

از سیواس سلطان عثمانی چند تن از سرداران ترک بنام **قراچه پاشا** و **علی بیگ** ، **میخال اوغلو** ، **بافر** ، **حشاد بیگ** ، **بایندری** ، **آق قویونلو** ، که بخدمت او پیوسته بود ، مأمور کرد که برای کسب خبر از حرکت سپاه ایران پیشاپیش اردو حرکت کنند . سپس نامه عتاب آمیز دیگری بشاه اسماعیل نوشت ، و بوسیله یکی از جاسوسان شاه که دستگیر شده بود بایران فرستاد .

نامه دوم
 سلطان سلیم خان
 بشاه اسماعیل

اینک متن نامه دوم سلطان سلیم خان اول شاه اسماعیل :

انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم. الاتملوا علی و اتونی مسلمین
 و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین. هذا کتاب انزلنا مبارکاً فاتبعوه
 و اتقوا العلمکم تفلحون. این منشور ظفر طغرالو حی النازل من السماء بمقتضای ، و ما
 کتبا معذبین حتی نبعث رسولا ، از حضرت ابیہت منزلت ما که خلیفه الله تعالی و الدنیا
 بالطول و العرض مهبط ، و اماما ینفع الناس فیما کث فی الارض ،
 سلیمان مکان اسکندر نشان مظرفر فریدون ظفر ، قاتل الکفرة الفجرة ،
 کافل الکرام البررة ، المجاهد المرابط المنصور المظفر ، اللیث ان الاسد ابن النضنفر ،
 ناشر الواء العدل و الاحسان ، سلطان سلیم شاه ابن سلطان بایزید بن سلطان محمد
 خانیم بجانب ملک ملک عجم ، مالک خطه ظلم و ستم ، سرور شرور و سردار اشرار ،
 داراب زمان ضحاک روزگار عدیل قایل ، امیر اسماعیل عز صدور یافت . معرب از
 آنست که از بارگاه عزت و پیشگاه الوهیت یرلیخ ، توتی الملك من تشاء ، بتوقیع
 ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها ، کتک تقدیر باسم سامی مارقم زده ، لاجرم
 او امر و نواهی نوامیس الهی و امور احکام شاهنشاهی را در فضای زمین چون قضای
 آسمانی نفاذ داد . ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء ، و چون بتواتر آحاد استماع افتاد
 که ملت حنیفه محمدیه ، علی و اضعمها الصلوة و التحیه ، را تابع رأی ضلالت آرای
 خود ساخته و اساس دین متین را برانداخته ، لوای ظلم را بقواعد تعدی برافراخته ،
 نهی منکر و امر معروف از مغایر شریعت دانسته ، شیعه شنیعه خود را بتحلیل فروج
 محرمه و اباحت دماء محترمه تحریش نموده بحکم سماعون الکذب کالون للسحت ،
 باستماع کلمات مزخرفات و اکل محرّمات نموده - مسجد خراب کرده و بتخانه ساخته -
 پایه بلند پایه منابر اسلام را بدست تعدی درهم شکسته ، فرقان مبین را اساطیر
 اولین خوانده ، اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده ، هر آینه
 بموجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع اهل سنت و جماعت ، بر ذمت
 همت عالی نهیت ما ، که علو الهمة من الایمان نصره لدین الله المنان ، قطع و قمع
 ورد و منع رسوم محدثه که رسم قدیمست ، کماورد فی قوله علیه السلام : من احدث
 فی امرنا هندا فهورد ، و فی روایة : من عمل عمل لالیس علیه امرنا فهورد ، متحتم و لازم
 گشت ، و چون قضای ربانی و تقدیر صمدانی اجل اجله کفرة فجرة را در قبضه اقتدار
 مانهاده بود ، کالفضاء المجرم توجه آن دیار نمود و بامثال امر : لا تدز علی الارض
 من الکافرین دیاراً ، ان شاء الله العزیز اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر دثار صاعقه
 کردار خار و خسی که در جویبار شریعت غرا بنورسته و چون بقلة الحما نشوونما
 یافته ، اذبن بر آورده در خاک مذلت اندازیم . تا لکند کوب حوافر مرسلات گردد
 که : و جعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك یفعلون ، و از صدمه گرز کین آیین مغز
 اعدای دین که بخیاال خام پخته شده ، طعمه شیران دلیران غزاة سازیم ، و سیمعلم
 الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .-

من آنم که چون بر کشم تیغ تیز
کیاب از دل زره شیران کنم
شود صید زاغ کمانم عقاب
اگر در نبردم تو کم دیده
ز خورشید تابان عنانم پیرس
اگر تاج داری مرا تیغ هست
امیدم چنانست ز نیروی بخت

بموجب الدین النصیحة ، اگر روی نیاز بقبله اقبال و کعبه آمال آستان
ملائک آشیان ما ، که محال رحال رجالست آوردی و دست تعدی از سر زبردستان
که پایمال ظلم و طغیان گشته اند ، کوتاه کردی و خود را در سلك التائب من الذنب
کمن لاذنباله ، منسلك گسردانیدی ، و در مذهب و ملت تبعیت سنت سنیه حنیفه
محمدیه ، علیه الصلوة و التحية و آله الطاهرين و اصحابه المهتدين رضوان الله عليهم
اجمعين ، که : اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ، کردی ، و آن بلاد را
باسرها از مضافات و متعلقات ممالک محروسه عثمانیه شمردی ، هر آینه عنایت پادشاهی
و عاطفت شاهنشاهی ما شامل تو گردد .

سایه عدل و عنایت بسراو فکنیم هر که چون مهر نهد روی بخاک در ما
زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد .

والا بحکم : العادة طبیعة ثانیه ، بر مقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز
که : ما بالذات لایزول بالعرض ، با سیه دل چه سود گفتن و عظم ، بتأید الله و
حسن توفیقه ، سر هر تاجداری تاج داری سازم و بساط بسیط زمین را از آن
نفوس بردازم . الا ان حزب الله هم الغالبون ، دست ستمکاران را بقوت سر پنجه ید بیضا
پیچیده درهم کنم که : ید الله فوق ایدیهم . باید که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون
کرده کفن دردوش گرفته مهیا باشید که بموجب ، انما توعدون لات ، عسکر
ظفر مخصوص ، کانهم بنیان مرصوص ، چون اجل مسمی نداء اذا جاء اجلهم
لایستأخرون ساعة و لایستقدمون ، در دهند و بحکم اقتلوهم حیث وجدتموهم
عامل شوند ، دمار از روز گارت بر آرند و در آن دیار دیار نکذارند . والله الامر
من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله
رب العالمین .

اردوی سلطان سلیم در روز بیستم جمادی الاول سال ۹۲۰ هجری قمری ، برودخانه

چای صوتی که سرحد ایران و عثمانی بود ، رسید . روز دیگر چون **نور علی خلیفه**
زوملو سردار قزلباش با سواران خود بدستور شاه اسماعیل « ارزنجان » را ترک گفته
بآذربایجان رفته بود ، جمعی از مردم ارزنجان نزد سلطان آمدند و برای شهر خود امان
خواستند . سلطان سلیم ایشان را امان داد مشروط بدانکه باردوی اوغله و آذوقه بفروشند .

دو روز بعد نزدیک قلعه کماخ نامدای از خان محمد استاجلو حکمران ایرانی «دیاربکر» بوسیله ملازمان حاکم «طرابوزان» بساطان رسید. خان محمد این نامه را بدستور شاه اسماعیل در جواب نامدای که توسط قلیچ نام جاسوس ایران فرستاده بودند نوشته،^۱ و با آن یک قبضه شمشیر و یک دست جامه زنان همراه کرده بود، که یا شمشیر ببیند و بجنک آبی، یا جامه زنان بپوش. ولی حامل نامه را ملازمان حاکم طرابوزان بطمع اسباب و نفوذ او کشته بودند.

پس از آن سلطان سلیم بدشت یاسی چمن (نزدیک ارزنجان) رفت و هجده روز در آنجا ماند. درین محل جاسوسان خبر آوردند که شاه اسماعیل اصلاً در خیال جنگ و مقابله با قوای عثمانی نیست، بلکه میخواهد معبر اردوی دشمن را ویران کند و او را بداخله ایران بکشاند، تا فصل زمستان فرارسد و سربازان ترک از سرما و گرسنگی تلف شوند. سلطان سلیم خان دستور داد که جاسوسان را بزدان افکنند تا این اخبار فاش نشود و مایه طغیان سپاهیان نگردد. مردی نیز بنام احمد جان از طرف محمد بیگ پسر فرحشاد بیگ آق قویونلو، که در کردستان ایران بسر می برد، وارد رسید که اظهارات جاسوسان مذکور را تأیید میکرد و نامه ای از «محمد بیگ» در جواب نامه سلطان سلیم خان^۲ داشت که امیر آق قویونلو از بیم شاه اسماعیل با آب پیاز نوشته بود برای اینکه میزان قدرت و تسلط شاه اسماعیل و رعبی که مردم ایران از او در دل داشته اند، بر خوانندگان معلوم گردد، عین نامه محمد بیگ را در اینجا نقل می کنیم:

«عرضه عرصه عظمت و جلال لایزال عالیا بعون الملك المتعال آنکه در اواخر ربیع الآخر عمت میامنه، فرمان قضا جریان با حاجب قدیمی و الدماجدم قدوة الاماجد و الاعیان احمد جان زید قدره بوجه ستر و خفا باین بنده بی ریا در رسید و در گوشه تنهایی با کمال مبتلانی آهسته آهسته گشاده و نهانی نهانی خواننده هر سطری را که با شوق و نشاط مطالعه کرده مضمون جواهر مکنونش را معلوم مینمودم شروع بسطر دیگر نا کرده پیشینه را با ب دیده می شستم و باین طریق از دیده کج بین حساد می نهفتم و با خویشان همواره میگفتم، ترسم

۱- متن این نامه بدست نیامد.

۲- سلطان سلیم خان در اواخر ماه صفر سال ۹۲۰ از محل ازلیق نامه ای به محمد بیگ نوشته از او خواسته بود که با وی متحد گردد و در آن هنگام که وی بایران لشکر می کشد از یاری دریغ نکند. رجوع کنید به منشآت السلاطین فریدون بیگ، جلد اول، صفحه ۳۸۱

که سرم در سر این نامه رود . اتفاقاً هیچکس ازین سرخفی اطلاع نیافته بعالم - السرو الخفیات تکیه کنان جوابش را بآب پیاز در بیاض راز نوشته با قاصد مشارالیه اعاده کرد . اگر چه راقمش که از نیکخواهان او جاغ ماست بعد از ایمان او بغلاظ شداد خبردار شده است اما از او باکی نداریم . بیم ما از آنست که مبادا نواب اخلاس مآب گرفتار گشته همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم . حسبى الله و نعم الوکیل . در هر باب توکل بجناب مسبب الاسباب کرده امیدواریم که پرستاریم (۹) و بزرگوار سرکار بندگان خویشان بعنایت خود نگه داراد و مارا بمنزل مقصود در رساناد . فهو المراد حا کمند امر کم اعلى ۱»

سلطان سلیم خان پس از وصول این اخبار ، برای آنکه شاه اسماعیل را بچنگک برانگیزد ، نامه دشنام آمیزی بزبان ترکی برای وی فرستاد و او را فقط اسماعیل بهادر خطاب کرد و چون شهر یار صفوی بنامه های دو گانه او جوابی نداده و سرداران قزلباش نیز بفرمان وی از جلو سپاه عثمانی عقب نشسته بودند ، خرقه و عصا و مسواک و تسبیح و کشکولی نیز با نامه خود همراه کرد . منظورش از فرستادن این اشیاء آن بود که شاه اسماعیل را بترس و احتیاط و درویش خوئی سرزنش و تحقیر کند و باو در پرده بگوید که عقب نشینی و احتراز از جنگ شایسته دلیران و مردان بیباک نیست . بهتر آنست که بجای شمشیر خرقه و کشکول و سبجه و عصا بر گیرد و مانند نیاکان خود بکار درویشی و صوفیگری مشغول شود !

ضمناً در نامه خود بشاه ایران خبر داد که چهل هزار سپاه ذخیره میان سیواس و قیصریه مستقر ساخته و بزودی وارد خاک آذربایجان خواهد شد .

اینک ترجمه نامه او بشاه اسماعیل :

« اسمعیل بهادر اصلح الله شأنه . در وصول مثال لازم الامتثال واضح گردد که چون بعد تو اتر رسید که برای هتک پرده اسلام و هدم شریعت سیدالانام علیه السلام قیام تام نموده لهند ائمه و علما کثر هم الله امثالهم الی یوم الجزاء با سرهم فتوی دادند که بواسطه اظفار خنجر و تیغ آبدار حک کردن نقطه طینت مضرت نهادت که مرکز دائره فتنه و فساد است از صفحه روزگار بکافه مسلمین عموماً و بسلاطین اولی الامر و بخواقین ذوی القدر خصوصاً از جمله واجبات است . بنابراین محض از برای احیای مراسم دین محمدی و اقامت ناموس شرایع احمدی ، بالشکر بیشمار دشمن شکار ، بقصد تو بیاد شرقی توجه همایون نموده و در مضمون

شریف نامه‌های سابق که چندماه پیش ازین فرستاده شد فرموده بودم هنگامی که نواحی و اراضی که ازجهت شاهی در تصرف تست بظل ظلیل رایات فتح آیات من مستسمد گردد، اگر مردی بمیدان بیا، که مشیت و ارادت حق سبحانه و تعالی بهرچه تعلق گرفته بظهور بیاید. غرض ازین اخبار این بود که چندماه قبل ازین تو نیز متنبه شده در تدارك اقدام نمائی و درآینده بهانه نیاری و نگویی که غافل بودم و ایام مساعد نشد که تمام اهالی حوزه حکومت خود را جمع نمایم.

«مدتیست مدید که از مزاحمت نفوس متکاثره جهان گرفتار ضیق النفس و از مصادمت سلاح و سنان هوا دچار ضیق النفس و از نعال مطایبا جرم زمین آهن پوش و از ظنن نای روئین طاسجه علین پر خروش گردید. عجب است که درین اثنا وضعی که ابهام از جرأت نماید سرأ و جهرأ و خیرأ و شرأ از تو ظاهر نگردید لاسیما درین حال که تلال و جبال آذربایجان از نشانه سم ستور لشکر منصور مانند سپهر پرهلال شده، حال نیز نه نام و نشانی از تو پیدا و نه اثری از وجودت هویدا است. چنان مستور العالی که وجود و عدمت علی السواست.

«هر کس که دعوی شمشیر زنی دارد سینه را چون سیر هدف تیر تیز باید ساخت، و هر که ادعای سروری دارد از زخم تیغ و تبر نمی‌هراسد. عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد»
«بر آنانکه سلامت را پرده نشینی اختیار می‌کنند و از بیم مرگ جرأت شمشیر بستن و براسب نشستن ندارند، نام مردی نهادن خطاست.

در مرگ آنکو بگوید بیای بزین اندرآید بجنبید ز جای
«حالیاً سببش دانسته شد که چرا باین شدت انزوا در زاویه خمول گزیده و بدین درجه اختفا کرده. همانا که این رعب و هراس از کثرت لشکر ظفر استیناس بر تو مستولی شده است. اگر این احتمال باعث باشد محض مصلحت ازاله این معنی اینک چهل هزار لشکر نامدار از اردوی ظفر شعار جدا کرده فرمودیم که فیما بین سیواس و قیصریه در اردوی جداگانه بمانند. برای دشمن ارخای عنان و توسیع دائره میدان بیشتر ازین نمیشود. اگر در طینت توفی الجملة شمه از غیرت و حمیت باشد البته بمیدان جنگ ما آمده بالشکر من مقابله خواهی کرد تا در ازل هرچه مقدر است در معرض بروز جلوه گر گردد انشاء الله تعالی. والسلام علی من اتبع الهدی. حرره فی اواخر اولی الجمادین سنه ۹۲۰ بورت ارزنجان.»^۱

اتفاقاً در همین ایام، یعنی در روز ۲۷ ماه جمادی الاول، هنگامی

نامه شاه اسماعیل که سلطان سلیم در محل آق‌ده نزدیک قلعه کماخ بود، سفیری
بسلطان سلیم بنام شاه قولی آقای بوی نوگر، از جانب شاه اسماعیل باردوی

۱- کتاب انقلاب الاسلام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحات ۱۶۳ تا ۱۶۶. منشآت السلاطین،

عثمانی رسید و نامه‌های آورد که شهریار ایران در جواب نامه‌های سلطان سلیم، بایک قوطی طلاپراز تریاک فرستاده بود، وعین آنرا درین جا نقل می‌کنیم:

سلامی که بمعیت مشحون و پیامی که بمودت مقرون باشد، بحضرت جنت حضرت اسلام پناه سلطنت دستگاہ المنظور بانظار الملك الاله مبارزالدولة والسلطنة والدنيا والدين سلطان سلیم شاه ایدہ الله بالدولة الابدیة وادامہ بالسعادة السرمدیہ متحف و مهدی داشته آرزومند شناسند. بعد هذا مکاتیب شریفه مرة بعد اخرى بدرجۃ الشیء لایشی الاوقدیشک رسیده مضامین آن چون مشعر بعدوات ومبنی از جرأت وجلادت بود از آن حظ بسیار نمود. لکن مبدأ ومنشأ آن ندانستیم که چیست. در زمان والد جنت مکانش انارالله برهانه که نهضت همایون ما بسبب گستاخی علاءالدوله ذوالقدربرز و بوم روم واقع شد از جانبین بجز دوستی و یکجہتی چیزی دیگر نشد و با آنحضرت نیز در آن وقت که والی طرابوزان بودند اظهار یکجہتی می‌کردیم. حالا باعث کدورت معلوم نگشته بود. چون باقتضاء سلطنت باین خصوص عازم گشته‌اند سهل باشد.

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خانمان کهن

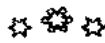
غرض ما از تعارف آن صوب دوجیز بود، یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار مریدان اجداد عالی تبار ما اند، رحمهم الله الملك الغفار، دوم آنکه محبت ما بآن خاندان غزا عنوان قدیمست، و نمی‌خواستیم که شورش چون عهد تیمور بآن سرزمین طاری شود و هنوز هم نمی‌خواهیم و باین قدرهانی رنجیم و چرا برنجیم. خصومت سلاطین رسم قدیمست

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

اما کلمات نامناسب و جہی ندارد و همانا آن اقوال از افکار العباد فکار منشیان برشی و محرران تریاکی که از قلت نشئه از سردماغ خشکی نوشته فرستادند و این همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می‌پنداریم. بنابر آن حقه ذہبی مملو از کیفیت خاصه مختوم بمهر همایون مصحوب دارندہ قدوة المقربین **شاه قولی آقای بوی نو** کرزقت سلامة ارسال رفت، تا اگر لازم باشد بکار داشته بزودی دررسند، تابعون الهی آنچه در پرده تقدیر مکتونست صورت پذیر گردد. فاما فکری بر اصل کرده و بسخن هر کسی مقید نشده اندیشه بر اصل نمایند که پشیمانی اخیر مفید نمی‌شود. وما در وقت تحریر این نامه بشکار حدود صفاهان بودیم. در حال بتدارک مقابله مشغول گشته از سردوستی جواب فرستادیم بهر نوع که میخواهند عمل کنند.

بسی تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد و مزبور را نرنجانیده راه دهند که ولاتزر و ازرة و زراخری، و چون کار بجنگ

انجامد تاخیر و تراخی را جایز ندارند. اما از راه عاقبت اندیشی در آیند و السلام.



چنانکه ملاحظه شد، شاه اسماعیل در جواب نامه‌های بی ادبانه و پر عتاب و دشنام آمیز سلطان سلیم خان، نامه‌ای ملایم و شاهانه و آراسته بآداب و احترام نگاشته، و در آن با کمال ذوق و خونسردی و بی اعتنائی وزیر کی بسططان خود خواه و تند خوی و جهانجوی ترك نیشهائی زده بود که تحمل آنها باطبع سرکش و بیحوصله و آتشین وی سازگار نبود پادشاه صفوی با اشاره بحمله تیمور خواسته بود در پرده بسططان سلیم خان گوشزد کند که اگر در جنگ اصرار ورزد بسر نوشت شوم جدش **ایلدرم بایزید خان** گرفتار خواهد شد. فرستادن قوطی تر باک نیز کنایه‌ای تمسخر آمیز به آرزوها و خیالات بی اساس سلطان بود و میخواست باو بفهماند که درهم شکستن سپاه قزلباش و بر انداختن خاندان صفوی امید بوجی است که جز در نشئه تر باک و جهان خیال بحقیقت نمیتواند بیوست.

نامه شاه اسماعیل بر خشم و کینه سلطان سلیم خان افزود، زیرا

ناخر سندی سپاهیان ترك

مشاهده میکرد که مبارز جوئیها و دشنامه‌های او بسی اثرست و حریف بانهایت زیر کی و خونسردی از نبرد احتراز می کند و

بجای آنکه باستقبال وی آید و بجنگ پردازد، میخواست او را بداخله ایران بکشاند و با سوزاندن غلات و ویران کردن دهکده‌ها و منازل بین راه، سپاه ترك را گرفتار قحط و گرسنگی سازد. هر قدمی که لشکریان ترك در ولایات خالی از علوفه و آذوقه ایران پیش میرفتند، ایشان را بشکست و نیستی نزدیکتر میکرد.

سلطان سلیم چنان از رفتار شاه اسماعیل در خشم و عذاب بود که برخلاف آداب سیاسی سفیر او را کردن زد و روزی در حضور سرداران و وزیران خود فریاد بر آورد که: «اگر تا قعر سقر هم عقب نشینی کند دنبالش خواهیم رفت!»

کم کم سیاست جنگی پادشاه صفوی بشمر میرسید. ماهها راه پیمائی بیهوده از بی دشمنی که تن بجنگ نمیداد، یعنی چریها را فرسوده و ناراضی کرده بود. خاصه که

آنزوقه سپاه روبکاهش میرفت و جیره بندی آغاز شده بود. زمزمه ناخرسندی و طغیان بگوش میرسید. مشاوران و وزیران سلطان نیز از آن لشکر کشی بیحاصل، که بگمان ایشان جز شکست و بدنامی نتیجه ای نداشت، بیمناک بودند. عاقبت **همدم پاشا** بیکار بیک قرامان راه، که از کودکی رفیق و ندیم سلطان بود، مأمور کردند که شکایت سرbazان و سرداران را بگوش وی برساند و او را از تعقیب دشمن منصرف سازد.

مأموریت همدم پاشا سخت دشوار بود. هنوز چند کلمه نگفته و بییان دلائل و علل ناخرسندی و شکایت سپاهیان نپرداخته بود که سلطان خود را خشمگین ساخت و او را از ادامه سخن بازداشت. سلیم مصمم بود که با شاه اسماعیل زور آزمائی کند و مخالفت با تصمیم خود را، هر چند هم که درست و منطقی بود، دلیل ضعف و خیانت می شمرد. برای اینکه نومییدی و بیم را از سپاه خود دور سازد، بیچاره همدم پاشا را برخلاف میل خویش گردن زد و یکی دیگر از سرداران ترك بنام **زینل پاشا** را بجای او گماشت، و فرمان حرکت داد.

در محل **چرموک** سلطان سلیم که از سکون و سکوت شاه اسماعیل

نامه چهارم

سلطان سلیم بشاه اسماعیل بجان آمده بود، نامه دیگری بزبان ترکی بدو نوشت که مضمونش اینست :

«اسماعیل بهادر اصلح الله شانه، هنگامی که توفیق رفیع جهان مطاع و حکم شریف واجب الانقیاد و الاتباع بتو واصل شود، باید بدانی که مکتوب تو بدرگاه سعادت دستگاه من رسید. پس از ادای کلمات جسارت آمیز نوشته ای چیزی که مایه ازدیاد جرأت است ارسال داشتم که در عزیمت مسارعت نموده مارا از انتظار برهانید. ما بنیروی جرأت از راه دور بالشکر بی کران و رایات فتح آیات نصرت نشان، پس از طی مراحل و منازل بمملکت تو داخل شده ایم. در آئین سلاطین اولی الامر و مذهب خواقین ذوی القدر مملکت در حکم زن ایشانست و کسی را که از مردی حصه ای و از فتوت بهره ای بلکه در دل فی الجمله زهره ای باشد، قطعاً راضی نمیشود که دیگری بناموس او تعرض کند.

معینا اکنون روزها میگذرد که عساکر نصرت مآثر من بملکت تو درآمده اند، ولی از تو هیچگونه نام و نشانی پیدا و از وجودت اثری هویدا نیست و چنان مستور الحال بسر میبری که حیات و مماتت یکسانست.

ازین تنگ تاجاودان مهتران بگویند با نامور لشکران

«ظاهر حال گواهی میدهد که اکتساب جرأت عارضی برای که لازم است.

تا امروز از جانب تو عملی بظهور نیامده است که از آن مردی و جلادت استنباط شود. عمل تو ثمرهٔ مکر و حيلهٔ تست و شك نیست که این جرأت عارضی اثر تبلیس و تدلیس است و لا غیر. دواي دردی که تو بدان مبتلی هستی معلومست و برای تحصیل قوت قلب آنرا استعمال میکنی. حال نیز همان داروئی را که بارها تجربه کرده‌ای بکار برتاما کرددلت اندک جرأنی پدید آرد.

«مانیز برای ازالهٔ ضعف قلب تو چهل هزار تن از لشکر ظفر رهبر خود جدا کرده میان قیصریه و سیواس گذاشته‌ایم و دربارهٔ خصم بیش ازین مروت و مردمی میسر نیست. اگر من بعد باز برقرار وضع سابق در کنج زاویهٔ رعب و هراس منزوی گردی نامردی بر تو گذاشتن حرامست و بهتر خواهد بود که بجای مغر معجز و بجای زره چادر اختیار کنی و از سودای سرداری و سپهسالاری بگذری. ز تو این کار برناید تو با این کار برنایی. والسلام علی من اتبع الهدی. تحریراً فی اواخر شهر جمادی الاخره سنهٔ عشرین و تسعمائة^۱»

سلطان سلیم این نامدرا با مقداری لباسهای زنانه و عطریات و لوازم آرایش برای شاه اسماعیل فرستاد و از «چرموك» بطرف **ترجان** رفت. از **ترجان مصطفی پاشای** کرد را به محاصرهٔ قلعه **بای برد** فرستاد و خود مصمم شد که تا شهر **تبریز** پیش راند و پایتخت صفوی را بتصرف آورد.

همینکه تصمیم سلطان بگرفتن **تبریز** آشکار شد سر بازان یمنی چری، که از درازی راه و مصائب سفر بجان آمده بودند، بار دیگر زبان بشکایت گشودند و زمزمهٔ ناخرسندی ایشان که در «یاسی چمن»

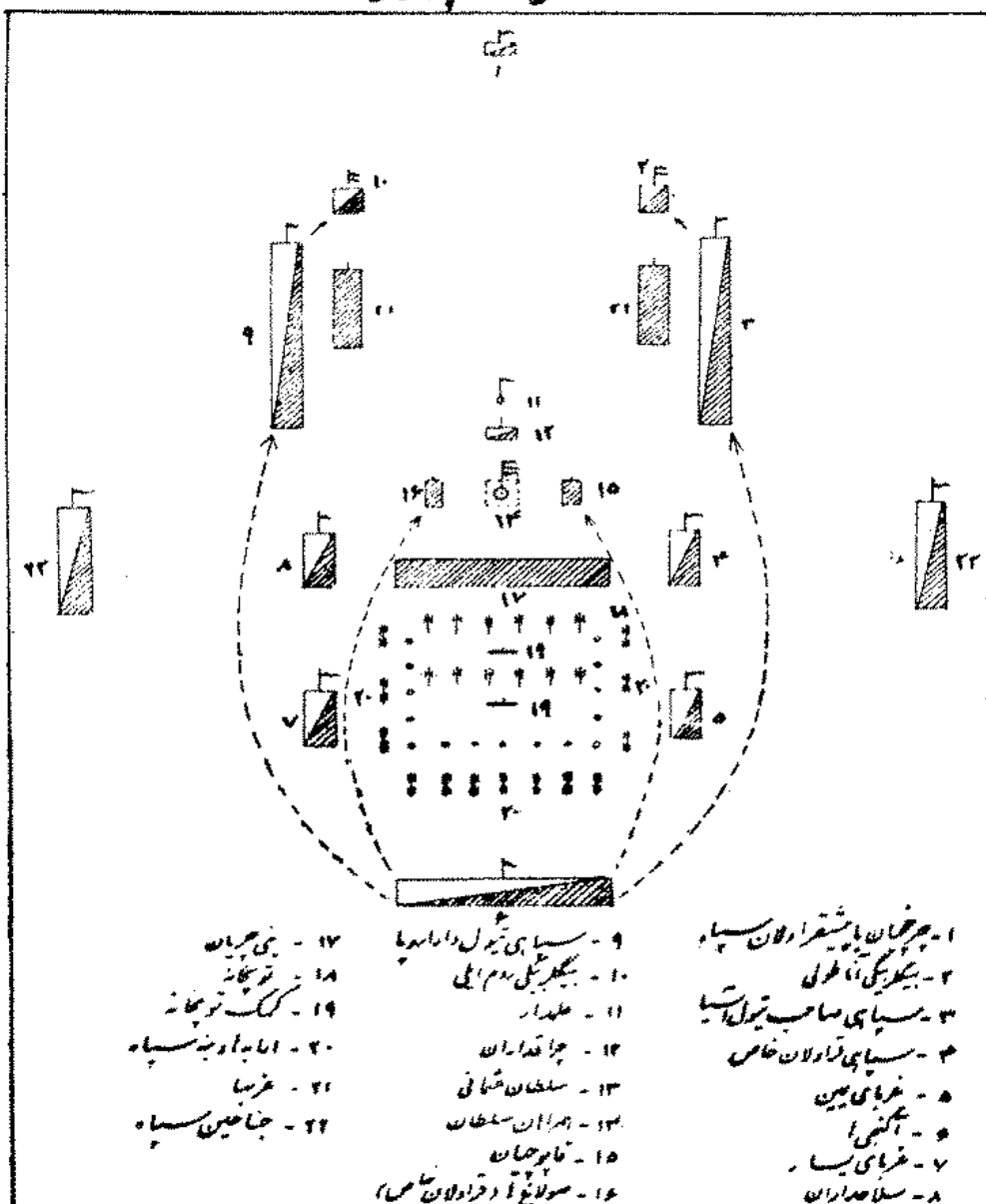
طغیان
یمنی چریان

با سیاست «همدم پاشا» موقتاً خاموش شده بود، بشکل شورش و نا فرمانی تجدید شد. تفنگهای خود را در خاک فرو کردند و چکمه‌ها را بر آن آویختند، و این عمل نشانهٔ آن بود که دیگر قدمی فراتر نخواهند گذاشت و جز راه استانبول براه دیگر نخواهند رفت.

یمنی چریان می گفتند که: «ما را برای جنگ آورده‌اید، در حالی که مقابل ما دشمنی نیست که با او بجنگیم. آیا درین مملکت ویران تا کجا باید رفت. کمی جیره و مسافرت طولانی ما و اسبان لشکر سپاهی (سواره) و توپخانه را از پای در آورده است.

۱- برای اصل ترکی نامه رجوع کنید به منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات

وضع حرکت سپاه عثمانی



سپاه خسته و شکسته اگر در برابر لشکریان آسوده دشمن از عهده دفاع بر نیاید، تقصیر با که خواهد بود؟ اگر خدای نا کرده از قزلباشان شکست بخوریم این ننگ برای ما از مرگ بدترست. پس بهتر آنست که کس بفرستیم و با اردبیل اوغلی (یعنی شاه اسمعیل) صلح کنیم...»

سلطان سلیم ناچار از «اوطاغ» یا چادر خود بیرون آمد و با تهدید و تطمیع و وعده و نوید سر بازان را بادامه پیشرفت راضی کرد، و حاضر شد که چون اردو به «خوی» رسید در صورتی که «اردبیل اوغلی» تکالیف علما را قبول کرد صلح کنند و برگردند، و گرنه با او بجنگند. سپس فرمان حرکت داد.

در ضمن راه پیشقراولان سپاه خبر دادند که **خان محمد استاجلو** حکمران دیار بکر از سرداران بزرگ شاه اسماعیل، بحدود **خوی** رسیده و شهریار صفوی نیز با سپاهیان قزلباش نزدیک میشود. در نزدیکی **ماکو** نیز **شهباز علی بیگ**، فرمانده دسته‌ای از سواران، خبر داد که سپاهیان شاه اسماعیل و خان محمد استاجلو در محل خوی بیگدیگر پیوسته آماده کارزارند. سلطان سلیم خان ازین خبر بقدری خوشحال شد که اسبی قیمتی بازمین ولگام مرصع برای شهباز علی بیگ فرستاد. زیرا از پیشرفت بیهوده در خاک ایران بیم داشت و میدانست که اگر در آذربایجان بیش از آن پیش رود قطعاً با شورش و نافرمانی یمنی‌چریها و سایر دسته‌های سپاه روبرو خواهد شد و جانش در خطر خواهد افتاد.

در همانحال پیغامی از شاه اسماعیل رسید که او را در جلگه **چالدران**^۲ بجنگ

۱- مؤلف عالم آرای عباسی می نویسد که چون نامه سلطان سلیم خان بشاه اسماعیل رسید و از لشکرکشی سلطان عثمانی بایران آگاه شد، از اصفهان باطراف همدان آمد و: «...بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور داشته باشد از آمدن نابهنگام او (سلطان سلیم) آگاه گشته از غایت حمیت مقید بجمعیت لشکر منصور ممالک ایران نشده با معبودی که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند، بمقابله اعدا شتافته روز چهارشنبه دوم رجب... در صحرای چالدران از اعمال خوی بایست هزار کس در برابر آن لشکر نامحضور صف قتال آراست...» - عالم آرا، چاپ تهران، صفحه ۳۱.

۲- دشت چالدران در شمال غربی شهر خوی و در بیست فرسنگی شهر تبریز و از توابع ولایت چخورسعد (ارمنستان) بوده است. وضع طبیعی آن مستطیل و سراسیب و میل آن «بینه خاشیه در صفحه بعد».

خوانده بود. سلطان سلیم خان بی درنگ دستور حرکت داد و در شب چهارشنبه دوم ماه رجب ۹۲۰ هجری قمری (۲۳ اوت ۱۵۱۴) هنگام شب بتهای رسید که از جانب مغرب بردشت چالدران مسلط و مشرف بود.

در راه نیز خبر رسید که قلعه بایزید هم بدست سپاه ترک مسخر گشته است. با گرفتن این قلعه استوار جناح چپ سپاه عثمانی نیز از خطرات احتمالی نجات یافت.

۸- مقدمات جنگ

سلطان سلیم خان همینکه باقوای ایران روبرو گردید دیوان یا شورای جنگ تشکیل کرد، تا معلوم شود که باید بی درنگ بر سپاه ایران حمله برند یا آنکه سر بازان یکروز اجازه استراحت دهند.

وزیران و بسیاری از سرداران ترک معتقد بودند که چون سر بازان بسبب راه پیمائی بسیار، خسته و ناتوان گشته اند، بهتر است که بیست و چهار ساعت استراحت کنند. ولی پیری محمد پاشا، دفتر دار سالخورده سلطان، با این عقیده مخالفت کرد و گفت: «یکروز استراحت بدشمن فرصت خواهد داد که از میزان قوا و اصول نقشه جنگی ما آگاه گردد. اگر ما هنگامی که با مرگ روبرو شده ایم از خستگی بیم داشته باشیم، بهتر است که اصلاً جنگ نکنیم. بعقیده من بی تأمل باید فرمان حمله داده شود.»

سلیم که خود نیز با این عقیده موافق بود بر او آفرین خواند و فرمان داد که بقیه آنشب را بتعبیه و ترتیب سپاه مشغول باشند و سپیده دم بحمله پردازند.

سحرگاه روز چهارشنبه دوم رجب قوای عثمانی سراسر تپه های را که در مغرب دشت چالدران قرار داشت، فرا گرفته بود. عده این سپاه بیست و بیست هزار تن میرسید و از آن جمله هشتاد هزار نفر سوار بودند.

بینه حادیه از صفحه قبل:

از شمال غربی بجنوب شرقی است. چون قسمت وسط این دشت بلندتر از اطراف است، رود قره ایله از یکسوی آن رو بشمال جاری میشود و برود ماکو میریزد و رود زیوه از شمال بجنوب به آق جای می پیوندد. مساحت دشت چالدران در حدود ۷۵۰ کیلومتر مربع است.

۱- حسن روملو در احسن التواریخ عدد سپاهیان ترک را دو بیست هزار و خواند میر در حیب السیر دو بیست و دو از ده هزار نوشته اند.

قوای ایران در جنگ چالدران

مورخان ترك عدهٔ سربازان و سواران شاه اسماعیل را در جنگ چالدران از هشتاد تا یکصد و پنجاه هزار نفر نوشته‌اند. ولی این اعداد بدون شك اغراق آمیز و نادرست است. بطوری که از بیشتر تواریخ ایرانی برمی آید، عدهٔ مردان جنگی ایران درین نبرد، باقوال مختلف مر کب از ۱۲۰۰۰ سوار قزلباش و نزدیک هشت هزار سوار زبدهٔ دیگر بوده است. قوای ایران بیشتر از سواران بی باک و جنگ آزمودهٔ تر کمان و قزلباش تشکیل یافته بود و پیاده نظام مرتبی که در کار جنگ مؤثر باشد، وجود نداشت^۱.

سواران قزلباش بیشتر زره و کلاه خود داشتند و پره‌های سرخی بر تاج قزلباش خود زده بودند. گذشته از سواران تر کمان قزلباش عده‌ای از جنگاوران قبائل کرد و ایرانی نیز در سپاه شاه اسماعیل خدمت میکردند. اسبان سواران ایران برخلاف اسبان سپاه عثمانی، بسیار قوی و چابک و راهوار بودند و بر پشت بسیاری از آنها زره‌های خاصی بود که اسب را از زخم شمشیر و نیزه محفوظ میداشت.

اسلحهٔ سواران قزلباش گرزهایی آهنین بنام شش پروتیر و کمان و شمشیر و خنجر و تبرزین بود. توپ و تفنگ در سپاه ایران وجود نداشت و ایرانیان در زمان شاه اسماعیل اول هنوز استعمال تفنگ و اسلحهٔ آتشین را خلاف جوانمردی و دلیری میشمردند.

شاه اسماعیل بیشتر بایمان و عقیدهٔ باطنی سواران قزلباش، که جملگی در زمرهٔ صوفیان صافی و معتقدان و فدائیان از جان گذشتهٔ خاندان صفوی بودند، متکی بود. افراد قزلباش گذشته از اینکه فرمان مرشد کامل یا پادشاه صفوی را بیچون و چرا کردن می‌نهادند، در بیباکی و دلیری و جنگاوری نیز بر سواران ترك برتری داشتند. بعلاوه شاه اسماعیل میدانست که سربازان ترك بعلت پیمودن راههای دراز و تحمل مشقات سفر و کمی آذوقه و دور بودن از خانه وزن و فرزند و بیم شکست خوردن در خاک دشمن فرسوده و نومید و بیمناکند. میدانست که سربازان ینی چری در طی سفر چندبار اندیشهٔ طغیان و نافرمانی داشته و این اندیشه را از سر بدرنگ کرده‌اند. میدانست که در میان سربازان ترك

۱- مورخان ترك معتقدند که از ۱۵۰۰۰۰ سرباز ایرانی قریب دوسوم سوار و بقیه پیاده بوده‌اند.

افراد شیعه و هواخواه خاندان صفوی نیز بسیارند و با اندک فرصتی از سپاه دشمن کناره خواهند گرفت .

پس اگر شاه اسماعیل فقط با دوازده یا بیست هزار سوار بجنک صد و بیست هزار سپاه ترك آمده بود ، از آن جهت بود که ارزش واقعی سربازان و سرداران دایر خود را می شناخت و ایشان را مکرر در جنگهای گوناگون و در برابر لشکریان بی شمار دیگر بمردی و دلیری و پایداری آزموده بود .

یگانه ایرادی که از لحاظ نظامی بر شاه اسماعیل گرفته اند ، اینست که بی سبب از مواضع طبیعی شمال شهر خوی بدشت چالدران رفت . زیرا در مواضع کوهستانی مزبور می توانست بوسیله سواران چابک و دلیر خویش از پهلو بقوای عثمانی بتازد و خود را از خطر توپخانه دشمن ، که یگانه عامل شکست قوای ایران در جنگ چالدران بود ، محفوظ دارد . در صورتی که دشت مسطح چالدران برخلاف بساطان سلیم فرصت داد که از تمام قوای خود در جنگ استفاده کند ، و در آن زمین بی مانع سواران بیباک قزلباش را ، که ده بار کمتر از قوای ترك بودند ، هدف گلوله های توپ و تفنگ سازد .

اتفاقاً بیشتر مورخان ایرانی نوشته اند که شبانگاه پیش از آغاز جنگ ، زمانی که هنوز سپاهیان ترك از تپه مجاور دشت چالدران بزر نیامده و صفوف خود را مرتب نکرده بودند ، خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه روملو و برخی دیگر از سرداران ، که از روش نظامی و ترتیب سپاه عثمانی در میدان جنگ آگاه بودند ، بشاه اسماعیل پیشنهاد کردند که شب هنگام اجازه دهد پیش از آنکه سپاهیان دشمن در دشت چالدران مستقر شوند و توپخانه و تفنگچیان خویش را مرتب و آماده تیراندازی سازند ، برایشان حمله برند و بدین وسیله استفاده از اسلحه آتشین را بردشمن دشوار سازند . ولی دورمیش خان رئیس طائفه شاملو ، از سرداران نامی قزلباش ، با این پیشنهاد مخالفت کرد و چنین کاری را خلاف مردانگی شمرد . شاه اسماعیل نیز رأی او را پسندید و گفت که « من حرامی قافله نیستم . هر چه مقدر الهی است بظهور می آید » .

۱- رجوع کنید بتاریخ عالم آرای عباسی ، چاپ تهران ، صفحه ۳۱ .

حسن روملو در احسن التواریخ درین باره چنین نوشته است : « . . . خان محمد استاجلو و «بقیه حاشیه در صفحه بعد»



تصویر یک سرباز پیاده ترک
در قرن دهم هجری قمری

۹. ترتیب دو سپاه در دشت چالدران

بامداد روز چهارشنبه دوم رجب ۹۲۰ هجری قمری، سپاهیان ترك
بفرمان سلطان سلیم از تپه بسوی دشت چالدران فرود آمدند و در
آنجا بترتیب زیر قرار گرفتند:

ترتیب سپاه عثمانی

دسته سواران نیکوبی، سرداری میخال اوغلی، و سواران بولی و قستمونی
سرداری اسفندیار اوغلی با دسته آکنجی‌ها پیشقراول یا چرخچی سپاه بودند. بیرق
دسته اول سرخ و بیرق دسته دوم سبز بود.

سواران آناطولی و قرمان، یا سپاهیان آسیائی عثمانی، سرداری سنان پاشا معروف
به خادم وزینل پاشا در میمنه جای گرفتند.

سواران روم ایلی (روملی) یا سپاهیان اروپائی عثمانی، سرداری حسن پاشا در
میسره ایستادند.

ینی چریان پیاده بفرماندهی عثمان آغا بال بیمز اوغلو سگبان پاشی، بشکل مربع
در خط دوم قلب سپاه پشت عراده‌های توپ قرار گرفتند.

حیوانات بارکش اردو را از سه جانب در اطراف سربازان ینی چری جای دادند و
ارابه‌ها را محکم بیکدیگر بستند و جلو حیوانات مرتب کردند، بطوری که مانند سنگری
محکم از حمله سواران قزلباش جلوگیری میکرد. بدین صورت یکنوع حصار در
میان سپاه عثمانی بوجود آمد که سپاه پیاده را از خطر حمله ناگهانی سواران دشمن
محفوظ میداشت.

بقیه حاشیه صفحه قبل:

لورعلی خلیفه روملو و بعضی از مردمان، که از اطوار روم میان باخبر بودند، عرض نمودند که
قبل از آنکه مخالفان خود را حراست نمایند، بر بالای چالدران بر سرایشان رویم و مهم آن
ناتمام را با تمام رسانیم، و دورمش خان شاملو این سخن را رد کرده بخان محمد گفت که کدخدائی
تو درد یار بتر میگذرد، و معروض داشت که مامکت میکنیم تا وقتی که آنچه مقدور ایشانست
از قوت بفعل آورند در محافظت خویش، بعد از آن قدم در میدان کارزار گذاشته دمار از
لشکر ایشان بر آوریم. خاقان سکندرشان سخن دورمش خان را قبول نمود... چاپ کلکته،
صفحه ۱۴۵.

میمنه و میسره سپاه عثمانی را یک ردیف عراده‌های توپ که با زنجیرهای محکم بیکدیگر بسته شده بود، بهم مربوط میساخت، و بدین ترتیب توپخانه نیز بمنزله حصار دیگری از آهن و آتش بود که پیادگان ینی چری را از حمله سواران ایران حفظ میگرد. دسته قراولان خاص سلطان، که مرکب از دسته‌های مختلف سلاحدار و علوفه‌چی و غربا و قراولان پیاده صولاغ و قاپوچی بود، در پس ینی چریها جای گرفته و فرماندهی آن باشخص سلطان بود.

سلطان سلیم نیز با وزیران خود **احمد پاشا هر سکلی اوغلی** صدراعظم، و **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** وزیر دوم، و **مصطفی پاشا بیغلو چاوش** وزیر سوم، بر بالای تپه‌ای که بردشت چالدران تسلط داشت، در زیر دو بیرق سرخ و سفید قرار گرفته بود.

دسته پیاده عزبها را هم جلو توپخانه جای داده بودند تا توپها را از نظر دشمن مستور دارد. این دسته طومه (نیمتنه‌های شمسه دوخته)های سرخ پوشیده بودند.

یکدسته سپاه نیز بسرداری **شادی پاشا** مرکب از سوار و پیاده، در پس تمام لشکر جای گرفته بود تا از حملات احتمالی دشمن بیشت اردو جلو گیری کند.

وضع سپاهیان ایران نیز ازینقرار بود:

ترتیب سپاه ایران

دستدای از سواران قزلباش با دورمیش **خان شاملو** و **خلیل**

سلطان ذوالقدر حکمران فارس، و **حسین بیگ الله** وزیر سابق

و **نورعلی خلیفه روملو** حکمران آذربایجان، و **خلیل بیگ** و **منتشا سلطان** حاکم تبریز

و **سلطان علی میرزا افشار** و **پیره بیگ چاوشلو** در میمنه.

دسته دوم با **محمدخان استاجلو** حکمران دیار بکر و جمعی از خانان و سلطانان

استاجلو و پسران **بابا الیاس چاوشلو** و گروهی دیگر از سرداران در میسره.

نظام الدین میر عبدالباقی و **کیل السلطنه** یا وزیر اعظم، و **میر سید شریف الدین**

علی صدر قاضی عسکر، و **سید محمد کوه نه** نقیب الاشراف نجف نیز، با دستدای دیگر از

سواران در زیر اوای شاهی در قلب لشکر جای گرفتند.

یکدسته از سواران ایران هم بسرداری **سارو پیره قورچی باشی** و **یوسف بیگ**

ورساق حکمران قلعه «کماخ»، چرخچی با پیشقراول سپاه و مأمور دستور داشتن حرکات لشکر بودند^۱.

شاه اسمعیل نیز خود با گروهی از دسته قورچیان، که زبده‌ترین سواران قزلباش بودند، در طرفی از قلب لشکر قرار گرفته آماده بود که اگر قسمتی از سپاه مورد حمله سخت دشمن واقع شد، بیاری آن قسمت شتابد.

برخی از مورخان ایران نوشته‌اند که هنگام ترتیب صفوف سپاه، شاه اسمعیل با کمال خونسردی و آسایش خیال، در دشت چالدران بشکار بلدچین مشغول بود^۲.

۱۰ = نبرد چالدران

نقشه سلطان سلیم خان در نبرد چالدران این بود که بهر حيله انبوه سواران قزلباش را هدف توپخانه خود سازد. زیرا تیررس توپهای سرپر عثمانی کوتاه بود و نمیتوانست از دور بسپاه دشمن آسیبی رساند. بهمین سبب برای فریب دادن حریف، از سپاه ترك دسته معروف به «عزبها» را جلو صف عراده‌های توپ قرار داده بود، تا توپخانه را از نظر ایرانیان مستور دارند. افراد این دسته مأمور بودند که بمحض نزدیک رسیدن سواران قزلباش، از برابر توپها بچپ یا راست کناره گیرند، تا توپخانه ناگهان بتیراندازی مشغول شود و سواران دشمن را از پای درآورد.

اما شاه اسمعیل، که بوسیله جاسوسان خود از جزئیات نقشه‌های نظامی سلطان سلیم آگاه بود، مصمم شد که با دودسته بزرگ از سواران قزلباش، از دو طرف برسپاهیان ترك بتازد، تا برای «عزبها» مجال کناره گرفتن از جلو توپخانه و آزاد نهادن توپها برای تیراندازی نماند. سپس همینکه سواران قزلباش از صف توپخانه گذشتند با خیال آسوده از دوسو بر قراولان خاص سلطان و محلی که او خود قرار گرفته بود، حمله برند و بدرهم شکستن قراولان از پشت پیاده نظام ینی‌چری را در میان بگیرند.

۱- مؤلف عالم‌آرای عباسی مینویسد که خان محمد استاجلو، حکمران دیار بکر نیز، با ایندسته بود.

۲- عالم‌آرای عباسی، صفحه ۳۲. و تاریخ جهان آراء، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران.



تصویر یک سرباز با زینتی چرمی
در قرن یازدهم هجری قمری

در آغاز نبرد سارو پیره استاجلو و همراهانش ، که پیش قر اول یا **حملة شاه اسمعیل** «چرخچی» سپاه بودند ، بر یک دسته از پیشقراولان سپاه عثمانی تاختند ، ولی شکست خوردند . پس شاه اسماعیل خود با گروه انبوهی از سواران زبده قزلباش که در میمنه لشکر بودند ، بر میسره سپاه ترك حمله برد^۱ . خان محمد استاجلو نیز دستور داشت که با سواران دیار بکر بهمان صورت بر میمنه سپاه عثمانی بتازد . جانبازان قزلباش با فریادهای « شاه ، الله ! » پیش تاختند و شهریار صفوی چنان سرعت و شتاب رسید که «عزبها» فرصت حرکت نیافتند^۲ ، و بجای آنکه از جلو توپها بکنار روند ، در همانجا بتیغ و نیزه سواران دلیر قزلباش از پای درآمدند . بدینصورت توپخانه ترك در قسمت میسره بیکار و بیفائده ماند و سواران روم ایلی که سرداری **حسن پاشا** در میسره بودند ، از فشار حمله سواران ایران تا ساقه سپاه ترك ، آنجا که **شادی پاشا** جای گرفته بود ، عقب نشستند و حسن پاشا در حمله اول بخاک افتاد .

ولی شاه اسماعیل در تعقیب سواران روم ایلی از هدف اصلی خویش ، که دسته قراولان خاص سلطان و پیادگان ینی چری بود ، غافل شد و ازین هدف دورتر رفت . سلطان سلیم نیز ازین حمله ناگهانی دریافت که نقشه نظامیش باطل گشته و لشکرش در خطر است .

هر گاه **خان محمد استاجلو** هم مثل شاه اسمعیل موفق میشد که جناح راست قوای ترك را درهم شکند ، و **سنان پاشا** را شکست دهد ، کار سپاه عثمانی پایان میرسید . زیرا درینصورت توپخانه سپاه ، که تغییر جهت آن امکان ناپذیر بود ، بکلی بیفائده و بی مصرف

۱- بیشتر مورخان ترك نوشته اند که شاه اسماعیل با ده هزار سوار زره پوش حمله کرد . ولی چون میدانیم مجموع سواران سپاه ایران از بیست هزار بیشتر نبوده قطعاً این عدد درست نیست .

۲- بسیاری از مورخان ترك نوشته اند که حمله شاه بقدری شدید و دلیرانه بود که اسبان سواری او از شدت حمله های بیپای یا میتر کیدند و یا از حرکت باز می ماندند . بطوری که در جنگ چالدران هفت مرتبه اسب خود را عوض کرد و با آنکه در هر حمله گرفتار هزار گونه آسیب میشد ، باز از حمله و کشتار رونمی تابید . « بنقل از کتاب انقلاب الاسلام بین الخاص والعام ، نسخه خطی کتابخانه ملی ، ص ۱۹۶ . »



تصویر شاه اسماعیل اول صفوی

که در زمان سلطنت آن پادشاه کشیده شده است

اصل تصویر در موزه «روایال کالری دزوفیسی» در شهر «فلورانس» است .

می ماند. خاصه که پر کردن توپهای سرپر آن زمان نیز بزودی و آسانی میسر نبود. با ازکار افتادن توپخانه سپاه پیاده ینی چری بکلی از دوسو محصور میشد و از قراولان خاص سلطان هم، که چندان زیاد نبودند، کاری ساخته نبود.

با اینهمه سلطان سلیم خان بجای آنکه قوای ذخیره را بمقابله شاه اسماعیل فرستد، منتظر نتیجه حمله سواران خان محمد استاجلو بجناح راست سپاه خود گردید. شاه اسماعیل نیز همچنان با کمال جسارت و بیباکی تیغ میزد و سواران جناح چپ را دنبال میکرد. ولی در همان حال منتظر بود که خان محمد از جانب دیگر بدویوندد و کار محاصره سپاهیان ینی چری را تمام کند.

حمله خان محمد استاجلو بجناح راست سپاه عثمانی، برخلاف حمله شاه اسماعیل به نتیجه قطعی نرسید، زیرا خان استاجلو دیرتر از شاه و آهسته تر از وی حمله کرد. بطوری که سنان پاشا، فرمانده سواران آناتولی فرصت یافت که در کار جنگ بیندیشد، و شکست جناح چپ را تلافی کند. این سردار چون مشاهده کرد که بسبب حمله ناگهانی و سریع شاه و سواران او دسته «عزبها» نتوانستند در جناح چپ از جلو توپها بکناری روند، پیش از آنکه خان محمد بسپاه ترك نزدیک رسد، بدسته عزبها در جناح راست فرمان داد که بیشت توپخانه منتقل شوند. عزبها نیز اطاعت کردند و از روی زنجیرها و عراده های توپ با زحمت بیشت توپها رفتند. بدین ترتیب توپخانه در جناح راست آزاد شد و سواران «خان محمد» را گلوله باران کرد. خان محمد که پیشاپیش سواران اسب میتاخت، بخاک افتاد و نیمی از همراهان وی نیز تلف شدند.

سنان پاشا پس ازین پیروزی قسمتی از سواران خود را بتعقیب بقیه سواران خان محمد فرستاد، تا آنان را متفرق کنند و از حمله نازه بازدارند. سلطان سلیم نیز فوراً ازین پیش آمد استفاده کرد و چون خیالش از جناح راست سپاه آسوده شد، با تمام قوایی که در اختیار داشت، از پهلو بر شاه اسماعیل و سواران وی حمله برد. در همان حال فرمان

داد حصار ارا به‌ها و حیوانات بارکشی را که کرد پیاده نظام ینی چری تعبیه شده بود، در دو نقطه شکافتند، و با این عمل ینی چری‌ها هم که تا آن زمان محصور بودند، آزاد شدند و سواران شاه را هدف تیرهای تفنگک ساختند.

ینی چری‌ها هفت بار متوالی شلیک کردند و بسیاری از دلاوران قزلباش را بخاک افکندند. در همین ضمن شاه اسماعیل مکرر بتوپخانه عثمانی تاخت و هفت بار بضرع شمشیر حلقه زنجیرها

درهم شکستن
سپاه قزلباش

را برید، و سواران قزلباش نزدیک بسیصد تفنگک انداز ینی چری را در پس عراده‌های توپ ناچیز کردند. ولی چون سلطان سلیم باقراولان خاص و **شادی پاشا** نیز با سواران خود بر شاه و همراهان وی حمله بردند، شکست در ایرانیان افتاد. عاقبت شاه اسماعیل با گروهی از قورچیان در میان سواران دشمن محصور شد. با اینهمه در کمال رشادت از خود دفاع میکرد و در آنجا بود که با **علی بیگ مالقوچ اوغلی** فرمانده توپچیان ترک و پرو کشت. اینمرد که سرداری قوی هیکل و زورمند و پهلوان بود با برادر خود **نورعلی بیگ** شاه حمله برد و بر یکدست او زخمی زد. ولی شاه اسماعیل چنان با شمشیر بر فرق وی نواخت که کلاه خودش با سر بدونیم شد و شمشیر شاه تا کردن وی فرود آمد^۱. نوشته‌اند که سلطان سلیم نیز از آن ضربت در شکفت شد و شاه را بقوت بازو تحسین کرد^۲. در همانحال شاه اسماعیل بردوش و پا نیز مجروح شد و در صدد برآمد که خود را از آن گیرودار برهاند. ولی ناگاه اسبش در گل فرو رفت و بر زمین غلتید، و دسته‌ای از سواران ترک برای کشتن او پیش تاختند. ولی **میرزا سلطانعلی** نام افشار از سران قزلباش که در صورت و لباس شاه شباهت بسیار داشت، بمدافعه برخاست و خود را شاه اسماعیل معرفی کرد و حمله‌وران بگمان اینکه برآستی شهریار ایرانست، او را زنده نزد سلطان سلیم بردند. سلطان عثمانی از و پرسید: «مگر تو نمیدانستی که من بادریست

۱- عالم‌آرا، صفحه ۳۲. احسن التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱۴۸.

۲- احسن التواریخ، صفحه ۱۴۶.

۳- حبیب‌السیر، چاپ تهران. مورخان ایران همگی نوشته‌اند که شاه اسماعیل مالقوچ اوغلی را در آغاز کارزار از پای در آورد. در انقلاب‌الاسلام نیز آمده است که شاه‌میرزا اوغلی فرمانده چرخچیان را دوانیمه کرد.

هزار مرد و توپخانه و سواران ینی چری بجننگ آمده‌ام؟ پس چگونه با سپاهی اندک بمقابله آمدی و بی سبب خلقی را بکشتن دادی و خود را گرفتار ساختی؟» سلطان نعلی در عالم اخلاص و صوفیگری همچنان بجای شاه در جواب گفت: «من میدانستم که لشکر تو بسیار است، ولی نمی‌دانستم که خود را بحصار توپخانه میندازی و در دنیا و عقبی بدنام میکنی!» در همان حال **خضر آقا** نام معروف به **آت چکن**، از مهتران سپاه ایران، اسب خود را بشاه اسماعیل داده^۱ و شاه باردیگر بجننگ و کشتار دشمن پرداخته بود. چون فریاد و غوغای او و همراهانش بگوش سلطان رسید و دریافت که سلطان علی سواران ترک و او را فریب داده و بدینوسیله پادشاه خود را از مرگ قطعی رها نموده است، خشمگین شد و فرمان داد که آن سردار فداکار را کردن زدند^۲.

سنان پاشا فرمانده میمنه سپاه ترک پس از آنکه بشکست شاه اسماعیل و سوارانش اطمینان یافت، سواران خود را بتعقیب سواران و پیادگان ایران، که هنوز وارد میدان جنگ نشده بودند، روانه کرد و این دسته را درهم شکست و متفرق ساخت و تمام اردوی ایران را غارت کرد^۳. دسته دیگر از سواران عثمانی هم باقیمانده سپاهیان «خان محمد استاجلو» را تا فرارسیدن شب دنبال کردند و بسیاری ازیشان را کشتند.

۱ - شاه اسماعیل بعدها بیاس این خدمت قریه سیس از قراء ارواق را که درشش فرسنگی تبریز است، به خضر آقا بخشید.

۲ - در کتاب انقلاب الاسلام آمده است که سلطان سلیم میرزا سلطان نعلی را بیاس نمکشناسی و شاهدوستی وی بخشید و انعام و خلعت داد و مرخص کرد. ولی دزدان در راه خوی و مرند او را گرفتند و برای ربودن پول و اسب و لباسش کشتند. - صفحه ۱۹۸.

۳ - یکی از سرداران قزلباش بنام خلیل سلطان ذوالقدر حکمران فارس در نبرد چالدران خیانت کرد و در جنگ شرکت نمود، و هرچه شاه پیغام فرستاد که زودتر با سواران فارس وارد معرکه گردد، نشنید و عاقبت نیز بقارس گریخت. بهمین سبب شاه اسماعیل پس از جنگ چالدران یکی از قورچیان قزلباش بنام کور سلیمان را بکشتن او مأمور ساخت. کور سلیمان وقتی بشیر از رسید که خلیل سلطان با جمعی از دوستان و نزدیکان خویش مجلس بز می آراسته بود. پس آهسته بگوش او گفت که بامر شاه باید بضر ب دوازه چوب ترا تنبیه کنم و باز کردم و انجام دادن این امر درین مجلس شایسته نیست. خان ذوالقدر فریب خورد و با او تنها بخلوت رفت. در آنجا کور سلیمان فرمانی را که درباره کشتن وی داشت نشان داد و بی درنگ سرش را برید و باز گشت! احسن التواریخ، صفحه ۱۵۲، روضة الصفویه، نسخه خطی.

مورخان ترك بروش نظامی سنان پاشا در جنگ چالدران اهمیت بسیار داده اند و معتقدند که اگر او با زبردستی خان محمد استاجلو و سواران او را تا تیررس توپخانه عثمانی پیش نمی آورد و از میان بر نمی داشت، شکست سپاه ترك مسلم بود .

شاه اسماعیل چون مقاومت در برابر آتش توپ و تفنگ دشمن را بیهوده دید ، فرمان داد که کرنای نواختند و با قریب سیصد سوار که بر او گرد آمدند جنگ کنان خود را از معر که بیرون کشید و راه تبریز پیش گرفت . بقیه سواران میمنه سپاه قزلباش هم که میسره لشکر ترك را در آغاز نبرد در هم شکسته بودند ، دلیرانه بر قلب سپاه دشمن زدند و دنبال شاه از میدان بدر رفتند . سلطان سلیم از بیم آنکه مبادا ایرانیان حمله ای کرده باشند ، سپاه ترك را از تعقیب ایشان بازداشت . ولی در آغاز شب معلوم شد که از لشکر ایران اثری در آن محدود باقی نمانده است . آنگاه سربازان ترك بچپاول باقی مانده اردوی ایران پرداختند .

تلفات دو سپاه

تلفات دو سپاه در جنگ چالدران، که از ساعت نه و نیم تا ساعت بعد از ظهر، دوام یافته بود بگفته نویسنده گان ایرانی به پنج هزار تن میرسید که از آن جمله دوهزار کس از سپاهیان قزلباش و سه هزار از لشکر ترك بودند. ولی دسته ای از نویسندگان ترك عدد تلفات خود را از سی تا چهل هزار دانسته و تلفات سپاه ایران را دو برابر آن پنداشته اند . یکی از مورخان ترك نیز عدد کل تلفات را هشت هزار و دوست و شانزده نفر و عدد کشته گان لشکر عثمانی را ۲۹۳۳ نفر نوشته است^۱ .

در سپاه عثمانی سواره نظام میسره از حمله شاه اسماعیل و میمنه اردوی قزلباش تقریباً بکلی نابود شد ، ولی بر سایر قسمتهای سپاه آسیب فوق العاده نرسید. در سپاه ایران نیز سواران خان محمد استاجلو یعنی میسره قوای قزلباش تلفات سخت و از درآمد .

از سرداران بزرگ قزلباش خان محمد استاجلو، ساروییره قورچی باشی ، حسین بیگک الله حاکم خراسان، میر عبدالباقی و کیل السلطنه ، میرسید شریف صدر قاضی عسکر، خلفا بیگک حاکم بغداد ، سید محمد کمونه نقیب الاشراف نجف ، سلطان علی بیگک ،

۱- بنقل از کتاب انقلاب الاسلام ، نسخه خطی کتابخانه ملی ، صفحه ۲۰۳

حمزه بیگ کوسه ، سردار بیگ حاکم بردعه و کنبه ، برادر اغزیوار خان حاکم مغان بخاک هلاک افتادند .

از سرداران عثمانی نیز حسن پاشا امیرالامرای روم ایلی ، حسن آقا سنجق بیگ موریه^۱، علی بیگ مالقوچ اوغلی سنجق بیگ صوفیه، طورعلی بیگ سنجق بیگ سلمستره^۲، سلیمان بیگ سنجق بیگ پریرند^۳، محمد بیگ سنجق بیگ قره سی ، اویس بیگ سنجق بیگ قیصریه ، اسکندر بیگ یوسف اوغلی سنجق بیگ نیگده^۴، قازلی اوغلی سنجق بیگ بیگ شهری و مصطفی بیگ میخال اوغلی سنجق بیگ نیکوی کشته شدند .

مورخان ترك غالباً نوشته اند که اگر لشکر سلطان سلیم مدافع نبود و مانند سپاه قزلباش متعرض می بود قطعاً عدد کشتهگان سپاه عثمانی چندین برابر میشد ، و هرگاه لشکر قزلباش توپ و تفنگ و پیاده نظام کافی میداشت ، و سردارانش مست نبودند و با عقل و تدبیر جنگ میکردند ، بدان آسانی شکست نمیخوردند و میتوانستند مدتی اردوی عثمانی را مشغول دارند . مخصوصاً چون زمستان نزدیک بود سلطان سلیم ناچار میشد که تن بمصاحبه دهد و بکشور خود باز گردد .

۱۱- بعد از جنگ

پس از آنکه میدان چالدران از سپاه قزلباش خالی شد ، چنانکه غنائم جنگ پیش ازین اشاره کردیم ، سربازان ترك اردوی ایران را غارت کردند و غنائم و اموال و زروسیم فراوان بچنگ آوردند .

بگفته . مورخان ترك چندتن از زنان ایرانی هم کدر لباس سربازی همراه شوهران خود بمیدان جنگ آمده بودند ، بدست سربازان سلطان سلیم افتادند و دوزن از حرم

۱— Morée—۲ Silistrie—

۳— Prizrend—۴ Nigdé—

۵- نقل از کتاب انقلاب الاسلام ، نسخه خطی کتابخانه ملی ، صفحه ۲۰۳ .

شاه اسماعیل بنام **بهروزه خانم و تاجلی خانم** نیز از آن جمله بودند^۱.

گذشته از زنانی که اسیر شدند، جسد بسیاری از زنان نیز در میدان جنگ پیدا شد، که بفرمان سلطان سلیم آنها را با تشریفات مخصوص نظامی بخاک سپردند. این زنان دلیر، بگفته نویسندهگان ترك، با زره و خفتان و کلاه خود دوشادوش شوهران خویش در جنگ شرکت جسته بخاک هلاک افتاده بودند. بهمین سبب پس از جنگ چالدران در دنیا معروف شد که شاه اسماعیل سوارانی از زنان شمشیرزن با اردوی خود داشته که در حدود ده هزار بوده اند!

یکی از مورخان ایتالیائی بنام **ساگردو** در کتاب **تاریخ امپراطوری عثمانی**

درین باره می نویسد:

«... در میان کشتگان اجساد زنان ایرانی پیدا شد که در لباس مردان جنگ بمیدان آمده بودند تا در سر نوشت شوهران خود شریک و در افتخار نبرد سهیم باشند. سلیم بر جرأت و دلیری و وطن پرستی ایشان آفرین گفت و فرمان داد که با تشریفات نظامی آنان را بخاک سپارند.»

از زنان حرم شاه اسماعیل **بهروزه خانم** زن عقدی و **تاجلی خانم**، بگفته مورخان ترك، «معشوقه او بود»^۲. تاجلی خانم که اسیر مسیح پاشا زاده از سرداران ترك شده بود، پس از آنکه دو شب در اردوی عثمانی بسر برد، يك جفت گوشواره خود را که بشکل قاوه از لعل ساخته شده، و يك طاق آن شکسته بود^۳، به مسیح پاشا زاده فدیة نجات داد

۱- منجم باشی در صحائف الاخبار می نویسد که ایرانیان زنان خود را همراه خود بجنگ می بردند تا وجود ایشان در میدان نبرد مایة تحریک غیرت و حمیت سربازان شود.

۲- Sagredo

۳- تاجلی خانم زن شاه اسماعیل بوده نه معشوقه او، و چند تن از مورخان ایران، مانند مؤلف تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل و میرمنشی قمی، نویسنده خلاصه التواریخ صریحاً او را زن شاه خوانده اند. میرمنشی می نویسد که «پس از مرگ شاه اسماعیل يك سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو که دو پیر سالخورده معرکه دیده بودند، با قاضی حسن که وزیر بود... باستصواب تاجلو خانم... شاه طهماسپ را... بیادشاهی نشانند.»

۴- مؤلف کتاب انقلاب الاسلام از قول نویسندگان ترك می نویسد که طاق گوشواره تاجلی خانم را شبی شاه اسماعیل در حال مستی بادوانگشت فشرده و شکسته بود. «صفحة ۲۰۱ از نسخه خطی کتابخانه ملی».

در تاریخ جنگ چالدران، تألیف مقبل یسار نیز آمده است که «شاه اسماعیل چون پس از «بقیه حاشیه در صفحه بعد»

و در لباس مردانه از اردوی دشمن بتبریز گریخت. این گوشواره گرانبها **لعل بیرک** نام داشته و هر قطعه لعل آن باندازه کف دستی بوده است.^۱

نویسنده تاریخ گرانبهای **عالم آرای شاه اسماعیل**^۲ در باره فرار تاجلی خانم (یا تاجلویبیکم) چنین مینویسد:

«... در جنگ شاه اسماعیل با سلطان سلیم زنی نقابدار در میدان شمشیر میزد و با ترکان میجنگید. این زن تاجلویبیکم زن **شیخ اوغلی** (یعنی شاه اسماعیل) بود. سلطان سلیم میخواست او را دستگیر کند، ولی توفیق نیافت... نقابدار پس از فرار شاه اسماعیل مفقود شد. شاه **دورمیش خان** را با سیصد کس بدنبال او فرستاد که مگر او را پیدا کنند، زیرا که در تبریز نبود. تاجلوخانم زخم برداشته از میدان بدررفته بود و نمیدانست بکجا میرود. اتفاقاً **میرزا شاه حسین اصفهانی** وزیر دورمیش خان شاملو، بارخانه گرفته از اصفهان برای خان می آورد. چون دو منزل از تبریز بیرون آمد، رسید بآن صحرا و فرود آمد و از شاه و از شکست قزلباش خبر نداشت. تاجلویبیکم با او برخورد و او بیکم را برداشت که برگردد و از راه مراغه بدر رود؛ و شاید سراغ شاه کند که کجاست، که به دورمیش خان برخورد و بخدمت شاه رفتند. شاه به بیکم عتاب و خطاب بسیار کرد، که ترا بچنگ چکار! اگر پس از این چنین کاری کنی ترا خواهم کشت...»

شاه اسماعیل **میرزا شاه حسین اصفهانی** را بیاداش خدمتی که با نجات دادن «تاجلی خانم» کرده بود به منصب عالی «وزارت و نظارت دیوان شاهی» مفتخر گردانید. و از این کار او میتوان دریافت که بدان زن عشق و علاقه وافر داشته است. نویسنده تاریخ **جهان آرا** درین باره می نویسد:

«... و منصب وزارت و نظارت دیوان اعلی را، بسبب جان سپاری که در باب رسانیدن بیکدو نفر از مخدرات سراق جاه و جلال در درگزین بدرگاه

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

شکست چالدران بتبریز آمد، چند ساعتی در آنجا توقف کرد و برای آنکه اندوه شکست را فراموش کند بشرا بخوری پرداخت و در مستی گوشواره گرانبهای زن خود تاجلی خانم را خرد کرد. زیرا از تماشای این جواهر گرانبها بخاطر می آورد که زن زیبای خویش را در دست دشمن رها کرده و تنها گریخته است! سلطان سلیم خان همینکه پس از فتح چالدران بتبریز آمد خرده های این گوشواره را بچنگ آورد و دستور داد تا آنها را بیاد کار آن فتح در قبضه خنجرش بنشانند.» ولی ظاهراً روایت اول بحقیقت نزدیکتر است.

۲- يك نسخه ازین كتاب نفیس در كتابخانه آقای وحیدالملک شیبانی موجود است.

سپهراشتباه، یعنی وحید افراد انسانی **میرزا حسین معمار اصفهانی**، که در سلك ملازمان نواب دورمیش خان بود، مرحمت فرمودند و مقرر شد که آنجناب من حیث الاستقلال والاتراد متعهد سرانجام امور سلطنت گشته جمیع امرا و ارکان دولت غاشیه متابعتش بردوش گرفته بی وقوف اودر هیچ مهمی از مهمات جزئی و کلی دخل نمایند...»

بطوری که گذشت مورخان ایرانی هم وجود زنانی را که بانقاب در چالدران شمشیر میزده اند، تصدیق کرده اند. منتهی شاید با احترام شهریار صفوی صریحاً از اسیر گشتن زنان وی چیزی ننوشته اند.

سر نوشت **بهروزه خانم**، زن دیگر شاه اسماعیل را، در صفحات آینده بیان خواهیم کرد.

پس از پایان جنگ چالدران سلطان سلیم خان باردو گناه عثمانی باز گشت و همان شب **احمد پاشا هر سگلی اوغلی** صدر اعظم را مأمور کرد که بتبریز رود و پایتخت دولت صفوی را تصرف کند.

رفتن سلطان سلیم
خان به تبریز

مردم تبریز را نیز بموجب فرمان زیر دعوت کرد که از صدر اعظم عثمانی اطاعت کنند:

«**اکابر و اعیان سکان خطه تبریز**، سیمافخر السادات **میر عبد الوهاب**

رزقت سلامت، بعنایت و مراحم شاهانه سمت اختصاص یافته بدانند که شفقت و رأفت در ترفیه حال مسلمانان و تطیب قلوب عجزه و مسکینان و تشمیم مصالح ملک و ملت و تنظیم مناظم دین و دولت بیش از پیش است. همه کس را شکر ایزد متعال واجبست که ایشانرا از دست ظلم چنین ظالم غدار رها نید و سایه عدالت سعادت بخش مارا بر سر ایشان گسترانید. حالیا پیش از نزول اجلال اردوی همایون بر افاضه عدل و انصاف و ازاله جور و اعتساف، دستور مکرم و وزیر معظم و کبیر مفعم ذوالقدر الاتم و المجد الاشم و النجابه و الکریم، مدبر الامور بالرأی المصاب بین الامم، نظام الملك فی العالم، مقرب الحضرة السلطانية، مشیر الدولة الخاقانية، الخاص بیزید عنایة الملك الصمد، مبارز الدنيا و الدین احمد، دامت معالیه، بدان جانب فرستادیم. چون پاشای مومی الیه بشهر تبریز فرود آید با انواع تمظیم و تبجیل و تکریم و تجلیل بی شداد (؟) اودردوید و اوامرو نواهیش که همه فرمان قضا جریان قدر نغادماست، بسمع اطاعت و انقیاد بشنوید و امتثالش را از صمیم دل و جان قیام تام نمائید و این معنی را درباره شایعین عنایت و محض حمایت دانید. **تحریر فی الیوم الثانی من شهر رجب المرجب سنه عشرين و تسعمائة.**»

۱- تاریخ جهان آرا، منسوب به ملا ابوبکر تهرانی، متعلق بکتابخانه ملی، نسخه خطی.

۲- منشآت السلاطین، جلد اول، صفحه ۳۹۱.



تصویر سلطان سلیم خان
کار آقارضای نقاش ، در قرن دهم هجری

بامداد روز جمعه سوم ماه رجب سلطان سلیم خان سرداران و بزرگان لشکر را بار داد و بکسانی که در روز جنگ دلیری و مردانگی نشان داده بودند، خلعت و پاداش عطا کرد. اسیران قزلباش را نیز بفرمانوی کردن زدند، و کشتگان دوسپاه را بخاک سپردند. سپس برای دیدار **بهروزه خانم** زن شاه اسماعیل، که اسیر گشته بود، بچادر مخصوص وی رفت و بامهربانی و احترام ازودلجوئی کرد.

روز دیگر نیز غنائمی را که از آن جنگ بدست آمده بود، بسرداران و سربازان بخشید و جزیر قهای ایران چیزی برای خود برداشت.

پس از آن از دشت چالدران راه تبریز پیش گرفت و از شهر **خوی**، فتحنامه‌هایی برای سلطان مصر و سلطان سلیمان پسر و ولیعهد خویش، و خان تاتار «قریم» (شبه جزیره کریمه) و **عمیدخان ازبک** فرستاد.

در روز پنجشنبه نهم رجب نیز دو تن از سرداران عثمانی بنام **پیری پاشا چلبی** و **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** را با **حکیم الدین ادریس بدلیسی** کرد و یا صدسرباز ینی چری بتهربزرگانه کرد، تامقدمات ورود وی را فراهم سازند و اگر از سران و سواران قزلباش کسی در آنجا مانده باشد، بکشند و اموالشان را تصرف کنند.

روز دهم رجب در راه تبریز یکی از امیران قزلباش بنام **حاج رستم** با پنججاه سوار باردوی سلطان سلیم آمد و اظهار اطاعت کرد. ولی سه روز بعد معلوم شد که او و همراهانش بدستور شاه اسماعیل آمده اند تا هنگام فرصت سلطان را بکشند. پس بفرمان وی همگی را کردن زدند، و سه روز بعد **خالد بیگ** نام از سران قزلباش را هم که با صد و پنججاه نفر بار دو آمده بود، کشتند.

نویسنده **حقیقه التواریخ** می نویسد که شاه اسماعیل چون در چالدران شکست یافت بر آن شد که دشمن را بحیله از میان بردارد. پس بجمعی از سران و افراد جانسپار قزلباش دستور داد که دسته دسته باردوی سلطان سلیم پناهنده شوند و از در اطاعت در آیند، و همینکه جمعشان بدو سه هزار رسید، تا کهان شبی بر اردوی عثمانی شبیخون زنند و سلطان را بکشند. ولی چون حاج رستم باردوی عثمانی رسید یکی از امیران ترکمان

سلطان را نهانی از قصد وی و همراهانش آگاه کرد. سلطان دستور داد که ایشان را شکنجه و استنطاق کردند و چون حقیقت امر آشکار شد، جملگی را کشتند^۱.

روز پنجشنبه شانزدهم رجب، سلطان سلیم خان بمحله سرخاب رسید. ازین محل تاشهر تبریز تمام راه را باقالیه‌های گرانبها مفروش کرده، و چندتن از علما و اعیان شهر باجمعی از مردم باستقبال آمده بودند.

سپاهیان عثمانی در کنار شهر فرود آمدند و سلطان سلیم امر کرد که سربازان دست از کشتار و غارت و تصرف دارائی مردم بازدارند. همچنین دستور داد **مسجد جهان‌شاه^۲** و **مسجد حسن پادشاه^۳** را که بفرمان شاه اسماعیل ویران شده بود، تعمیر کنند^۴ و اوقاف این دو مسجد در تصرف هر کس باشد بگیرند و تصرف کنند را بکشند.

روز بعد که جمعه هفدهم ماه رجب بود، سلطان سلیم بمسجد حسن پادشاه (در میدان صاحب آباد) رفت و نماز گزار دو خطیب بقاعده اهل سنت و جماعت خطبه خواند. ولی چون خطبه بنام پادشاه رسید، بجای آنکه نام سلطان سلیم را بر زبان آورد، گفت: «السلطان بن السلطان ابوالمظفر اسماعیل بهادر خان...» سرداران ترك شمشیرها کشیدند تا خلیب را بکشند، ولی سلطان سلیم نگذاشت و گفت که «زبان‌ش عادت کرده است و گناهی ندارد.»

سپس سلطان سلیم دستور داد که تمام خزان و اموال شاه اسماعیل و سران قزلباش را از نقد و جنس، تصرف کنند و احمد بیگ قاپوچی باشی را مأمور اینکار کرد. پس از آن

۱- از حقیقه التواریخ، بنقل از کتاب انقلاب الاسلام، صفحه ۲۱۱.

۲- مقصود امیر مظفر الدین جهان‌شاه قزاقو و نلوست که از ۸۴۱ تا ۸۷۲ هجری در آذربایجان

و قسمتی از ایران سلطنت کرد.

۳- مقصود اوزون حسن ترکمان بایندری، امیر آق قویونلوست که از سال ۸۵۷ در دیار بکر

و قسمتی از ارمنستان حکومت میکرد و از سال ۸۷۲، با برانداختن سلسله قزاقو و نلو، بر آذربایجان و عراق عرب و قسمت بزرگی از مغرب و جنوب ایران نیز دست یافت، و شهر تبریز از سال ۸۷۶ پایتخت وی بود و تا سال ۸۸۲ پادشاهی کرد.

۴- مورخان ترك نوشته‌اند که این دو مسجد را بفرمان شاه اسماعیل ویران کرده بودند، زیرا بر کتیبه‌ها و کاشیهای هر دو اسامی عشره مبشره نوشته شده بود و اختصاص پیروان مذهب تسنن داشت.

شهر تبریز را مرکز فرماندهی سپاه خود ساخت، زیرا مصمم بود که زمستان را در تبریز بگذراند و سراسر آذربایجان را مطیع سازد، و در آغاز بهار بعراق و اصفهان و فارس حمله برد.

ولی مدت توقف او در تبریز از هشت روز بیشتر نشد. زیرا هر چه **بازگشت سلطان سلیم**
بخاک عثمانی آذوقه و غلات در شهر و آبادیهای اطراف آن بود، بفرمان شاه اسماعیل سوختند و نابود کرده بودند، و سلطان عثمانی بزحمت می توانست خوراک کافی برای اردوی خویش فراهم سازد. کندم وجو و علوفه لازم را از گرجستان و کردستان و ارمنستان بقیمتهای گزاف می خریدند و با فرارسیدن زمستان تدارک آذوقه دشوارتر میشد.

سربازان ترك و مخصوصاً ینی چریها نیز بانقشدهای سیاسی و نظامی سلطان سلیم در ایران موافق نبودند و میخواستند زودتر بخاندهای خود باز گردند. هنوز دو روز از ورود سلطان بشهر تبریز نگذشته بود که ینی چریها آغاز مخالفت کردند و با آنکه بفرمان سلطان موجب سه ماهشان را یکجا پرداختند، باز هنگام ظهر از گرفتن «شوربا» خودداری نمودند، و این کار علی الرسم نشانه اعتراض و ناخرسندی ایشان بود.

سلطان سلیم **آغا** یعنی فرمانده سپاه ینی چری و جمعی از سران ایشان را نزد خود خواند و با غضب پرسید: «سربازان چرا شوربا نبردند؟ علت ناراضی بودنشان چیست؟ سه ماه موجب پیش داده ام، از غنائم سهم قابلی برده اند، انعام فتح را دوبرابر دیگران گرفتند، دیگر چه میخواهند؟»

آغا و سران سپاه در جواب گفتند: «استدعای ما و سربازان اینست که بهمین فتح بزرگ قناعت فرمایند و زودتر بمرزوبوم روم (آسیای صغیر) باز گردند.» و چون سلطان بسبب این استدعا را سؤال کرد، بیست و چهار ساعت مهلت خواستند تا جواب خود را نوشته تقدیم کنند.

فردای آنروز عریضه سربازان بمضمون زیر برای سلطان فرستاده شد:

«... نزدیک چهل و پنج هزار نفس در مملکت ما و نزدیک بیست هزار نفر در خاک ایران بتهمت رفض والحاد طعمه شمشیر غدر و پیداد شد. علمای با

تعصب ما مارا از معنی رفض والحداد بخوبی آگاه نساختند و اعلی حضرت سلطان را نیز اغفال کردند و موجب ریخته شدن خون اینهمه نفوس بیگناه شدند و مارا بکشتن مسلمین برانگیختند. آیا در مملکتی که مانند اهل سنت در اوقات پنجگانه اذان محمدی گویند، و وضو گرفته نماز را بجماعت ادا کنند، و روزه گیرند، و قرآن خوانند، و کلمه طیبه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» همیشه بر زبان جاری سازند، مردم را بچه حجت شرعی میتوان کشت؟ اگر دست باز نماز گزاردن و در اذان و اقامت «اشهد ان علیاً ولی الله» و «حی علی خیر العمل» گفتن خلاف شرعست، چرا شافعیان گاه دست باز و گاه دست بسته نماز میگزاردند، و «اشهد ان علیاً ولی الله» اگر چه بدعت است اما مانند مناره بمسجد ساختن، بدعت حسنه است و همه مقرومعتبر فیم که علی ولی خداست، و مؤذنان ما هم در اذانهای صبح «حی علی خیر العمل» می گویند.

«راستی اینست که ما با ایرانیان جنگ نخواهیم کرد، و هر گاه فرمایند که جنگ ما بر سر ملک است، این مملکت ویران باین همه خونریزی نمی ارزد!...» سلطان ازین عریضه سخت متأثر شد. فرمان داد تا علما و قضات را گرد آورند و درباره این مسئله از ایشان استفتاء کرد که:

«آیا مذهبی که با اقداعات صوفی اوغلی (شاه اسماعیل) در ایران شیوع یافته حق است یا باطل؟»

علما جوابی بدین مضمون نوشتند:

«چون در پیشگاه علمای مذهب حقه اهل سنت و جماعت بثبوت رسیده است که این مذهب مخالف قرآن و سنت و جماعت است، لذا باطل و عدول از اسلامست. هر کس از مسلمانان این طریقه را بپذیرد و پیروی کند مرتد است، و بر پادشاه اسلام واجب است که مرتدان را بسزا رساند و نگذارد که در ممالک اسلام این مذهب ناحق شیوع و رواج یابد. زیرا قرآن را که کلام خداست و کلام قائم به تکلم است، اینان حادث و مخلوق میدانند و معانی شریفه آنرا تاویل میکنند. و در هر نوع مسئله شرعی که در حقیق محکم نباشد، قیاس را قبول نکرده عمل را در ضد آرای اهل سنت بجا می آورند، و این ضدیت را واجب میدانند، و اجماع امت را مشروع ندانسته شیخین ذوی النورین را غاصب خلافت و مرتد قرار داده ناسزا می گویند، و در حق ام المؤمنین عایشه انواع افترا و بهتان روا داشته متهم بتهمت های بسیار شنیع نموده لعنت میکنند، و غالب اصحاب کبار، من جمله غالب عشره مبشره و اصحاب صفة و بدر و تحت الشجره را تکفیر کرده سب میکنند، و اهل سنت را بدتر از کافر حریبی معرفی نموده مال و جان و عرض مسلمانان پاک را برای خودشان حلال میدانند. غالب چیزهای حرام را حلال و حلال را حرام کرده احکام

قرآن را تغییر می دهند...»

سلطان سلیم خان همین فتوی را باردو فرستاد تا برای سربازان خواندند. یشی چریان گرچه بظاهر آرام شدند، ولی باز نهانی می گفتند که ما این سخنان را تازه می شنویم و نمی توانیم بی سبب با ایرانیان بجنگیم.

در همان شب نیز سه تیر بسرا پرده سلطان زدند و تیرها چادر را سوراخ کرد، ولی هر چه جستجو کردند مرتکبان را نیافتند.

سلطان ناچار تن برضا داد و آماده بازگشت شد. نخست گروهی از هنرمندان و صنعتگران ایرانی تبریز را، از شاعر و نقاش و نویسنده و زرگر و قالی باف و صحاف و امثال ایشان^۲ برگزید و با جمعی از تجار و توانگران شهر، که بیش از هزار خانوار بودند، همراه دسته ای از سربازان ترک، معروف بدعزب، در روز بیست و دوم ماه رجب باستانبول روانه کرد^۳. خزائن شاه اسماعیل و ذخائر و نفائس و اشیاء گرانبهایی را هم که در تبریز بچنگ آورده بود، با چند زنجیر فیل از اصطبل شاهی، با ایندسته بهایتخت عثمانی فرستاد. سه روز بعد نیز خود با بقیه لشکر از شهر بیرون آمد و از راه ارمنستان متوجه آسیای صغیر شد. بهروزه خانم زن شاه اسماعیل نیز با اردوی او همراه بود.

سلطان سلیم خان در بازگشت، بجای راه خوی، طریق مرند و از تبریز تا اماسیه ز فوز را اختیار کرد، زیرا که درین راه آذوقه بیشتر بود. هنگام عبور از رودارس، بسبب طغیان آب، نزدیک دوهزار تن از همراهانش غرق شدند. سربازان پیاده بر روی مشکهایی پر از باد از پوست بز، شناکنان از آب گذشتند. توپها و عراده های جنگی را نیز روی چوبهایی که بهم بسته و بآب افکنده بودند، از رودخانه گذراندند و بسیاری از آنها بآب افتاد.

۱- انقلاب الاسلام، صفحات ۲۱۸ و ۲۱۹

۲- عده هنرمندان و صنعتگرانی را که سلطان سلیم باستانبول فرستاد باختلاف از چهل تا هزار تن نوشته اند.

۳- بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا باهرا، نواده تیمور، حکمران بلخ هم، که از سال ۹۱۴ هجری بسبب حمله شیبک خان از بک بخراسان، بدر بار شاه اسماعیل پناه آورده بود، با ایندسته باستانبول رفت.

روزدوم ماه شعبان شهر **نخجوان** بتصرف سپاهیان ترك در آمد و روز هفتم آنماه قلعه **ایروان** گشوده شد . از آنجا سلطان به **قارص** و **ارزروم** رفت و در روز بیست و هشتم همان ماه خبر رسید که قلعه **بایبورد** نیز بدست سپاهیان ترك افتاده است .

سلطان سلیم از ارزروم راه **اماسیه** پیش گرفت و در روز ششم شوال سال ۹۲۰ وارد آن شهر شد . پنجروز بعد چهار تن از رجال بزرگ دربار ایران بنام **میر نورالدین عبدالوهاب** ، **قاضی اسحق** ، **ملاشکرالله مغانی** و **حمزه خلیفه** با نامه و هدایائی از طرف شاه اسماعیل به اماسیه رسیدند . ریاست این هیئت بامیر نورالدین عبدالوهاب بود و او مأموریت داشت که پس از تقدیم نامه و هدایای شاه ، از سلطان خواهش کند که **بهروزه خانم** زن او را بایران باز فرستد . سلطان سلیم خان در جواب بسفیران شاه اسماعیل گفت :

« بصوفی اوغلی بنویسید که حضرت خداوندگار (یعنی سلطان سلیم) میگوید زنش را بفتوای علمای اهل سنت بشوهر دادم تا بدانند که زنان مسلمین را در حضور شوهرشان بکام قزلباشان دادن چه تأثیری دارد . . . آنروزها که باغوای ملاهای بیدین و دنیاپرست علما و اعیان سنیان ایرانرا زنده زنده با آتش می انداخت، و دختران مسلمین را مثل اسرای کفار حربی محل اطفای آتش شهوت قرار میداد . . . آیا نمیدانست که منتقم حقیقی انتقام خواهد کشید ؟ تا از آن مذهب ناحق عدول نکند و آن آخوندهای بیدین را که فتوی بجواز و حلیت ضبط املاک و اموال و اولاد و عیال و ریختن خون ناحق مسلمین و سب خلفای ثلاث و ام المؤمنین و سایر اصحاب کرام و تابعین داده اند ، باین درگاه نفرستد و بدعتهایی که خلاف شرع انور است و شایع ساخته ممنوع و مرفوع نسازد ، او را و تابعانش را بدتر و کمتر از کافر حربی میشناسم . در شریعت غراهم بدون ضرورت مصالحه با کافر حربی حرامست . انشاء الله رحمن باز در اول بهار در قلب مملکتش با او روبرو خواهم شد و بار دوم باز بخت یکدیگر را آزمایش خواهیم کرد . . . »

چند روز بعد نیز فرمان داد که سفیران شاه را بزندان افکندند . میر عبدالوهاب و قاضی اسحق را بقسطنطنیه فرستادند و ملاشکرالله مغانی و حمزه خلیفه را در قلعه ای نزدیک «**ادرنه**» محبوس کردند .

امتناع سلطان سلیم خان از باز فرستادن «بهروزه خانم» بایران تمام سلاطین و علمای ممالک اسلامی را خشمگین و متأثر کرد. حتی بسیاری از علمای عثمانی هم او را بدینکار ملامت کردند و گفتند که هیچ فاتح مسلمانی حق ندارد زن دشمن خود را که مسلمانست تصاحب کند.

چنانکه پیش ازین گفته شد، برخی از مورخان دوره صفوی بشرکت **سر نوشت بهروزه خانم** زنان ایرانی در جنگ چالدران اشاره کرده اند^۱، ولی در هیچیک از آثار نویسندگان ایرانی اینزمان، که در دسترس نگارنده قرار گرفته است، درباره اسیر شدن زنان شاه اسماعیل چیزی دیده نمیشود. بنابراین آنچه درین باب نوشته ایم، منحصرأ از تواریخ عثمانی، که نویسندگان بعضی از آنها نیز با سلطان سلیم خان اول معاصر بوده اند، گرفته شده است.

بگفته نویسندگان ترك سلطان سلیم خان بقصد آزردن و تحقیر کردن شاه اسماعیل مصمم بود که زن او **بهروزه خانم** را بایران باز نفرستند و باوی مانند اسیری که از کفار حربی گرفته باشند، رفتار کند. ولی چون مشاهده کرد که بساز فرستادن اینزن بایران و نگهداشتن او در اردوی عثمانی، موجب بدگمانی سرداران و سربازان ینی چری و ناخرسندی علما گردیده است، درصدد برآمد که از طریق دینی این مشکل را حل کند و مقصد ناپسند خویش را بانجام رساند.

پس روزی **جعفر چلبی تاج زاده** از علمای بزرگ عثمانی را، که نخست شغل **نشانچی** یا منشی حضور داشت، و از ماه شعبان آنسال بمقام **قاضی عسکر** آناتولی، که از مقامات بزرگ دینی عثمانی بود، منصوب شده بود، احضار کرد و از وی درباره شوهر دادن «بهروزه خانم» فتوی خواست، و همینکه قاضی باین امر فتوی داد، امر کرد که او خود با آنزن ازدواج کند.

۱- مثل تاریخ جهان آرا، منسوب به ملا ابو بکر نهرالی، نسخه خطی کتابخانه ملی، و تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل، نسخه خطی متعلق بکتابخانه آقای وحیدالملک شیبانی.

بعقیده مورخان ترك سلیم با انتخاب قاضی عسکر بهمسری بهروزه خانم نیز میخواست
 یردیگری بر قلب حریف زند، و با این کار ناشایسته نشان دهد که زن «شیخزاده» شایسته
 همسری با سرداران و جنگاوران نیست و او را جز باهل سبجه و دستار نمیتوان داد.
 جعفر چلبی بخاطر سلطان ناگزیر بچنان ازدواج نامطلوبی رضا داد و سرانجام
 جان بر سر این کار گذاشت.

هنوز دو ماه ازین ازدواج شوم نگذشته بود که بار دیگر سر بازان ینی چری در
 اماسیه بشورش برخاستند و خانه پیری پاشا وزیر مشاور سلطان، و یکی از علمای عثمانی
 بنام حلیمی را، که معلم و مورد کمال احترام وی بود، غارت کردند. این شورش و نافرمانی ده
 روز دوام یافت. سرانجام سلطان سلیم چون «احمد پاشا هر سکللی اوغلی» صدراعظم سابق
 و «احمد پاشا دوقه کین اوغلی» صدراعظم تازه را محرك و مسبب شورش میدانست، اولی را
 از تمام مناصبی که داشت معزول کرد و دیگری را بدست خود کشت. (۱۸ محرم سال
 ۹۲۱ هجری).

ششماه بعد نیز چون باستانبول باز گشت، درصدد برآمد که علل اساسی شورش
 ینی چریها را در تبریز و اماسیه پیدا کند و محرکان و مقصران اصلی را بسزا رساند. پس
 جمعی از سران و ریش سفیدان ینی چری را احضار کرد و سخن از شورشهای مذکور
 بمیان آورد و خود را غضبناک ساخت و تهدید کرد که اگر نام مقصران و مفسدان را نگویند
 از سلطنت کناره خواهد گرفت. پس از چند روز گفت و شنید معلوم شد که محرکان شورش
 اسکندر پاشا آغایا فرمانده سپاه ینی چری و نایب او **بال یمیز اوغلی عثمان** سگبانپاشی
 بوده اند، و در شورش اماسیه **تاجزاده جعفر چلبی** قاضی عسکر نیز دست داشته است.

سلطان سلیم ازینکه جعفر چلبی در اماسیه با شورش طلبان همدست گشته بود،
 در اندیشه شد. زیرا قاضی عسکر تازمانی که اردو به چالدران میرفت و سرنوشت جنگ
 معلوم نبود، همواره افراد سپاه را بر عایت نظم و آراش و اطاعت دعوت میکرد. پس
 بچه علت بعد از شکست دشمن و باز گشت سپاه تغییر روش داده و در اماسیه با تحریک
 کنندگان همدست شده بود؟

نافرمانی و شورش یعنی چری‌ها و پراکندگی سپاه برای قاضی عسکر چه سودی داشته است؟ سلطان پس از اندیشه بسیار ناگهان متوجه شد که خیانت تاجزاده جعفر چلبی پس از ازدواج او با **بهروزه خانم** صورت گرفته است، و بدین نکته پی برد که شاید قاضی - عسکر را آزن ایرانی بچنین کاری برانگیخته باشد، تا بدین وسیله اردوی عثمانی پراکنده شود و سلطان ناگزیر از حمله دیگری بخاک ایران منصرف گردد.

اعدام «اسکندر پاشا» و نایب او آسان بود. ولی کشتن قاضی عسکر دشوار می نمود. زیرا از آغاز دولت عثمانی تا زمان او هیچ سلطانی بکشتن یکی از علمای دین فرمان نداده بود.

سلیم بعد از اندیشه بسیار مصمم شد که فرمان قتل جعفر چلبی را از خود او بگیرد. پس او را بحضور طلبید و ناگهان پرسید: - جعفر چلبی، بموجب قوانین شریعت کسی که سر بازان اسلام را بشورش و نافرمانی برانگیزد و برای باطل کردن نقشه‌های دولت توطنه کند، مجازاتش چیست؟

قاضی عسکر در جواب گفت: - اعلیحضرتا، اگر گناهش ثابت شود مجازاتش مرگست.

سلطان خیره در چشمان او نگریست و گفت: - جعفر، تو خود حکم با اعدام خویشتن دادی.

جعفر باقیافه‌ای که بظاهر آرام می نمود پرسید: - دلیل مقصر بودن من چیست؟ سلطان جواب داد: - تمام سران یعنی چری خیانت ترا فاش کرده و بدرستی آن سوگند خورده‌اند.

قاضی عسکر گفت: - استدعای عاجزانه چاکر از پیشگاه خواندگار آنست که عدل و انصاف را رعایت فرماید و کاری نکند که خدای نا کرده خون بیگناهی بر گردنش بماند. جعفر میدانست که سلیم سنگدل را بر سر رحم آوردن امریست محال. ولی از بیم مرگ جسارت یافت و گستاخانه گفت: - اعلیحضرتا، هارون الرشید چون **جعفر برمکی** را بیگناه کشته بود بایکدنیاندامت از جهان رفت. کاری نکنید که بسر نوشت او گرفتار شوید.

سلیم با کمال خونسردی جواب داد: - صدای خائنین باید الی الابد خاموش شود. حکمی که من با سمت فرماندهی عالی لشکر درباره سرداران خیانتکار سپاه داده‌ام، و حکمی که تو با عنوان قاضی عسکر درباره خویشتمن داده‌ای، هر دو اجرا خواهد شد. برو زودتر خود را برای مردن آماده کن!

«اسکندرپاشا» و «بالیمیزاوغلی عثمان» را بفرمان سلطان پیش چشم او کردن زدند و اجسادشان را جلوسگان انداختند. ولی بقاضی عسکر اجازه داد که پیش از مرگ نماز گزارد، و او را دور از انظار باریسمانی ابریشمین خفه کردند.

برخی از مورخان ترك نوشته‌اند علت قتل جعفر چلبی آن بود که برخلاف امر سلطان با «بهروزه خانم» هم بستر شد. می‌نویسند سلطان سلیم روزی که ایتزن را بوی میسپرد گفت: - «جعفر، من ترا مرد درستکاری میدانم. این زن متعه نیست، منکوحه است. او را بتو امانت میسپارم. مبادا باو دست درازی کنی... من فقط برای اینکه دل «اردبیل اوغلی» را بسوزانم باوی مانند اسیران رفتار میکنم، و گرنه زن گوینده لاله الی الله ازین گونه تعرضات مصونست...» و چون بعد از آن شنید که بهروزه خانم آبتن است، بظاهر چیزی نگفت، ولی شورش سربازان را بهانه ساخت و جعفر چلبی را مجازات کرد^۱.

سرنوشت بهروزه خانم پس از مرگ جعفر چلبی روشن نیست. همینقدر میدانیم که در استانبول محترم زندگی میکرد و سلطان سلیم شخصاً مراقب احوال وی بود. چنانکه در روز پانزدهم ماه رمضان ۹۲۱ يك دستگاہ كالسكۀ اسبی بانہ خواجه سرا و یکدسته غلام و پنجهزار آقچه پول عثمانی (در حدود هشتاد و سه تومان پول ایران در دوره صفوی) برای افرستاد تا از استانبول بشهر «آدرند» رود.

۱- نقل از انقلاب الاسلام، صفحات ۲۶۳ و ۲۶۴. - اشاره جعفر چلبی بدستان هارون الرشید و قتل جعفر برمکی هم این روایت را تأیید میکند. زیرا که هارون الرشید نیز جعفر را بچنین گناهی هلاک کرده بود.

۱۲ = روابط ایران و عثمانی پس از جنگ چالدران

شاه اسماعیل وقتی که در جنگ چالدران از سلطان سلیم خان اول سیاست شاه اسماعیل پس شکست خورد و مجروح شد، بیست و هشت سال داشت. تا این زمان از جنگ چالدران در هیچ جنگی شکست نخورده و زخم بر نداشته بود و چون پیوسته خود را پیروز و دشمنان را مغلوب و مقهور دیده بود، هیچکس را هم‌اورد خود نمی‌دانست و خویشتن را شکست ناپذیر می‌پنداشت.

شکست چالدران در اخلاق و رفتار او تأثیر فراوان کرد. خودخواهی و غرورش بنومیدی و ملال مبدل شد. پس از آنکه از دست چالدران بته‌ریز و از آنجا بد در جزین رفت، آن شکست را ماتم گرفت. اباس سیاه پوشید و عمامه سیاه بر سر نهاد و دستور داد که عموم سادات نیز سیاه پوشیدند و مانند وی دستار سیاه بر بستند. پرده بیرقهای سیاه را هم بفرمان وی سیاه کردند و بر آنها با خطی سپید کلمه « القصاص » نوشتند. حتی نوشته‌اند که چون یکی از زنانش در همانسال پسری آورد، نام او را **القاص** نهاد. از همانسال نیز در شرابخوری براه افراط رفت، و کاسه سرشیک خان را که جام شرابش بود، کمتر از دست می‌گذاشت.

در ترویج مذهب شیعه نیز از سختگیری و خشونت و کشتار خودداری کرد و بحکام ولایات دستور داد که خلق خدا را برای ترک و تبدیل مذهب نرنجانند. پس از آن در صد برآمد که با دشمن از در صلح درآید، و چنانکه پیش ازین اشاره کردیم، هیئتی را بریاست **میر نورالدین عبدالوهاب** با نامه‌ای دوستانه و هدایای گرانبها نزد سلطان سلیم خان فرستاد تا قرارداد صلح منعقد کنند و زنش بهروزه خانم را بازستانند. ولی سلطان سلیم چون مصمم بود که سال دیگر باز بخاک ایران حمله آورد، بدرخواستهای او اعتنائی نکرد و سفیرانش را بزندان افکند. شاه اسماعیل چون حریف را در دشمنی پایدار دید، تا کزیر بیچاره جوئی برخاست. نخست **نورعلی خلیفه روملو** و **محمد بیگ ایغوت اوغلی** از سرداران نامی قزلباش

را مأمور کرد که در نواحی ارزنجان و «سیواس» بقتل و غارت پردازند. ولی این دوسردار کاری از پیش نبردند و در نزدیکی ارزنجان از سپاهیان ترك شكست یافتند و نورعلی خلیفه بهلاکت رسید (جمادی الاخر سال ۹۲۱ هجری).

پس از آن شاه اسماعیل **قراخان استاجلو** برادر **خان محمد**، حکمران قدیم دیاربکر، را با نولایت روانه کرد تا در راه اردوی عثمانی آبادیها را بسوزاند و آذوقه را نابود کند و گاه و بیگاه بر اردوی دشمن بتازد. این سردار هم با آنکه قلعه دیاربکر را محاصره کرد و جمعی از سربازان ترك را بڭخاك انداخت، از عهده کشودن آن قلعه بر نیامد و سرانجام بتیرتفنگی کشته شد.

شاه اسماعیل با «علاءالدوله ذوالقدر» هم از در اتحاد درآمد و هدایائی نزد وی فرستاد و تحریکش کرد که در سرحدات قلمرو خویش بر قلاع عثمانی حمله برد و آذوقه و ذخیره های را که سلطان سلیم در آن قلعه ها برای حمله دیگری بایران فراهم آورده بود، غارت کند. **علاءالدوله** نیز بتحریرک وی چنین کرد، ولی اینکار سبب شد که سلطان سلیم خان با سپاه بسیار بدفع وی همت گماشت و در ماه ربیع الثانی سال ۹۲۱ هجری قوای ذوالقدر را در محل **گووکسو** درهم شکست. **علاءالدوله** درین جنگ کشته شد و سراسر متصرفاتش بدست سلطان سلیم خان افتاد.

در اواخر سال ۹۲۱ هجری بار دیگر شاه اسماعیل سفیرانی بنام **کمال الدین حسین بیگ و بهرام آقا** با هدایای گرانبها و نامه های دوستانه بدربار استانبول فرستاد و از سلطان سلیم خان درخواست صلح کرد. سلطان سفرای ایران را در روز سوم شوال آنسال بحضور پذیرفت، ولی آئین دست بوسی که نشان دوستی و محبت بود انجام نگرفت. روز دیگر نامه شاه اسماعیل را بشرح زیر در حضور سلطان خواندند:

آخرین نامه شاه اسماعیل به سلطان سلیم خان:

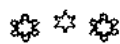
«حضرت سامی مرتبت عالی منقبت سلطنت پناه عدالت دستگاه، خورشید رفعت، جمشید رتبت، فریدون فراسکندر در، دارای ممالک آرای، ناهید ارتفاع برجیس ارتفاع، افتخار اعظم السلاطین، اعتضاد افاخم الخواقین، رافع اعلام الملك والدین، حامی الاسلام والمسلمین، المنتشر مناشیر معدلته فی الآفاق، الظاهر تباشیر نصفته من افق الاستحقاق، المؤید من عند الملك الاله، غیاث السلطنة و

المعدلة والحشمة والشوكة والاقبال ، سلطان سلیم شاه ، ایدالله میامن ملکه
وسلطانه وایده بکمال لطفه واحسانه . شرایف دعوات طیبات محبت آیات ولطایف
تحیات زاکیات مودت سمات مقتبس از انوار « ان لربکم فی ایام دهر کم نفعات »
که طراوت ازهار و نضارت گلزارش صفا بخش خاطر ارباب صدق و صفا و روح
افزای ضمای اصحاب صداقت و ولا بود و نسیم دلکشای آن مروح ارواح و مفتوح
ابواب فتوح باشد، متحف و مهدی و مبلغ و مؤدی داشته منهای ضمیر منیر مهر تنویر
آنکه بنا بر استحکام قواعد محبت و ولا و انتظام مودت و صفا که از مقتضیات آثار
علاقة ابوت و بنوت و متممات اطوار رابطه فتوت و مروت است و در سوابق ایام
باتم و احق تحقق آن از جانب حضرت ابوت مکان فردوس آشیان انارالله برهانه
بنوعی منظور و مشهود بود که محسود سلاطین اقطار و مغبوط خواقین امصار
گشته علی الدوام چنانچه مستدعای شیمة جلیه و مقتضای فطرت اصلیه این محب
است بدفع و رفع ارباب زیغ و عدوان و قلع و قمع اصحاب عصیان و طغیان اشتغال
نمود ، و بهیچوجه از آنجانب امکان مخالفت و احتمال منازعت ملحوظ و متصور
نبود . بلکه همیشه احیاء مراسم محبت موروثی صمیمی و اعلاء معالم صداقت
یقینی قدیمی فیما بین اولاد امجاد سلطنت نژاد حضرت فردوس مکان نسبت این
محب را از حضرت خلافت مرتبت ظهور می یافت ، و اشعة لمعات نیر اختصاص و
اتحاد در مجاری خواطر و مرایای ضمایر از ایشان می تافت .

« مکمون ضمیر و مکنون خاطر تصویر معانی آن بود که هر گاه که در
امور سلطنت و مهمام مملکت بمیامن معدلت و نصفت آن حضرت اتساق و انتظام یابد
تسدید این معانی و تشبید این مبانی بموجب فرموده مجتهه الآباء قرابة الابناء ، بنوعی
ثبوت و تحقق پذیرد که در وقایع ملکیه و ملیه و حوادث دینیه و دنیویه از جانبین و وظائف
موافقت امداد و لوازم موافقت اسعاد بظهور رسد . فکیف که مظنة تعرض و مداخلت
و تصور تعصب و مجادلت . اما عجب از اعتقاد آنست که منشأ نشأه خلاف ، غیر افساد
ارباب فتنه و فساد و ایقاع اصحاب اغراض و عناد نبوده ، از اقاویل کاذبه باطله و
اباطیل لاطائله جمعی غرضناک بی باک آئینه خاطر بی عیب را که مطرح انوار غیب
است ، مکدر ساخته باشند ، و ضمیر منیر را از انعکاس صور معانی صفا و وفاء ارثی
و اتساقی برداخته . و مع ذلك همچنان از جبلت کریمه و محبت قدیمه تعجب تام روی
نمود که باوجود تأسیس آن قواعد مشیده الارکان و ترصیف آن مقاعد مستحکمة
البنیان تأثیر اقوال و تغییر احوال تواند بود .

« بناءً علیه هر چند از اکناف اخبار توجه ایشان بدین بلاد آثار خلاف
مقتضیات محبت و وداد میرسید ، قطع رابطه اعتماد ننموده بسمع قبول مسموع
نمیشد ، و شاهد عدل این کلام صدق آنکه در آن هنگام چنانچه بمسامع علیه
رسیده باشد ، احضار عسا کرا طرف نکرده بعد از تیقن آن اخبار بامخصوصی چند
از ملازمان رکاب و معدودی از مردم حدود « دیار بکر » وقت الضروره بصوب
مقابله استقبال نمود ، و حسب المقدور آنچه مر قوم صفایح صحایف غیب بود بر لو ابیح عالم

شهادت بر تو انداخت . و چون استنشاق نسایم صلاح و استرواح رواج اصلاح
 حین معاودت از ریاض احوال ایشان نموده ، همگی همت و جملگی نهیت بامنیت
 بلاد و فراغ عباد مصروف و منمطف بود . حمایت حدود اسلام مخزون خزینة نیت
 و مکنون گنجینه طویت بود . مخالفت سلاطین دیندار موجب اختلال مبانی دین و
 ایمان و سبب جرأت و جسارت اهل کفر و عصیان میشود . هر آینه بمقتضای حقیقت
 مؤدای «من سبق بین الاخوان بالصلح فهو اسبق بدخول الجنة» رعایة لحقوق الاخوة
 و وثوق المحبة باهداء آثار موافقت و اشعار شعار مصادقت مسابقت نموده و مضمون
 سعادت رهنمون آیه کریمه «الصلح خیر» و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما
 و لاتتبع سبیل المفسدین » وجهه توجه و قدوة تنبه ساخته سیادت و نقابت پناهی ،
 افادت و افاضت دستگامی ، امیر نورالسیادة و نورالدین عبدالوهاب را جهت
 تأسیس اساس یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی بدانصوب صواب مأب روانه
 گردانیده است ، و ترصد آن بود که چون اصلاح کافه انام و مصالح اهل اسلام را
 متضمن است ، سیادت مأب مشارالیه را بزودی روانه ساخته اظهار خصایص اتحاد
 ذاتی علی الرسم السابق والوجه الالیق فرمایند ، و اکنون مدتی از آن گذشته و
 اثری بر آن مترتب نگشته ، بخاطر خطور نمود که چون درین اثنا بی وقوف و
 شعور جانبین بعضی امراء حدود طرفین تجاوز نموده صورتی چند بفعل آورده که
 موهوم تبلیغات محوله سیادت پناهی مرضی الصفاتست ، همان که سبب تسویف و
 تعویق آن باشد . لهذا امارت مآبی رفعت نصابی کمال الدین حسین بیگ و عمده
 الاعاظم بهرام آغا را که از زمره خواص ارباب اخلاص این خاندانند ، فرستاد
 و تفصیل حالات بتقریر وافی مشارالیهما که از حقایق آن کماهی آگاهی دارند و
 معتمدعلیه اند محول شد که هنگام مجال مرفوع گردانند . یقین که مصالح عموم
 انام و انتظام مناظم امور جمهور اهل اسلام را نصب العین ساخته فتح ابواب رخا
 و نشر اسباب و لا با نبعث و سایط و رسایل و تجویز آمد شد قوافل و رواحل خواهند
 فرمود ، و الحق از ارسال رسل و ابلاغ مراسلات و بسط بساط مفاوضات و مکاتبات
 غیر ملاحظه فراغ حال عموم برابا و جمعیت بال قاطبة رعایا نبوده و نیست . چه
 وثوق بمعنایت نامتناهی و اعتماد بکرم بیدریغ آلهی زیاده از آنست که صورت
 دیگر متصور خاطر تواند شد . والدعا مغلذ و مؤید و ختم بالصلوة علی محمد و
 آل محمد ، بمقام تبریز .»



سلطان سلیم خان باین نامه نیز جوابی نداد و باز سفیران شاه را بزندان انداخت .
 پس از آن شاه اسماعیل نامه ای با دو بیست غلام و کتیز گرجی و تر کمان برای
 سلطان مصر الملك الاشرف قانصو غوری فرستاد ، و برضد سلطان عثمانی با او متحد

شد. در همان حال نیز سفیرانی بمجارستان و لهستان و صربستان روانه کرد و سلاطین این ممالک را بچنگک با سلطان عثمانی تشویق نمود^۱. از طرفی نیز باقی مانده صوفیان آناتولی را، که در قلعه تورخال از توابع اماسیه گردآمده بودند، تقویت کرد و ایشان در سال ۹۲۵ هجری بتحریر و دستیاری وی خروج کردند و در آناتولی بتاخت و تاز و غارت پرداختند و امیرالامرای «قرامان» را که بدفع آنان رفت، کشتند. ولی سرانجام از **علی بیگ شهسوار اوغلی** وزیر عثمانی شکست خوردند و پراکنده شدند.

سلطان سلیم خان تا سال ۹۲۳ قسمتی از کردستان و گرجستان را هم با سراسر شام و مصر تسخیر کرد و آخرین خلیفه عباسی **مصر المتوکل علی الله محمد** هم، که در آنکشور بعنوان خلافت دابخوش بود، مقام خلافت را بدو سپرد، و چنانکه برخی از مورخان نوشته اند، سلیم ازین تاریخ عنوان خلافت را هم بر عنوان سلطنت اضافه کرد. سلطان سلیم خان در سال ۹۲۶، با آنکه بیمار بود، از قسطنطنیه بیرون آمد تا به «ادرنه» رود و مقدمات حمله دیگری را ب خاک ایران فراهم سازد. ولی در راه در گذشت (هشم شوال ۹۲۶) و بآرزوی شوم خود، که تسخیر سراسر ایران بود، نرسید.

شاه اسماعیل نیز در شب دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ هجری بمرض سل در محل **صائن کدوکی**، نزدیک شهر «سراب» آذربایجان، درسی و هشت سالگی وفات یافت.

۱- رجوع کنید بکتاب روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تألیف نویسنده این مقاله چاپ تهران، سال ۱۳۱۶.

۱۳. ماخذ مهم مقاله جنگ چالدران :

- ۱- احسن التواریخ ، تألیف حسن روملو، چاپ کلکته در سال ۱۹۳۱ میلادی .
 - ۲- احسن التواریخ ، تألیف محمد فریدیگ ، ترجمه فارسی میرزا عبدالباقی مستوفی اصفهانی، در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ هجری ، چاپ تهران .
 - ۳- تاریخ الفی ، از ملا احمد تتوی ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ، (Supp. 1326) از فهرست بلوشه .
 - ۴- تاریخ جهان آراء ، منسوب به ملا ابوبکر تهرانی ، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران .
 - ۵- تاریخ هشت بهشت ، از حکیم الدین ادریس بدلیسی ، نسخه خطی متعلق به آقای سعید نفیسی .
 - ۶- حبیب السیر ، تألیف غیاث الدین خواندمیر ، چاپ تهران .
 - ۷- خلاصه التواریخ ، از قاضی احمد حسینی ، معروف بمیر منشی قمی ، نسخه خطی .
 - ۸- دائرة المعارف اسلامی ، چاپ «لیدن» .
 - ۹- روضة الصفا ، تألیف محمد بن خاوندشاه ، معروف به میرخواند ، چاپ تهران در سال ۱۲۷۴ هجری .
 - ۱۰- روضة الصفویه ، تألیف میرزا بیگ جنابدی ، نسخه خطی .
 - ۱۱- زبدة التواریخ ، تألیف ملا کمال پسر جلال الدین محمد منجم یزدی ، نسخه خطی از آقای سعید نفیسی .
 - ۱۲- عالم آرای شاه اسماعیل ، نسخه خطی ، متعلق با آقای وحید الملک شیپانی .
 - ۱۳- عالم آرای عباسی ، از اسکندر بیگ منشی ترکمان ، چاپ تهران در سال ۱۳۱۴ هجری .
 - ۱۴- قصص الخاقانی ، تألیف ولی قلی شاملو ، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران .
 - ۱۵- انقلاب الاسلام بین الخاص والعام ، تألیف محمد عارف ارزرومی در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در تهران . نسخه خطی کتابخانه ملی بنمرة ۱۳۰۸- منابع این کتاب نفیس که برای ناصرالدین شاه قاجار گرد آمده ازین قرار است :
- تاج التواریخ ، از خواجه سعدالدین .
 حقیقه التواریخ ، از اسماعیل بیگ نوقیمی .
 مشاهیر النساء ، از ذهبی افندی .
 تاریخ جهان نما ، از مسطقی افندی معروف بکاتب چلبی .
 مصباح الساری ، از دکتر ابراهیم افندی .

- ۱۶- منشآت السلاطین، تألیف احمد فریدون توقیعی، معروف بفریدون بیگ، چاپ استانبول، در سال ۱۲۷۴ هجری .
- ۱۷- منشآت فارسی و ترکی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس . بنمره (Ancien fonds 78) از فهرست بلوشه .
- ۱۸- تاریخ ادبیات ایران، از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر. تألیف پروفیسور ادوارد براون انگلیسی.
- ۱۹- تاریخ کشیشان کرمیت در ایران، چاپ لندن، بزبان انگلیسی، در سال ۱۹۳۹.
- ۲۰- تاریخ شاه اسماعیل اول، بزبان انگلیسی، تألیف غلام سرور، چاپ علیگر.
- ۲۱- تاریخ امپراطوری عثمانی، تألیف هامر، ترجمه فرانسه از مسیو دوشه (Dochez) در سالهای ۱۸۴۰/۴۲.
- ۲۲- تاریخ ترکیه، تألیف کلنل لاموش، چاپ پاریس در سال ۱۹۳۴ بزبان فرانسه .
- ۲۳- تاریخ جنگهای ایران و عثمانی، از مینادوی (Minadoi)، ترجمه انگلیسی آن از هارتول، چاپ لندن در ۱۵۹۵.
- ۲۴- صحائف الاخبار، تألیف منجم باشی، چاپ استانبول.
- ۲۵- تاریخ لاویس ورامبو، بزبان فرانسه، چاپ پاریس .